

عندليب



سال هیئت و دوم شماره ۸۸۵

اعادیع ۱۳۸۲ ششی ۵ سیلادی



عکس اعضاء محفظ کرکوک سال ۱۳۲۲ شمسی

نشسته از راست به چپ : آقایان فیض الله فائز، رضا ایمانی، دکتر جمیل احسان، احمد مظلوم، عزیز صبور

ایستاده از راست به چپ : آقایان کیخسرو مقبل، دکتر مسیح فرهنگی، فریدون مقبل، علی صبور

عندلیب

فصلنامهٔ محفل روحانی ملی بهائیان کانادا

به زبان فارسی

‘Andalib Vol.22, Serial # 87. ISSN 1206-4920
Association for Bahá’í Studies in Persian
596 Upper Sherman, Hamilton, Ontario, L8V 3M2 Canada
Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870
Email: pibs@bellnet.ca Website: absp.org

Publication Mail Agreement # 40020690

سال بیست و دوم شمارهٔ پیاپی ۸۸

۱۶۱ بدیع ۲۰۰۴ میلادی

از انتشارات مؤسسهٔ معارف بهائی

همیلتون، انباریو، کانادا

حق‌چاپ محفوظ است

صفحه

فهرست مندرجات عندهلیب شماره ۸۸

- ۱ - آثار مبارکه، نبذه ای از: بشارات، طرازات، تجلیات و کلمات فردوسیه
- ۲ - لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
- ۳ - توضیحی در باره لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
- ۴ - اصل الخسران
- ۵ - سجن اعظم
- ۶ - زنان و بیماری ایدز
- ۷ - یادی از جناب بدralتین باستانی
- ۸ - بهجت الصدور و شرح حال جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی
- ۹ - میشناسمت: گوته آلمانی و ورقای شهید
- ۱۰ - ارتقاء روح
- ۱۱ - تبلیغ: افضل اعمال
- ۱۲ - ترجمه پیام بیت العدل اعظم الهی و مرقومه ایادی امرالله جناب علی محمد ورقا در مورد صعود
- ۱۳ - به یاد جناب ابوالقاسم افنان
- ۱۴ - صعود سرکار خانم شوکت اشراق خاوری
- ۱۵ - آثار دور بدیع در انتشارات اخیر ایران
- ۱۶ - مادر در شعر فارسی
- ۱۷ - پیام بیت العدل اعظم الهی در باره صعود پروفسور سیروس نراقی
- ۱۸ - زنده به اسم اعظمی رنجور بلا را دیگر چه غمی
- ۱۹ - شمه ای در باره تشکیلات
- ۲۰ - فارسی را دریابیم - قسمت دوم
- ۲۱ - خطبه ای بر منبر تاریخ
- ۲۲ - در خدمت ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن
- ۲۳ - موقوفیت‌های یک خانواده بهائی در برزیل
- ۲۴ - نقد کتاب
- ۳ - دکتر محمد افنان
- ۶ - پریوش سمندری
- ۸ - دکتر گیو خاوری
- ۹ - دکتر مهری افنان
- ۱۰ - بیانات جناب هارتموت گروسمن، ترجمه فاروق ایزدی نیا
- ۱۳ - میشناسمت: گوته آلمانی و ورقای شهید
- ۱۷ - ملیحه روحانی
- ۲۳ - پروفسور حشمت مؤید
- ۲۶ - دکتر منوچهر شفانی
- ۲۸ - جناب ابوالقاسم افنان
- ۳۱ - به یاد جناب ابوالقاسم افنان، پاسدار مخلص بیت مبارک حضرت نقطه اولی در شیراز
- ۳۳ - فرید الدین رادمهر
- ۴۱ - بهروز جباری
- ۴۶ - ترجمه مینو فراغه
- ۴۸ - پروفسور حشمت مؤید
- ۵۰ - دکتر گیو خاوری
- ۵۵ - هوشمند فتح اعظم
- ۶۶ - لطیف ناظمی
- ۷۰ - بهنام کاوه
- ۷۵ - دکتر قدرت کاظمی
- ۷۷ -

عندلیب شماره چهارم، سال بیست و دوم، شماره پیاپی ۸۸ - ۱۶۱ بدیع، ۱۲۸۳ شمسی، ۲۰۰۴ میلادی
 حق اشتراک سالیانه (چهار شماره) ۴۰ دلار و دو ساله (هشت شماره) ۷۵ دلار است.
 مشترکین گرامی می‌توانند شماره آخرین مجله ای را که حق اشتراک آن را پرداخته اند در روی پاکت محتوى عندهلیب جلوی
 نام گیرنده مجله ملاحظه فرمایند و در صورتی که دوره اشتراکشان پایان یافته برای پرداخت وجه اشتراک جدید اقدام بفرمایند.
 لطفاً در صورت تغییر آدرس، مؤسسه را از آدرس جدید مطلع بفرمایند زیرا هریار پس از توزیع تعداد زیادی از مجلات
 به علت تغییر آدرس گیرنده توسط پست برمنی گردد.

Association for Bahá'í Studies in Persian
 596 Upper Sherman, Hamilton, Ontario, L8V 3M2 Canada
 Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870
 Email: pibs@bellnet.ca Website: absp.org



نبذه اى از:

بشارات، طرازات، تجلیات، کلمات فردوسیه

يا اهل ارض بشارت اول که از ام الكتاب در این ظهور اعظم به جميع اهل عالم عنایت شد محو
حکم جهاد است از کتاب، تعالی الکریم ذوالفضل العظیم الذی به فتح باب الفضل علی من
فی السّموات والأرضین.

* * *

بشارت سوم تعلیم السن مختلفه است، از قبل از قلم اعلى این حکم جاری حضرات ملوک
ایدهم الله و یا وزرای ارض مشورت نمایند و یک لسان از السن موجوده و یا لسان جدیدی مقرر
دارند و در مدارس عالم اطفال را به آن تعلیم دهنند و همچنین خط در این صورت ارض قطعه
واحده مشاهده شود.

* * *

بشارت ششم صلح اکبر است که شرح آن از قبل از قلم اعلى نازل نعیماً لمن تمّسک به و عملَ بما أُمِرَّ به من لدی الله العلیم الحکیم.

* * *

بشارت نهم باید عاصی در حالتی که از غیر الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نماید طلب مغفرت و آمرزش کند. نزد عباد اظهار خطایا و معاصی جائز نه چه که سبب و علت آمرزش و عفو الهی نبوده و نیست و همچنین این اقرار نزد خلق سبب حقارت و ذلت است و حق جل جلاله ذلت عباد خود را دوست ندارد انه هو المشفق الکریم عاصی باید ما بین خود و خدا از بحر رحمت رحمت طلبد و از سماء کرم مغفرت مسئلت کند ...

* * *

بشارت یازدهم تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جائز ولکن علومی که نافع است و سبب و علت ترقی عباد است كذلك قضی الأمر من لدن آمیر حکیم.

* * *

بشارت سیزدهم امور ملت معلق است برجال بیت عدل الهی ایشانند امناء الله بین عباده و مطالع الامر فی بلاده یا حزب الله مریی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است مجازات و مكافات و این دو رکن دو چشمۀ اند از برای حیات اهل عالم چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی لذا امور به وزرای بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند نفوسي که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان ملهمند بالهامت غیبی الهی بر کل اطاعت لازم، امور سیاسیّه کل راجع است به بیت العدل و عبادات بما انزله الله في الكتاب.

* * *

طراز دوم معاشرت با ادیان است به روح و ریحان و اظهار ما اتی به مکلم الطور و انصاف در امور اصحاب صفا و وفا باید با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات امم است.

* * *

طراز ششم دانائی از نعمتهای بزرگ الهی است تحصیل آن بر کل لازم، این صنایع مشهوده و اسباب موجوده از نتایج علم و حکمت اوست که از قلم اعلى در زیر و الواح نازل شده ...

* * *

تجلى سوم علوم و فنون و صنایع است علم به منزلة جناح است از برای وجود و مرقاتست از برای صعود تحصیلش بر کل لازم ولکن علومی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومی که بحرف ابتدا شود و به حرف منتهی گردد صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم يشهد بذلك ام البيان فی الماب نعیماً للسامعين فی الحقيقة کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجه و انبساط کذلک نطق لسان العظمة فی هذا السجن العظيم.

* * *

كلمة الله در ورق پنجم از فردوس اعلى ، عطیه کبری و نعمت عظمی در رتبه اولی خرد بوده و هست اوست حافظ وجود و معین و ناصر او، خرد پیک رحمن است و مظهر اسم علام به او مقام انسان ظاهر و مشهود، اوست دانا و معلم اول در دستان وجود و اوست راه نما و دارای رتبه عليا از یمن تربیت او عنصر خاک دارای گوهر پاک شد و از افلاک گذشت.

* * *

كلمة الله در ورق هفتم از فردوس اعلى ، اي دانایان امم از بیگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشد و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید این یک شیر عالم یک وطن و یک مقام است از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است توجه نمایید نزد اهل بهاء افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است نه به وطن و مقام ای اهل زمین قدر این کلمه آسمانی را بدانید چه که به منزله کشتنی است از برای دریای دانائی و به منزله آفتابست از برای جهان بینائی.

* * *

كلمة الله در ورق دهم از فردوس اعلى یا اهل ارض انزوا و ریاضات شاقه بعزم قبول فائز نه ، صاحبان بصر و خرد ناظرند باسبابی که سبب روح و ریحانست امثال این امور از صلب ظنون و بطون اوهام ظاهر و متولد لایق اصحاب دانش نبوده و نیست بعضی از عباد از قبل و بعد در مغاره های جبال ساکن و بعضی در لیالی بقبور متوجه بگوشنوید نصح مظلوم را از ما عندکم بگذرید و به آنچه ناصح امین میفرماید تمسک جوئید ...

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

شیراز به واسطه جناب ملا محمد حسن بلور فروش و به واسطه جناب سلطان عبدالحسین خان برادر زاده من ادرک لقاء ریه فی مقعد صدق عند مليک مقتدر، جناب آقا سید ابوالقاسم خان، جناب آقا میرزا هدایت الله خان، جناب آقا میرزا عبدالحسین بهمنی، جناب آقا سید عبدالله خان، جناب آقا میرزا نصرالله خان افنان، جناب آقا میرزا فتح الله خان افنان، جناب استاد تقی نجّار جناب آقا میرزا محمد حسین جناب آقا میرزا عبدالحسین عندلیب جناب آقا علی آقای ناظر علیهم بهاء الابهی

هوالابهی

ای ثابتان ای راسخان در روز غوغای و ضوضا که جمعی بدون بینه و برهان هجوم به محل ثابت بر پیمان نمودند شما به حمایت و صیانت پرداختید و به تمام توکل در قلوب مهاجمین خوف و خشیت انداختید این جانفشانی بود و از قوت و صلابت ایمانی. بی خردان در کمینند تا فرصتی یابند و دست تطاول بگشایند و به ظلم و عدوان پردازند این سلاح عاجزان است چون از قوت برهان بی نصیب گردند و در اقامه حجت عاجز و ضعیف و گنگ و لال گردند دست تطاول بگشایند همیشه این روش اهل بطلان است و مسلک اهل طغیان این آخر الدوae الکی شمرند ولی بخسaran میین افتند و ضرر و زیان شدید یابند این تعریضات سبب ظهور آیات بینات و این اعتساف تمھید مقدمات و سبب انتباه غافلان و جستجوی طالبان گردد البته اگر آنی تفکری بنمایند ابدأ تعریض ننمایند بلکه ساكت و صامت گردند و در حفره ظنون و اوهام خزیده خود را از پرتو شمس حقیقت محروم و محجوب نمایند وقتیکه شهناز الهی منحصر در شیراز بود ستمکاران سبب شدند که این صیت عظیم به اصفهان و طهران رسید و چون بیشتر کوشیدند و اذیت و جفا کردند و سیاست شدیده روا داشتند به جمیع صفحات ایران سرایت کرد نفوذ کلمة

الله در خراسان علم افراحت و چون باطفاء این سراج کوشیدند و به قتل و غارت پرداختند و خون مظلومان ریختند و سرها بر نیزه نمودند مردان شهید کردند اطفال اسیر نمودند نساء را ذلیل کردند و مانند دشت بلا صحرای کربلا به خونریزی مظلومان پرداختند و باسارت صیان و نسوان دست گشودند صیت امرالله به سائر بلدان در اطراف و اکناف عالم رسید و چون کوشیدند که نور مبین از ایران نفی و سرگون گردد علم مبین در عراق بلند شد و چون در عراق بنفاق پرداختند سبب شد که جمال قدیم به شهر شهیر نفی و تبعید شد و کوس اعظم و ناقوس اکبر در اسلامبول کوپیده شد و چون از مرکز سلطنت عثمانیان با نهایت ظلم و عدوان برومیلی ارسال نمودند آن اقلیم نیز پرتو نور مبین یافت و چون از آن کشور به سجن اکبر نقل گردید و قلعه ویران سجن محبوب امکان شد و نهایت ذل و هوان حاصل گردید صیت امرالله و صوت کلمه الله در ممالک اروپ و امریک انتشار یافت زلزله در آفاق انداحت و اهل نفاق خائب و خاسر گشتند و هنوز دست برنمیدارند این تهکم و تعرّض سبب شد که ندای الهی در جمیع آفاق بلند گردید هنوز در خواب غفلتند و گمان میکنند که این حرکت مذبوحانه سبب قلع و قمع اساس خداوند یگانه است هیهات جمال مبارک روحی لاجیّه الفدا میفرماید که این جوش و خروش علمای جاهم بر منابر و فریاد و نعره های وادينا وامدها در مسالک و معابر ندای بامرالله است این نفوس منادی حقند ولکن لا یشعرون ذر هم فی خوضهم یلعبون باری الحمد لله شما به آنچه باید و شاید قیام نموده اید و مدافعه از هجوم یغمگران فرمودید طوبی لكم من هذه المنقبة العظمى و عليكم البهاء الابهى

عبدالبهاء عباس ۱۲ صفر ۱۳۳۹ حifa

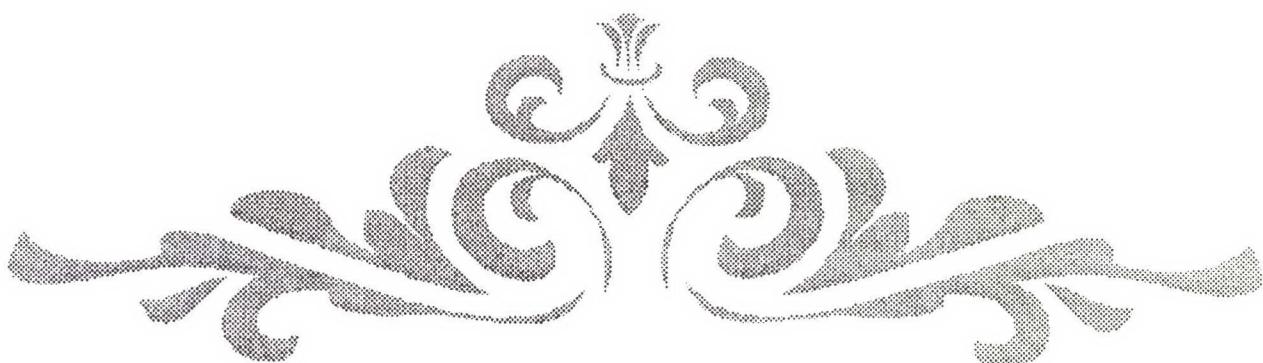
توضیحی درباره لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در صفحه قبل

محفوظ ماند و غائله همین جا خاتمه یافت. بعداً محفل مقدس روحاًی ضمن عرضه ای ماقع را به حضور مبارک معروض میدارند. چندی بعد لوح مبارک واصل و زیارت گردید و به طوریکه ملاحظه می فرمایند هیکل مبارک آنان را با این عبارات مفتخر و متابه‌ی فرموده اند. توضیح اینکه آقا محمد حسن بلور فروش فروشنده بلور آلات گرانقیمت و اشیاء نفیس و کمیاب بوده و در مجله عنده ندیب شماره ۷۷ تحت عنوان "مبتدی مستعد" نیز شرحی به قلم پریوش خانم سمندری راجع به دیدار ایادی امرالله جناب میرزا طراز الله سمندری و جناب میرزا علی اکبر رفسنجانی از این فروشگاه نوشته شده است.

با یکدیگر مذاکره کرده و قرار می گذارند که در روز موعد هر کدام با مقداری قلوه سنگ و چوب در چند گوشه از میدان منتظر مانده و همینکه اشارار به نزدیک محل رسیدند از اطراف یا بها الابهی گویان با سنگ و چوب به مهاجمین بتازند بدین ترتیب آن جماعت ترسیده فرار خواهند کرد.

لوح مبارک مزبور خطاب به ده نفر از احباب می باشد. جناب حسام آقا متّحد مهاجر سابق مکه معظمّمه و مقیم اسپانیا به مناسبت اینکه پدرشان آقا میرزا محمد حسین یکی از مخاطبین آن لوح مبارک بوده اند شرح نزول آنرا ضمن نامه مفصلی مرقوم داشته اند که به طور خلاصه بدین قرار است:

"در مسئله لوح مبارک "ای ثابتان ای راسخان" به قسمی که پدرم میرزا محمد حسین متّحد تعریف می کرد: عده ای از مردم اویاش شیراز به تحریک علماء در اوایل سال ۱۳۳۹ قمری قصد غارت و چپاول مغازه آقا محمد حسن بلور فروش را شدند و بدین تدبیر آقا محمد حسن از کشته شدن خلاصی یافته مغازه شان نیز از غارت و چپاول سرمایه اسامیشان در صدر لوح مرقومست



اصل الخسran لمن مضت ايامه و ما عرف نفسه

دکتر محمد افنان

سی و یکم کلمات مکنونه عربی که می فرمایند: "یا ابن الوجود حاسب نفسک فی کلّ یوم" الخ که امر به حساب نفس و رسیدگی هر روزه به آن است و مقصود همین نفس ناطقه است شاید درباره مفهوم "شناسائی نفس" مذکور در آیه اصل الخسran کمک نماید.

بنا بر این مقدمات می توان گفت که مقصود از عرفان نفس در این مقام کشف و دریافت قابلیتهای نفسانی چه به طور کلی و جمعی و چه به صورت شخصی و انفرادی است که نظر به "اختیار" خدادادی قدرت تشخیص و تفکیک خوب و بد و شایست و ناشایست باو داده شده و دائماً در حال ترقی یا تنزل روحانی و معنوی است و البته خسranی از این بزرگتر نیست که انسان از این موهبت که خاص بشر است به طور شایسته بهره نگیرد و ایام حیات را بدون استفاده از این مزیت و امتیاز بگذراند و متوجه نباشد و متذکر نگردد که چه نعمتی باو عطا شده است. شک نیست که این استعداد و قابلیت که در نفس انسانی و دیجه نهاده شده و

مثال آن بنفسه و نفسها و مشابهات آن است که بوفور حتی در متون فارسی نیز به کار رفته است و میرود. در فقره ۱۸ از کلمات مکنونه عربی که میفرمایند: "یا ابن الروح لا تطلب منی ما لا تجده لنفسک" همین مفهوم تأکید از آن مستفاد میشود و در فقره ۸ نیز میفرمایند: "یا ابن الروح ما قدر لك الراحة الا باعراضك عن نفسك و اقبالك بنفسی" و به قیاس نفسی همین مفهوم را میتوان از آن دریافت و ترجمه حضرت ولی عزیز امیرالله نیز مؤید مطلب است. اما در فقره سی و هشتم که "یا ابن الوجود اعمل حدودی حبّاً لی ثمّ انه نفسک عمماً تهوى طلبًا لرضائی اگر چه نفس را ممکن است به همین مفهوم تعبیر کرد مع ذلک متضمن معنی نفس ناطقه نیز هست که مراتب و درجات متنوع دارد و عموماً حاکی از اختیار نفس در انتخاب نیک و بد است و به عنوان نمونه به یکی از آن مراتب در فقره شصت و ششم کلمات مبارکة مکنونه فارسی با عنوان (نفس ناری) ذکر شده است. اما توجه به مطلب مندرج در فقره

بیان مبارک فوق نازل در لوح اصل کل الخیر که متضمن این نکته است که هر کسی ایام حیات را گذراند و به شناسائی نفس خود موقع نشد در حقیقت محروم و زیانکار است یادآور حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربّه" است که در معارف اسلامی از حضرت علی امیر مؤمنان روایت شده و بعضی از علماء آن را شرح و تفسیر کرده اند. این حدیث مخصوصاً به عز تأیید حضرت بهاء الله و حضرت نقطه اولی نیز رسیده و از قلم آن هیاکل ریانیه نیز شرح و تفسیر بر آن نازل شده است که متضمن نکات روحانیّه بدیعه ای است که در معارف سابقین سابقه ندارد. با اینهمه به نظر نمیرسد اصطلاح نفس مصّح در آیه نازله در اصل کل الخیر متضمن فقط همان مفهومی است که در حدیث مزبور ذکر شده است.

نخست جا دارد درباره تنوع معانی کلمه نفس مختصری ذکر شود اساساً نفس کلمه ای است که برای تأکید مطلب مورد بحث به ضمیر مربوط به آن مطلب ملحق میشود

سجن اعظم

بيانات جناب هارتوموت گروسمان

ترجمه فاروق ایزدی نیا

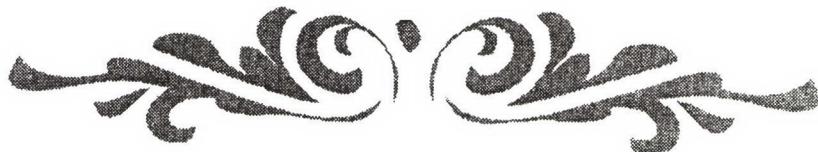
بعد از هشت سال، حجره محل سجن حضرت بهاءالله در ارض اقدس گشایش یافت و اولین گروه توانستند به زیارت این مکان نائل گردند. در شامگاه ۳۰ آکتبر ۲۰۰۳ جناب هارتوموت گروسمان خطاب به این زائرین بياناتی ایراد کردند که این عبد با قلت بضاعت به برداشتن یادداشت پرداخت. از یادداشتهای کوین تریک^۱، توسکن آریزونا

سجاده ای را که به عنوان زیر انداز
برای خواهیدن استفاده می کردند،
بفروشند تا مخارج کفن و دفن یک
تن از ملتزمین طلعت ابهی پرداخت
گردد.

حتی بعد از پرداخت مخارج، با
جسد مزبور به نحوی اهانت آمیز
رفتار کردند، اما ایشان می بایست

حضرت وارد شد به یاد داشته
باشیم، زندانی که از قلم مبارک به
"سجن اعظم" ملقب شد. این
نکته در مقایسه با رنجهایی که
هیکل مبارک در سیاه چال طهران
متحمل شدند، بسیار حائز اهمیت
است. اوایل ورود به این سجن بود
که هیکل مبارک مجبور شدند

بیت العدل اعظم افتتاح مجدد
محل سجن حضرت بهاءالله را
واقعه ای بسیار مهم تلقی میکنند،
به طوری که قبل از عزیمت اولین
گروه زائرین، جمیع اعضاء معهد
اعلی به محل سجن شتافتند و
دست به دعا برداشتن. ما باید آلام
وشدائی را که در این زندان برآن



الهی است که درباره آن در همان
كتاب مستطاب نازل که "اغتمسوا
في بحر بياني لعل تطلعون بما فيه
من ثلاثي الحكمه والاسرار" که بى
شك مایه تذکر نفس و تکامل
نفساني است بالاخره شاید صرف
اوقات در ذکر حکیم که به ظاهر
تکرار "ذکر الله" است متضمن
مفهومی دیگر و همان تبلیغ و نشر
نفحات مقصود است که اکلیل
اعمال بحساب آمده است.

گذران و پایان پذیر این جهانی
همین است و قصور در آن خسران و
ناکامی است. ضمناً آیه مبارکه
"اصل الخسran" یادآور آیه کتاب
مستطاب اقدس است که "طوبی
لایام مضت بذكر الله و لا وقایت
صرفت فى ذکره الحکیم" (بند ۴۰)
به نظر نمیرسد گذران ایام به ذکر
الله و صرف اوقات در آن مقصد
تنها تلاوت و قرائت آیات و ادعیه و
مناجات بلکه انس و الفت با کلام

عنایت خاص حق به انسان است
در گرو فرصت حیات و زندگانی
این جهانی است که با گذشت
مضي ایام از بین میرود. بی شک
تذکر باستعدادات و قابلیتها فرصت
میدهد که انسان از آنچه در نهاد او
و دیعه گذاشته شده بهره برد ولی از
بلند پروازی بیجا و افراط در طلب
خواهش های نفسانی و یا کاهلی
در انجام وظائف انسانی دوری
جوید و معنی عرفان نفس در حیات

معناست. در نظر آنان این عبارت به معنای شهادت است. به علت جانفشانی آنها، فدآکاری وايثار آنها، امر مبارک از مجھولیت خارج شده است. اما در نظر ياران غرب اين عبارت داراي معنای بسيار متفاوتی است. حضرت ولی امرالله در مورد ما فرموده اند که در طول ۲۴ ساعت باید بهائیانی بسيار مترصد و هوشيار باشيم، که اگر چنین باشيم بمنزلة شهادت محسوب است. شما میتوانيد اين کار را بکنيد، شما تواناي ها و قabilite هايي داريد که بتوانيد در طول ۲۴ ساعت هشيار و بيدار باشيد، والا خداوند شما را در زمرة مختارين قرار نمی داد. هدایت کردن خلق وظيفه ايست که در غرب به عنوان امری مشاهده می شود که ما سعی داريم از آن اجتناب کنیم. مانند ماليات - گو اين که اگر شما بهائي باشيد باید ماليات خود را پردازید! اما هدایت خلق به امر حق يك وظيفه نیست، يك امر واجب نیست، بلکه يك امتياز و افتخار است. حضرت بهاءالله می فرمایند: "حق جل و عز ... آنجه از برای خود خواسته مدائين قلوب عباد بوده. احبای حق الیوم بمنزلة مفاتيحند انشاءالله باید کل بقوت اسم اعظم آن ابواب را بگشایند".^۵ بنابراین مشاهده می نمایيد که احباب کلیدهایی هستند برای گشودن مدائين قلوب انسانها. شما قabilite

زمان، قدرت شاهان و حکام در آينده بسيار کاهش خواهد یافت و ديگر عالم انساني طبقه اى به نام طبقه روحانيت خواهد داشت. آنها می توانستند اقتدار و مرجعیت خويش را حفظ کنند اما چون هيكل مبارک را انكار کردن قدرت خويش را نيز الى البد از دست دادند. حضرت بهاءالله در ادامه بيان فوق می فرمایند: "تمسکوا بهذا الصلح الأصغر لعل به تصلح اموركم والذين في ظلكم على قدر".^۳ اين بيان نشان می دهد که قدرت حکومت به مؤمنین عادی داده شده است. جميع اين وقایع در اين حجره رخ داده است و چه موهبتی برای ماست که می توانيم اين نقطه را زيارت نمایيم.

زيارت بهترین فرصت برای دریافتني استعدادها و قabilite ها می باشد. در حين زيارت می توانيد بپرسيد: "چرا مرا برگزيرد؟ بهائيان اينک امت برگزيدة خداوند هستند و هر يك از آنها داراي استعداد و قabilite است که کاري انجام دهد. در الواح حضرت عبدالبهاء آمده است: "حضرت كبريا از بين جمهور بشر ياران را انتخاب فرموده ... تا آنکه ما كل به جان و دل بکوشيم، جانفشاني نمایيم و به هدایت خلق پردازيم و نفوس را تربیت کنیم".^۴ معنای این جمله چیست که باید به جان و دل بکوشيم و جانفشاني نمایيم؟ ياران شرق می دانند که اين به چه

مساعي خود را به کار می بردند. در زمانی که در اين حجره مسجون بودند فرزند خويش را فدا کردند. ايشان با ابتلائات بسيار زياد ديگري نيز مواجه شدند. وقایع مهم ديگري نيز در اين سجن روی داد. يکی از اين وقایع تسلیم لوح سلطان ايران به جناب بدیع بود تا به دست شاه داده شود. لوح مزبور را حضرت بهاءالله قبل از ورود به عکا نازل فرموده بودند، اما در آن زمان هيچيک از احباب ميزان لازم از خلوص و فدآکاری را نشان نداده بود. لذا برای آن که لوح مبارک به جناب بدیع داده شود، هيكل مبارک چشم نگهبانان را بستند به طوری که جناب بدیع توانست پنهانی وارد شود، به حضور مبارک برسد و بدون هیچ خطری خارج شود. لوح دوم ناپلئون و لوح ملکه ویكتوريا نيز در اين حجره عز نزول یافت. اهمیت نزول که در يکی از الواح نازله اين لوح که در سجن خطاب به ملوک ارض مذکور است: "لما نبذتم الصلح الاكبر عن ورائهم..."^۵ باید مورد مذاقه قرار گيرد. در آن ایام، سلاطین و رؤسای ارض اين قدرت را داشتند که به امر مبارک اقبال کنند و از ملل خود نيز بخواهند به امر مبارک ايمان بياورند. اما در اثر امتناع آنها از قبول آن، و حتی بدتر از آن، امتناع رؤسای مذهبی

عبور خواهد کرد. از مجھولیت در آمده و از آزادی عبور کرده، و طولی نخواهد کشید که وارد مرحله مقھوریت خواهد شد. بیت العدل اعظم مؤسسات آموزشی را برای آماده ساختن ما برای چنین مرحله ای به وجود آوردند. حضرت بهاءالله به ما فرمودند، "عمرووا بیوتاً لاتخربها الأمطار و تحفظكم من حوادث الزمان".^۷ این بیوت در جمیع عوالم الهی با شما خواهند بود. ما باید این کار را به خاطر حضرت بهاءالله و به عنوان خدمتی به عالم انسانی انجام دهیم. اعظم آمال و منیبات هر نفسی عبارت از یافتن مکانی است تا خانه خود سازد و به خاطر داشته باشید که شما توانایی و قابلیت چنین کاری را دارید والا در زمرة مختارین و برگزیدگان قرار نمی گرفتید.

مأخذ و یادداشتها:

Kevin Trick _۱

- ۲- مجموعه الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۲۳
- ۳- مأخذ فوق، ص ۱۳۸
- ۴- همان، ص ۲۶۱ (فقرة ۲۱۸)
- ۵- لوح ذبیح، مجموعه اقدارات، ص ۳۲۴
- ۶- ترجمه - خطابه ۱۱ ژوئن ۱۹۱۲ / انوار هدایت شماره ۵۸۱
- ۷- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۶۸

مطلوبی از قهرمانان هستند. نه این که این نفوس کامل باشند یا خود را در زمرة قهرمانان مشاهده نمایند. مارتا روت یک مرتبه می گفت که در نیویورک برای عبور از عرض خیابان مشکل دارد زیرا هر پنج دقیقه یک اتومبیل رد می شود!! شهداء - شهدا به رفتار قهرمانان و قدیس گونه، عنصر تحمل رنج را نیز می افزایند.

مدیران - این مشکل ترین مرحله از چهار مقوله نفوس مورد نیاز در امر مبارک است که قبلًا ذکر شد. در این ظهور ما از ابزاری برای صیانت امر مبارک برخورداریم که ذات الهی عنایت فرموده و آن مشورت است. حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "دریارة هر موضوعی مشورت نمایید."^۸ قواعد مشورت اس اساس نظم اداری را تشکیل می دهد. برای اجرای آن شما باید کاملاً از نفس تهی و عاری و به این

ترتیب قدیس باشید، باید نظر خود را در کمال شهامت و صراحت بدون توجه به نحوه برخورد با آن مطرح کنید و به این ترتیب قهرمان باشید، و شهید باشید زیرا گاهی اوقات رها کردن موضوع و قید چیزی را زدن چندان آسان نیست. به خاطر داشته باشید که شما توانایی و قابلیت چنین کاری را دارید والا در زمرة مختارین و برگزیدگان نبودید.

چنین کاری را دارید، والا برگزیده نمی شدید. شما باید به ترتیب نفوس بپردازید. ایشان نفرمودند ما باید نفوس انسانی را تشویق کنیم، روشن کنیم، یا مسورو سازیم؛ نه این که این قبیل امور فاقد اهمیت باشند؛ بلکه فرمودند ما باید آنها را ترتیب کنیم. ترتیب کردن در این مورد به معنای "پرورش سیستماتیک" است. پس چگونه چنین کاری را انجام می دهیم؟ حضرت ولی امرالله در مکتوبی به تاریخ دوم اکتبر ۱۹۵۱ چهار نوع بهائیانی را که برای اجرای نقشه های آینده امر مبارک مورد نیاز هستند برشمردند. ایشان فرمودند که امر مبارک به "قدیسین، قهرمانان، شهداء و مدیران" نیازمند است. هیکل مبارک چهار مقام مزبور را از لحاظ دشواری حصول آن، به ترتیب از آسان به مشکل، قراردادند.

قدیسین - اینان نشان می دهند که بهائی ۲۴ ساعته و هفت روز در هفته هستند. این کار چندان آسان نیست. آیا هرگز تلاش کرده اید چنین باشید؟ معدودی از ما توانسته اند به این مقام فائز شوند.

قهرمانان - قهرمان کسی است که بتواند جسورانه نشان دهد امر مبارک چیست. البته برای انجام دادن چنین کاری، آنها باید آگاهانه و هشیارانه در هر دقیقه از روز، قدیس باشند. بسیاری از مهاجرین و افراد مانند مارتا روت نمونه های

زنان و بيماري ايدز*

پريوش سمندرى

کس چوزن اندر سياهي قرنها متزل نکرد
کس چوزن در معبد سالوس قرياني نبود

بريم تا ما را به مدینه فاضله جسماني است و كتاب تکوين است. پس چگونه میتوان با چنین مخلوق رفتاري غير انساني داشت؟
نتابع مجاهدات فردي و جمعي مردمان مبارز و صلح طلبان راستين جوامع دنيا به تدريج انتظار مجاميع بين الملل را متوجه ساخت که باید در مرحله اول وجود مشکل را قبول نموده و سپس برای روپارويی و مقابله با ظلم و ستم به مشورت نشينند و برای حمايت و صيانت زنان رنج کشide تصميمات قاطعane اتخاذ کنند. در دو دهه گذشته کنفرانس هاي متعدد عمومي زنان تشکيل شد و در پي آمد آن روابط اطلاعاتي بين گروه هاي فعال زنان جهان مستحكم گردید. سازمان ملل در چندين نشست مسائل مربوط به زنان را به شور گذاشت و اخيراً سازمان NGO نيز نظرات خود را در اين زمينه به مجمع شور سازمان ملل عرضه داشت.

تأسيس سازمان غير دولتي NGO وابسته به سازمان ملل که اعضاء آن نمایندگان سازمانها و تشکيلات غير

وصول خبرهای رقت انگيز درباره وضع زنان در گوش و کثار عالم، پایه های تحت شکوهمند عدالت و شفقت را به لزه در آورده است. نگون بختي نيمی از سکنه جهان به صورتی در آمده که نه تنها افکار مردم روشن بين و آينده نگر را به شدت به خود جلب نموده بلکه احساسات قلبي و عواطف درونی بسياري از اشخاص بي تفاوت را نيز برانگيخته است.
معنا و مفهوم بسياري از اعتقادات معنوی در اين جا بجائي تعبيرات و تفسيرات متضاد از "انسان و انسانيت و اخلاق و تقدير و تقوی" نامفهوم گردیده است. بسياري از مردم صادقانه می پرسند کجاست آن محبت که خلقت عالم وابسته به اوست؟ کجاست آن روزنه آميد؟ کجاست طلیعه راحت و آسایش آدمی؟ به کدامين وعده دل خوش داريم؟ و در اين طوفان شديد که از جوانب مختلف میورزد به کدام خيمه روی آريم؟ و در اين دریای متلاطم به کدامين سفینه پناه

نظراتی ارائه شده است. گروه اول مردانند زیرا آنان از لحظه فرهنگی و سنتهای ریشه دار و طویل هم چنان زندگانی زنان را به انحصار مختلف تحت کنترل خود دارند.

گروه دوم جوامع مذهبی است که نفوذ و قدرت فراوانی بر افکار پیروان خویش دارند.

برای جلوگیری از شیوع بیماری ایدز در بین زنان، باید تغییرات اساسی در رفتار و طرز فکر زنان و مردان ایجاد گردد. نظرات سفسطه آمیز و فربینده درباره طبیعت سرکش و حریص و اشتهاي مفرط جنسی مرد، تبلیغاتی مبالغه آمیز است و نفی قدرت کنترل مردان در برابر تمایلات جنسی است.

عواقب جدی روابط بین زن و مرد که به خاطر ارضای احساس جنسی در خارج از چهار چوب ازدواج اتفاق می افتد می بایست از جهات بسیار مورد نظر قرار گیرد و درک شود.

آموزش پسران و دختران برای شناخت مقام و مرتبت انسانی و حیثیت فردی ضروری است تا برای موجودیت خویش احترام قائل شوند و متقبالاً احترام سایر هم جنسان و جنس دیگر را رعایت نمایند. حفظ احترامات فردی و جمعی باید

در این بیانیه موضوع بسیار مهم و جالب، مرتبط دانستن شیوع افسار گسیخته ایدز با عدم وجود تساوی حقوق زنان و مردان در سطح جهانی است که این ارتباط هم اکنون بیش از پیش استنباط میشود. در چهل و پنجمین اجلاس کمیته رسیدگی به وضع زنان نیز رسیدگی به مسئله ایدز یکی از مواضيع اصلی مورد بحث به شمار میرفت ولی حتی هنگام طرح مشکل مذکور، پیچیدگی و چالش فراوانی وجود داشت که دال بر حضور رابطه مسلم و محزبین بیماری ایدز با مشکل مهار ناشدنی تعصب جنسی بود. خوشبختانه در اثر دگرگونی های سریع در پهندشت تمدن و پیشرفت عمومی و خصوصی مردمان، آگاهی جامعه به طور کلی و افراد به پایه ای رسیده است که تغییرات اساسی در

نحوه زندگانی خصوصی و اجتماعی و سیاسی و در سطح جهانی برای جلوگیری از شیوع مرض از یک طرف و از طرف دیگر تأمین کمک های لازم و پی گیر به افراد مبتلا را ضروری دانسته و دنبال نماید. در اعلامیه مذکور برای رفع مشکل تعصب جنسی خصوصاً به دو گروه توجه گردیده و

مسئول جهان هستند یکی از بزرگترین موقفيت‌های ملل دنیا در قرن بیستم به شمار می‌رود. زیرا صدای مردم از طریق این مجمع به گوش سیاستمداران عالم میرسد و نظرات و پیشنهادهایشان که از تode مردم نشأت می‌گیرد و لامحاله نماد احتیاجات و ضروریات مردمی است کمک مؤثری برای اتخاذ تصمیمات انسانی در سورای عمومی سازمان ملل می‌باشد.

روز ۲۸ ماه جون ۲۰۰۱، اعلامیه‌ای از طرف نماینده جامعه بین المللی بهائی، یکی از سازمانهای غیر دولتی NGO وابسته به سازمان ملل متحد، تسیم شورای عمومی سازمان ملل گردید. جلسه مجمع به منظور رسیدگی به مسئله پیچیده بیماری ایدز AIDS در محل سازمان ملل در نیویورک تشکیل گردید.

در این اعلامیه به علل بسیار و متفاوت شیوع فزاینده این بیماری در میان زنان و دختران جوان اشاره شده است زیرا در سال گذشته نیمی از مبتلایان جدید زنان و دختران بوده اند. قبل از مردان بیشترین قربانیان این بیماری مهلك بودند و تعداد مبتلایان نوجوان و مردان جوان به سرعت رو به افزایش بود. ۱

است. زنان فقیر فقط به خاطر تأمین ضروریات حیاتی خود و ادامه رضایت همسرو یا متقاضی، مجبور میشوند درخواستهای جنسی را حتی به طور ناخواسته بپذیرند و از رد تقاضا عاجزند.

قضاؤت عمومی درباره زنانی که به علل مختلف مبتلا به بیماری ایدز میشوند غیر عادلانه و با قضاؤت درباره مردان متفاوت است. مبتلایان زن به عنوان منبع بیماری محسوب و شناخته میشوند نه بیمار، نزدیکان و اجتماع آنان را گناهکار دانسته و با خشونت محکوم میکنند در حالی که مردان در موقعیت مشابه مشمول محبت و حمایت و دلسوزی اطرافیان و سایرین هستند. زن در جامه همسر در این گونه موقع موظف به پرستاری و نگاهداری از شوهر است.

تاکنون نقش های سنتی دو جنس زن و مرد بدون اینکه مورد سؤال قرار گیرد هم چنان ادامه دارد. حال وقت پژوهش علل فرا رسیده است و باید در پرتو عدالت و شفقت جوانب آن تحت مطالعه قرار گیرد. نقشهای سنتی معلوم دو جبر است. یکی ضرورت های طبیعت زن و دیگری اعمال قدرتهای موجود در

در مقابل پوشش فریبنده تبلیغات پرشور و مهیج بازیگران نفع پرست، کهنه ردای پوسیده ای بیش به نظر نمی آید.

توسعه روابط جنسی آزاد به گسترش بیماریهای مقارتی که در گذشته در محدوده کوچک تری قرار داشت کمک فراوان نموده است.

اگرچه آنطور که باید درباره بیماری ایدز صحبت نمیشود ولی زیرکانه در گسترش است و نشانه های خطرناکش در فوج کردن روند ترقی اجتماع غیرقابل انکار می باشد. تعلیم زنان برای جلوگیری و مقابله با بیماری های مقارتی و حفظ اصول اخلاقی و روانی ضروری است ولی همزمان باید با تعلیم مردان صورت گیرد زیرا در غیر این صورت زنان در معرض خشونت بیشتری قرار خواهد گرفت.

کمبود و یا فقدان بنیه مالی زنان عامل دیگر در برابر سوء استفاده مردان بوده است. هنوز هم در بازار رقبتها و کشمکش های اقتصادی جهان، زنان نتوانسته اند همگام با مردان پیش روند و عدم تساوی درآمدها و تبعیضاتی که حتی در کشورهای متقدّر در جهت پرداخت حقوق آنان وجود دارد جهت ضعف دیگری برای زنان گردیده

بگونه فرهنگ برای جامعه در آید و اشاعه یابد و به صورت عادت و سنت معمول گردد زیرا پیروی از این رویه در شخص در هرسنّی که باشد سبب ایجاد اعتماد بنفس شده و در نتیجه مسؤولیت بیشتری در چگونگی روابط جنسی خود احساس خواهد نمود.

عدم قبول تساوی حقوق زن و مرد عوارض وخیمی برای زنان و مردان داشته است. از جمله این عوارض از دیاد رفتار ناهنجار و عادات خطرناک در مردان است به طوری که آثار نامطلوب اینگونه اعمال و افکار از محیط خانه و خانواده فراتر رفته به محیط کار کشیده میشود و در سطوح بالای اجتماع اثراتش در رابطه به تصمیم گیریهای سیاسی و بین المللی نمودار میگردد.

امروز افسار گسیختگی در روابط جنسی از محدوده بین افراد بالغ گذشته است و نوجوانان و گاه کودکان به قربانگاه لذت طلبیهای زودگذر کشانده میشوند. نقش و نگار نهاد خانواده در برابر درخشش بی امان تبلیغات مخرب که اکثراً زاده حرص و آز مادی و استفاده سودجویان از بازار مصرفی و مکاره دنیای کنونی است رنگ باخته و

کم توجهی و بی تفاوتی آنان برای اقدام به معالجات می گردد و به انتشار مرض می انجامد و هم از رحم و شفت همگان نسبت به بیماران کاسته و باعث می شود اجتماع کنونی اقدامات لازم برای پیشگیری مرض و معالجه مرض ننماید و تسهیلات ضروری ایجاد نکند.

یکی از علل قضاوت‌های افراطی جوامع مذهبی اینست که سعی دارند اعمال شخصی و فردی را در میزان عالی اخلاقی نگاهدارند ولی اغلب از تعهدات دیگرانشان که ابراز محبت و کمک به مردم محروم و مبتلاست غفلت می ورزند. به نظر می‌رسد هر کس به فکر نجات و فلاح شخصی است و در این سبيل سایرین را پشت سر می گذارد. در صورتیکه بزرگترین وظیفه جوامع مذهبی توسعه روابط محبت آمیز و معنوی است. چنین رویه سبب تشویق افراد به قبول مسؤولیت های انسانی و ایجاد الفت و همبستگی بین مردم می شود.

وظیفه دین تربیت است که باید با صبر و بدباری و محبت توانم گردد تا اثر مطلوب داشته باشد و گر نه با طرد و تنبیه مبتلایان ریشه مرض و علل ابتلاء بر طرف نخواهد شد.

زن خود را قلم به دست مده دستش ارشکنی بود به از آن خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب

اخلاق ناصری مینویسد: دختران را حجب و وقار و عفت و حیا تربیت باید و از خواندن و نوشتن منع نمود.

استمرار خفقان و اعمال تبعیضات در شؤون مختلف اجتماعی و محدودیتهای قانونی و سنتی و مذهبی در طول زمان فشار مضاعفی بر محدودیتهای خود ساخته زنان بوده و تصور تفوق مرد موجب انحطاط آرزوهای زن گردیده است چنانکه گوئی وصول به تساوی حقوق انسانی با مرد از نظر خلقت ممکن نبوده است. این امر در اشتیاق زن به پیشرفت تأثیر گذارده و متدرجاً او را در موارد بسیار به ورطه نا امیدی سوق داده است.

در اعلامیه مذکور از جوامع مذهبی دعوت شده است نسبت به افرادی که مستقیم و یا غیر مستقیم در بحران بیماری ایدز گرفتارند و رنج می بزند با عطفت روپرتو گردند و همچنین مردم را از قضاوت کردن و سرزنش نمودن مبتلایان و محکومین این بلا بر حذر دارند. زیرا حک اتهام بر بیماران هم سبب

اجتماع می باشد.

اصل‌اً اوضاع زنان در جوامع مختلف باید از جنبه های قوانین حکومتی، دستورات مذهبی، فرهنگ و عرف و عادات محلی، مورد بررسی قرار گیرد و تأثیر و تاثر این مقررات بر یکدیگر معلوم و مشخص گردد. از طریق این مطالعات است که بسیاری از عوامل بازدارنده و عوارض جنی آنها و علی که به پیدایش، گرینش و ادامه روش عدم تساوی حقوق زن به صورت قانون و یا عرف و عادت منجر گردیده است شناخته شوند. مردان در ادوار طولانی تاریخ بشر به علت تفوق از لحاظ جسم و فکر، عامل اجرای این قدرتها بوده اند و زنان مجری بلا اراده و مطیع.

بسیاری از نقشهای سنتی و جاری معلوم عقب ماندگی زن بوده و علل عقب ماندگی معلوم مسائل بیشماری است. در صدر فهرست میانعت از موقعیتهای آموزشی در طی قرون و اعصار است. نمونه این طرز فکر متحجّرانه در ادبیات زبان ما نیز رخنه نموده است و کم لطفی نسبت به موجودیت انسانی و حق تعلیم زنان تأسف آور است. نظامی می گوید:

زنان تأسف آور است.

یادی از جناب بدرالدین باستانی

دکتر گیو خاوری

رها شود ز خامشی و نغمه نغمه ها شود
زنغمه های نفر او سپهر پر صدا شود
صدای دلنواز او به شش جهت فرا شود
فرا شود بدان صفت که گوش هوش وا شود
چو گوش هوش وا شود چو گوییم چها شود
به مکتب بهاء جهان قلمرو خدا شود
عقول پر جلا شود قلوب حق نما شود
جهان پر از بهاء شود جهان پر از بهاء شود
شادروان باستانی تا کتابچه هفتم از سروده هایش را به
خط خویش جهت نگارنده این سطور گسیل داشت و
چون دیگر قادر به مکاتبه نشد تعداد کتابچه ها بر بنده
معلوم نیست.

جناب بدرالدین حصاری شاعر و همکار "عندلیب" که اشعاری از ایشان در شماره های گذشته مجله درج شده متأسفانه پس از اطلاع از کشته شدن فرزندش در یک نقطه مهاجرتی در افریقا به دنبال بیماری به ملکوت ابهی صعود نمود.

وی نوه جناب ملا احمد حصاری مشهور به معلم الیان بود که در تاریخ عهد اعلی نامشان آمده است متصاعد الی الله بدرالدین باستانی سابقاً در شعر "بدر"

تخلص میکرد که اخیراً "درویش سلندر" شده بود.
اینک چند بیتی از "کتابچه چهارم" از سروده های او به نام "حمسه مکتب بهاء" به یادگار درج میشود:

بن بزن که چنگ ما ز زخم پرنوا شود
نوا جانفرزی او ز خامشی رها شود

مردان با در نظر گرفتن منافع و احساسات و احتیاجات خود زنان را به کارهای خاص و داشتنده و پس از آغاز آزادیهای نسبی حقوقی زنان و حتی تا چند دهه قبل از خاتمه قرن بیستم شغل های معینی اکثرآ به زنان اختصاص داشت و به ندرت زنانی یافت شدند که قدم به حریم شغل های مردانه گذاشتند.

۱- طبق آخرین آمار در جهان چهل میلیون مبتلی به بیماری ایدز هستند که ۶۰ درصد آنان را زنان و دختران تشکیل میدهند *سازمان ملل متعدد اول اکتبر را روز مبارزه با بیماری ایدز تعیین کرده است

یعنی خلوت نشینان پرده عصمت و عفت که گستاخانه مورد تعرض و تهاجم قرار گرفته اند درهم فرو میریزد زیرا آگاهی عمومی به پایه ای رسیده است که نیروی عظیم و مؤثر زنان را برای حل و فصل اوضاع نا آرام و منقلب جهان و توسعه واقعی تمدن احتیاجی مبرم و ضروری می شناسند.

اگرچه فعلاً هجوم ایدز بیشتر متوجه جامعه زنان گردیده اما لامحاله مردان را نیز در خطر جدی قرار داده است و بی تفاوتی در این زمان حساس و حیاتی باعث فراغت خاطر دائمی جامعه جهانی نخواهد بود.

به تدریج و در میانه مشکلات فراوان می توان پرتو کمنگی را مشاهده کرد که از روزنه روح بشر می تابد و نموداری از یک وحدت سلیقه و تمایل انسانی نسبت به تغییرات اساسی و تجدید بنیان جامعه بر پایه بشر دوستی و خیر اندیشه بدون در نظر گرفتن ظواهر مختلف مذهبی و ملی و نژادی و گروهی و جنسی است.

در بعض جوامع مذهبی جهان نیز تدریجاً ستنهای بنیاد گرایانه تعديل می شود و سدهای تعصبات دینی و مذهبی و تبعیضات جنسی و نژادی قرون و اعصار و بی مهری و بی توجّهی نسبت به نیمی از مردمان

بهجهت الصدور

دکتر مهری افنان

خواننده به این سبک خوب می‌گیرد و از مندرجات کتاب بی نهایت لذت می‌برد و مطلب می‌آموزد. تحریر این کتاب در جمادی الاول سنه ۱۳۳۰ هجری قمری مطابق ۱۷ می سنه ۱۹۱۲ میلادی در حیفا پایان یافته و اول بار در شهر العلاء سال ۷۴ بدیع مطابق ربيع الآخری سنه ۱۳۳۲ هجری قمری مطابق ۵ مارچ سنه ۱۹۱۳ میلادی به همت جناب خسرو بمان در پونه هندوستان به طبع رسید.

چاپ دوم و سوم این اثر به وسیله مؤسسه مطبوعات امری آلمان (در سالهای ۱۹۸۲ و ۲۰۰۲) و تحت اشراف لجنه نشر آثار امری به زبان فارسی و عربی انجام یافته است. تعداد صفحات چاپ سوم ۴۸۰ و شامل فهرست اعلام و مطالب نیز می‌باشد.

مقدمه کتاب در شرح حال جناب میرزا حیدر علی تا قبل از ایمان به امر حضرت اعلی است و واقعه ایمان خود را تحت عنوان "بهجهت اول" شرح می‌دهند و چگونگی حالات و اشتعال و انجداب خود را بیان می‌دارند نامه ای

قدس ابھی و مدح و ثنای حضرت عبدالبهاء شروع می‌گردد و پس از ذکر علت تألیف کتاب که در فوق به آن اشاره شد، شرح حال خود را در ضمن یک مقدمه و نه "بهجهت" و یک خاتمه، بر سیل حکایت و شرح مawquع به رشتہ تحریر آوردن.

این کتاب را چنانکه در آخرین صفحه آن مرقوم داشته اند در حالیکه قوای جسمانی در نهایت ضعف و تحلیل بوده نوشته اند و در همانجا متذکر شده اند که ایشان درس نخوانده و از قواعد قوم ابدأ خبر و اطلاعی ندارند معدلک لذتی که از خواندن این کتاب به خواننده دست میدهد وصف ناشدنی است.

سبک انشاء کتاب در وهله اول قدری برای خوانندگان نا آشنا است علی الخصوص که ایشان شرح حال خود را از زبان سوم شخص نوشته اند مثلاً وقتی می نویسند: "به زیارت والد مشرف شد" یعنی به زیارت والد، مشرف شدم. یا مرقوم داشته اند: "فانی طفل بود" یعنی من طفل بودم ولی پس از خواندن قسمتهای اولیه

این کتاب به قلم جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی مبلغ مشهور امرالله به رشتہ تحریر درآمده است که خدمات تبلیغی او در عصر رسولی بسیار مشهور و صدماتی که در این سیل تحمل فرموده معروف است.

علت نوشتن کتاب که فی الحقیقہ شرح کامل زندگانی این نفس نفیس است مبنی بر تقاضای جناب خسرو بمان از احبابی پارسی نژاد در زمان حضرت عبدالبهاء است که در امر چاپ کتب امری سعی بلیغی می نموده است. ایشان از حضور مبارک رجا کرده بود اجازه فرمایند که بعضی از احباب شرح اقبال و ایمان خود را به امرالله بنویسند تا وسیله استفاده دیگران گردد و این تقاضا مورد قبول قرار گرفته بود و لذا جناب حاجی میرزا حیدر علی امر مبارک را اطاعت نموده و در کمال خلوص نیت و انقطاع و توکل به نوشتن این کتاب اقدام نمودند و نام آنرا "بهجهت الصدور" یعنی شادی و سرور قلوب نهادند. کتاب با حمد و ستایش ذات الهی و حضرت رب اعلی و جمال

روحیه شاد و طبع مزاح چیزی است که جز با خواندن کتاب، قابل بیان نیست. فی المثل ذکر می کنند که به سربازان چنین تلقین شده بود که آن حضرت ساحرند و به تسخیر اجنه قادر می باشند و هر یک از ایشان تقاضای دعای حفظ و طلسم و غیره می نمود. جناب حاجی هم برای هر یک از آنان بر روی کاغذی شرحی از بشارات ظهور حضرت اعلی و حضرت بهاء الله را می نوشتند و برای آنکه با طلسمات متداول بین مردم که معمولاً اسمی ملائکه و حروف و اعداد روی آن نقش میشد شباخت داشته باشد، جناب حاجی اسم اعظم و حروف اسمی احباب و یا عدد اسم آنانرا می نوشتند و به جای نام فرشتگان نام هر نوع خوراکی و وسائلی که برایشان به زندان آورده میشد می نگاشتند مانند نونائل (بر وزن میکائیل و جبرائیل)، پنیرائل، گوشتائیل و امثال آن و بالاخره طبق وعده ای که قبلًا جمال مبارک مبنی بر تشریف ثانی به ایشان داده بودند اسباب حلاصی از زندان سودان فراهم شده، مجددًا به ارض اقدس مشرف می گردد.

بهجهت پنجم درمورد ایام تشریف

بيان و حسن اعمال و افعال و اخلاق (بهجهت الصدور ص ۷۸ چاپ اخیر) فرمودند و در نهایت شادی و سورور و بهجهت این خدمت را قبول نمودند.

به مجرد ورود به مصر مورد سؤال و جواب مردم قرار گرفتند و ایشان هم با توکل به جمال مبارک به رفع اشکالات آنان پرداختند که شرح مفصل استدلالات خود را در این فصل مرقوم داشته اند و موقعه به هدایت نفوس مستعده گردیدند. مردم دسته دسته به دیدار ایشان می آمدند و این امر باعث شد که قنسول مصر با فراهم آوردن مقدماتی ایشان را به زندان افکند و آنچه که جمال مبارک در یکی از الواح قبل به ایشان اندزار او را به صبر و تحمل و تأسی به مولای خویش دلالت نموده بودند به وقوع پیوست. گردنیشان را در زنجیر و پایشان را در کند نهادند و از ضرب و شتم کوتاهی ننمودند ولی ایشان در همه حال در نهايیت سور و شادمانی بودند. از مصر به وسیله ایشان را به سودان منتقل نمودند. شرح ماجراهایی که بر جناب حاجی میرزا حیدر علی گذشته و ثبوت و استقامت ایشان و حفظ

استدلالیه مفصل و مشروع به پدر خود مرقوم میدارند و همچنین به شرح استدلالات تبلیغی خود و سؤال و جوابهایی که با نفوس مختلفه غیر مؤمنه نموده اند می پردازند که همه بسیار آموزنده است و نکات ظریف بیشماری را شامل است.

بهجهت دوم شرح ظهور حضرت بهاء الله و ایمان خودشان به آن حضرت، ذکر جانبازهای شهداء، استدلالات عقلی و نقلی بر حقانیت آن حضرت است و نیز شرح زحمات و صدماتی که از لیها بر امر مبارک وارد آورده اند.

بهجهت سوم در شرح سفر ایشان به ارض سرّ یعنی ادرنه است که در حدود هفت ماه به حضور حضرت بهاء الله مشرف بوده و شرح حالات روحانی و وجودانی خود و عظمت و وقار جمال قدم و غلبه روحانیه آن حضرت و مراتب لطف و عنایت حضرتش را بیان نموده اند و چند داستان کوتاه و شیرین از مشاهدات و تجربیات خود ذکر نموده اند که بسیار خواندنی و جالب است.

بهجهت چهارم درباره مسافرت به مصر و اسیری در سودان است. این سفر را البته به امر هیکل مبارک جهت تبلیغ امراضه به حکمت و

شدن با ناقصین و متزلزلین می پردازند و با نقل داستانهای مختلف و جالب و بیان استدلالات محکم متن در مورد حقایقت مرکز عهد الهی حضرت عبدالبهاء و شرح سفر آذربایجان و بعضی شهرهای روسیه مانند بادکوبه، تفلیس و عشق آباد این قسمت را تفایلیس و عشق آباد این قسمت را به پایان می برند.

بهجت نهم در مورد خدمات حضرت عبدالبهاء به عالم امر حضرت عبدالبهاء از چگونگی است. در این قسمت از چگونگی زیارت و طواف روضه مبارکه توسط مرکز عهد الهی حضرت عبدالبهاء و حمل خاک و گل و آب برای ترتیب و آبیاری با غچه روضه مبارکه، توسط آن حضرت، چگونگی انتقال رمس مطهر حضرت اعلی روح ماسوه فداء از ایران به ارض اقدس سخن میرانند و به ذکر سکون و وقار و احاطه روحانیه آن حضرت در مقابل دسائیں دشمنان داخل و خارج امرالله و حمایت امر مقدس بهائی از انشعاب می پردازند. همچنین مطالبی در مورد سعی سلطان عثمانی عبدالحمید بر تبعید حضرت عبدالبهاء به صحرای فیزان و اژگون شدن حکومت او و بسیاری مطالب بسیار جالب دیگر

بر عهد و میثاق و اقدامات و دسایس ناقضان را شرح داده اند و نیز شرح سفر خود را به نقاط و شهرهای مختلفه جهت تشویق و تأیید و کمک سایر احباب بر ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق را در این فصل به رشته تحریر درآورده اند.

بهجت هشتم درباره مراجعت جانب حاجی میرزا حیدر علی به ارض اقدس و تشریف به حضور مرکز عهد و میثاق امر الهی حضرت عبدالبهاء است. تمام این فصل شرح مراتب فضل و کمال و محبت و رأفت و قدرت و عظمت حضرت عبدالبهاء و خیانت و دوروئی و نفاق ناقصین عهد است و نیز شرحی از فدایکاریها و ثبات و استقامت نفوسي از احباب که در تاریخ امر بسیار معروف و مشهور و صاحب مقامات روحانیند مانند جناب آقا میرزا شهاب فتح اعظم، جناب آقا میرزا عبدالحسین فرزند جناب آقا میرزا رفیع، جناب سلمان، جانب حاجی میرزا محمد تقی افنان ذکر می نمایند.

سپس به شرح مسافرت از ارض اقدس به بمبئی که به امر مبارک صورت گرفته بود و سپس سفر به ایران و سیر در شهرهای مختلف و ملاقات با نفوس احباب و مواجه

در عکا است که از چند صفحه تجاوز نمی کند. بهجت ششم شرح مسافرت به ایران به امر جمال مبارک است. در این قسمت از مناظرات تبلیغی با افراد مختلفه از طبقات مختلف اجتماع و مسافرت به شهرهای ایران و ملاقات با احباب داستانهای متعدد و شیرین که یا توأم با پند و اندرز است و یا خود بخود خواننده را به تفکر و میدارد نقل نموده اند.

بهجت هفتم درباره مشرف شدن مرتبه ثانی به ارض اقدس و تشریف به خاک پای حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در شرح مطالبی است که از لسان اطهرشان شنیده و یا در حضور مبارکشان ملاحظه نموده است. مطالب شیرین و بسیار روحانی و حاکی از نهایت شور و اشتیاق و ایمان است. این فصل شامل شرح مرخص شدن از حضور مبارک حضرت بهاء الله و نیز شرح سفر به بادکوبه و رشت و ازلی و قزوین و طهران است. همچنین شرح مطالب تبلیغی و خدمات احباب را به کمال محبت و قدردانی بیان می نمایند و بالاخره وصول خبر صعود حضرت جمال ابهی و حزن و المی که به سایر احباب وارد شد و ثبوت و رسوخ آنان

سمعش رسید که شرحش بسیار جالب و در مقدمه کتاب بهجت الصدّور به تفصیل آمده است و بالآخره منجر به ایمان ایشان گردید و آتش عشق و ایمان چنان شعله زد که از آن پس بی اختیار به تبلیغ امر مبارک مشغول شد. پس از چندی به حضرت بهاء اللہ جل ذکرہ (الاعلی مؤمن گردید و در ارض سرّ ادرنه) به حضور مبارک مشرف شده کسب فیض نموده و از آنجا به دستور مبارک به مصر مسافت نمود و در آن سرزمین گرفتار و اسیر گشته و زنجیر گردید. از آنجا ایشان را به حالت اسیری به سودان بردنده و چندی در آن دیار اسیر ظلم و جور بود. این اسیری و زندان به تحریک قنسول ایران در مصر انجام گردید که شرح این مشقات و مصائب به تفصیل در کتاب بهجت الصدّور آمده است.

پس از استخلاص از زندان، برای مرتبه دوم به حضور مبارک حضرت بهاء اللہ مشرف گشته از آنجا حسب الامر به ایران مراجعت و به اسفار تبلیغی و تشویقی خود ادامه داد و بعد دوباره به ارض اقدس مراجعت نموده و از آنجا مأمور مسافرت به ایران گردید. در شهریزد خبر صعود جمال اقدس ابهی را

بسی امیدوار است و الحمد لله رب العالمين"

در این آخرین فصل کتاب آمده است. کتاب بهجت الصدّور با این سطور که نشان دهنده تواضع و خشوع و ایمان و ایقان جناب حاجی میرزا حیدر علی است خاتمه می یابد: "و این قصه و این شرح ایام حیات را که هزار یکش در نظر بود و سرشته جان و وجودان (است) به امر مبارک نوشت در حال نهایت انحطاط و اضمحلال قوی به شانی که بسیار واقع شد در حال نوشتن ترکیب کلمه را فراموش مینمود و آنچه تفکر می نمود متذکر نمی شد لابد برمی خاست و به جهت اخri خود را مشغول مینمود و چون در ثانی شروع به تحریر میکرد قلم صحیح می نوشت و از اصل هم فانی درس نخوانده و از قواعد قوم ابداً خبر و اطلاع ندارد و از جمیع احباب روحی فداهم راجی و ملتمن است که غفران و آمرزش فانی را از پیشگاه درگاه مشرق عبودیت و مطلع رقیت حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه مسئلت نمایند. چه که جز خطا از خود ندیدم و سوای عفو و غفران و ستاریت از بندگان الهی: لذا به خاتمه الالطفاشان در حتش

يناديک باعلى التداء احسنت يا
من بميثاق ..."

از جمله کتبی که ایشان مرقوم داشته اند بهجت الصدور است که در سال ۱۳۳۰ هجری قمری در ایام اقامت در حیفا به امر حضرت عبدالبهاء در شرح احوال حیات خویش نگاشته اند و دیگر کتابی است به نام دلائل العرفان در اثبات امراض و چند رساله دیگر نیز مرقوم داشته اند که به چاپ نرسیده است.



ابهی صعود فرمود و حضرت عبدالبهاء به نهايٰ تجلیل و احترام ایشان را تشییع و در گلستان جاوید حیفا دفن فرمودند.

الواح و آثار متعدده ای از حضرت عبدالبهاء به افتخار ایشان نازل شده و بسیار مورد اعتماد آن حضرت بودند و ایشان را به صفات ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الهی و کسی که خداوند او را بر نشر نفحاتش تأیید نموده است ستوده اند. فی الحقیقہ همانظور که در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء به ایشان خطاب فرموده اند ایشان کسی بود که روح و نفس و حیات و جسم و قلب و ذات خود را در راه خدا انفاق نمود و سعی در اعلاء کلمة الله فرمود و به ذکر و ثنای او در بین عالمیان قیام نمود. در لوحی خطاب به ایشان میفرمایند:

"طهران حضرت میرزا حیدر علی عليه بهاء الله الابهی هو الله يا من تعطر الآفاق من نفحات ثبوته على ميثاق الله و لمثلك ينبغي هذا المقام العظيم و لمثلك يليق هذا الشأن الكريم تالله ان ملائكة القدس يصلين عليك من ملکوت الابهی والملأ الاعلى

شنید و بسیار پریشان و متأثر و نالان گردید ولی وصول الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء، روحی تازه در کالبدش دمید و به تحکیم اساس عهد و میثاق در قلوب احباء و دفع شرّ ناقضین سست پیمان پرداخت. از آنجا مأمور مسافرت به مصر گردید. سپس به عکا مشرف شد و از آنجا به بمبئی و بعد باز به ایران سفر کرد و در سال ۱۳۱۲ هجری قمری مدتی در قم اقامت نمود و سپس به آذربایجان و از آنجا به فرقان و عشق آباد مسافرت نموده به ایران مراجعت نمود و پس از چندی دوباره به عکا مشرف شد و از آنجا حضرت عبدالبهاء ایشان را مأمور مسافرت به عشق آباد و ایران فرمودند که در سال ۱۳۱۷ هجری قمری به روسیه رهسپار شد و از آنجا به عکا مراجعت نمود و در اواخر ایام حیاتش قریب بیست سال در جوار الطاف مولای محبوب حضرت عبدالبهاء به سر برد و محل اقامتش در مسافرخانه کوه کرمل بود و به قدری شکسته و منحنی گردیده بود که حتی با عصا هم نمیتوانست درست بایستد یا راه برود تا اینکه در سال ۱۳۳۹ هجری قمری در سن ۹۰ سالگی در مسافرخانه مقام اعلی به ملکوت

می‌شناست گوته - ورقا

پروفسور حشمت مؤید

می‌بینیم. ردیف "آرزوست" در حقیقت ابداع مولانا نیست و پیش از او چند شاعر دیگر از جمله: نظامی گنجوی و فخرالدین عراقی و سراجی سنجری و پس از مولانا نزاری قهستانی و چند نفر دیگر نیز به کار برده اند و امروز هم که دوری از ایران غمی بر دل بسیاری از هموطنان ما نهاده است در ردیف "ایران آرزوست" از قلم صاحبان قریحه جاری می‌شود.

اما نوع دیگری از بروز مضمون یا ردیفی واحد در آثار دو شاعر از دو زمان و دو دیار دور از هم هست که آن مسلم گردد که از انواع استقبال و جواب و استراق نبوده، بلکه صرفاً ناشی از الهامی مستقل و جداگانه در ذهن دو سراینده است خواه همزمان یا با فاصله سالها و قرنها، خواه هم شهری یا از دو شهر و حتی دو سرزمین دور از یکدیگر. این صنعت شعری را توارد خوانده اند که البته کمیاب است و اثبات آن یعنی پذیرفتن و دیگران را قانع کردن که شاعر دوم قطعاً خبری از ما سبق نداشته و از او سرمشق نگرفته است کار محققانی است که دیوان‌ها و نسخه‌های شعر زبان خود را دقیقاً می‌شناسند. توارد یعنی با هم به یک جا، یک سرچشمه در آمدن، و در اصطلاح شعر گذشتן مضمونی در خاطر شاعری مانند آنچه در ذهن شاعری دیگر بگذرد، به غیر اخذ و سرقت (ر.ک. دهداد) حال وقتی بروز صنعت توارد در شعر دو یا چند سراینده همزمان پدیده ای بدیع است، بروز آن در شعر دو گوینده به دو زبان متفاوت و فرهنگ مطلقاً بیگانه واقعاً شگفت انگیز است. در روزگاری که شاعران زبان فارسی بر زبان عربی تسلط کامل داشته و دیوانهای شعر

در میان شاعران نوعی داد و ستدۀای ادبی سنتی است دیرین، گاهی میان دو یا چند شاعر همزمان و با خبر از یکدیگر و گاهی با سالها و قرنها فاصله و حتی دور از هم. این داد و ستدۀا در عرصه اندیشه و معانی بوده است به این صورت که شاعری مضمونی ادبی یا اشاره ای دینی یا تاریخی یا افسانه ای و جز این را از گوینده دیگری که همزمان با او بوده یا پیش تراز او می‌زیسته است برگرفته و به سبک و شیوه خود در شعر خویش به کار برده است. این اقتباسات غالباً در زمینه الفاظ و عبارات و تشییهات و مخصوصاً در "ردیف" صورت می‌گیرد. ردیف اصطلاحی است برای تکرار یک یا دو سه کلمه یا حتی عبارتی کوتاه در آخر تمام ابیات یک قصیده یا غزل، مانند "غم مخور" در غزل حافظ، یا "این نیز بگذرد" که هم عراقی و هم ابن یمین به کار برده اند.

تقلید و اقتباس گاهی آشکار است و گوینده متأخر به تلویح یا تصریح از سرمشق یا منبع الهام خود یاد می‌کند. گاهی نیز شاعری خود را خلاق معنی یا تعبیری جلوه میدهد به امید آنکه بعد زمان یا مکان خلاق اصلی را از دل و ذهن مردم محو یا پنهان کرده باشد. این دستبرد بر میراث شاعر دیگر را در اصطلاح استراق یا انتحال می‌نامد. بدله بستانهای مشروع در همه قرون رواج داشته و آنرا حتی نوعی مسابقه ادبی می‌شمرده اند. یک نمونه معروف اقتباس یا تقلید مقبول را در غزل معروف مولانا:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

در فرش سبزه های پراز گل به باعها
ای پرستاره ترین رنگرنگ، می شناسمت
چون بوته ای که صدهزار شاخه بهرسو بگسترد
گیرنده دربرت جمیع جهان، می شناسمت

غزل جناب ورقا

ای مشرق جمال خدا می شناسمت
جان و سرم تو را بقدا می شناسمت
گر صد هزار پرده بپوشی به روی خویش
ای طلعت خدا بخدا می شناسمت

تو رب مغربینی و خورشید مشرقین
ای آفتاب رجع و بدا می شناسمت

ای نار قدسی سینای سرمدی
هر جا برآوری تو ندا می شناسمت

شاهی اگر نمایی و گر بندگی کنی
بر عرش هر مقام جدا می شناسمت

ای موحد معانی و ای مبدع بیان
از لحن و قول و صوت و صدا می شناسمت

ای طلعت معانی و ای هیکل ظهور
در هر لباس و قمص و ردای شناسمت

گر خود صمد و گر صنمی می پرستمت
ور در لباس شاه و گدا می شناسمت

ورقا بگو به نغمه براین سدره ظهور
ای مشرق جمال خدا می شناسمت

(نغمه های ورقا، ۱۹۹۸، ص ۴۸)

مأخذ غزل گوته "دیوان شرقی" اوست که شاعر بزرگ میان ۱۸۱۴ و ۱۸۱۸ سروده است و در چاپ دوم مورخ ۱۸۲۷ چند شعر دیگر به آن افزوده است. گوته دیوان خود را به دوازده بخش با اسمی زیر تقسیم کرده و حدود ۲۵۰ شعر را با اندازه های مختلف در آنها سروده است:

تازی را می شناخته اند، انواع داد و ستد های ادبی رایج بوده است، مثلاً میان متنبی و سعدی و اقتباسات منوچهری دامغانی از شاعران عرب و قصیده "هان ای دل عبرت بین" خاقانی و سرمشقی که از بحتری موجود است و خاقانی به آن نظر داشته است. اما میان فارسی و آلمانی گوته و ورقا! تمام این مقدمات برای عرضه داشتن تواردی سخت حیرت انگیز است میان شعری از گوته، بزرگترین شاعر نامدار قوم و زبان آلمانی (۱۷۴۹-۱۸۳۲ میلادی) و غزلی از حضرت ورقای شهید به فارسی (متولد حدود ۱۸۴۴ - مقتول در ۱۸۹۶ میلادی)

اینک به حکم تقدّم زمانی نخست ترجمه شعر گوته و سپس غزل ورقا را می آورم. اگر دقت فرمائید شbahat فکری دو گوینده بزرگ و عزیز را علاوه بر استفاده هر دو از ردیف "می شناسمت" و "erkenne dich"، در اندیشه غالب بر هر دو شعر نیز ملاحظه خواهید فرمود.

غزل گوته (ترجمه از آلمانی)

گر در هزار پرده تو خود را نهان کنی
محبوب بی همال جهان می شناسمت

گر در حجاب جاودانه تو خود را فرو پوشی
ای آشکار کل نهان می شناسمت

در رشد پاک ترین نونهال سرو
ای دلپذیر ترین قامتِ عالم می شناسمت

در موجهای زلالِ زندگی آبهای نهر
ای توستوده ترکسِ کیهان می شناسمت

در قطره های آب، در اوج فواره
ای بازیگر سراسر هستی شادم که می شناسمت

در گردش و تراکم پر شکل ابرها
ای گونه گون شونده ترین، می شناسمت

Suleika Nameh

In tausend Formen magst du dich verstecken,
Doch, Allerliebste, gleich erkenn' ich dich;
Du magst mit Zauberschleiern dich bedecken,
Allgegenwärt'ge, gleich erkenn' ich dich.

An der Cypressse reinstem, jungem Streben,
Aufschöngewach'sne, gleich erkenn' ich dich;
In des Kanales reinem Wellenleben,
Aufschmeichelhafte, wohl erkenn' ich dich.

Wenn steigend sich der Wasserstrahl entfaltet,
Allspielende, wie froh erkenn' ich dich;
Wenn Wolke sich gestaltend umgestaltet,
Allmannigfalt'ge, dort erkenn' ich dich.

An des geblümten Schleiers Wiesenteppich,
Allbuntbesternte, schön erkenn' ich dich;
Und greift umher ein tausendarm'ger Eppich,
O Allumklammernde, da kenn' ich dich.

Wenn am Gebirg der Morgen sich entzündet
Gleich, Allerheiternde, begrüß' ich dich;
Dann über mir der Himmel rein sich ründet,
Allherzerweiternde, dann atm' ich dich.

Was ich mit äußerm Sinn, mit innerm Kenne
Du Allbelehrende, kenn' ich durch dich;
Und wenn ich Allahs Namenhundert neunne,
Mit jedem Wingt ein Name nach für dich.

- ۱- مغنتی نامه - ۲- حافظت نامه - ۳- عشق
- نامه ۴- تفکیر نامه - ۵- رنج نامه - ۶
- حکمت نامه - ۷- تیمور نامه - ۸- زلیخا
- نامه ۹- ساقی نامه - ۱۰- مثل نامه - ۱۱-
- پارسی نامه - ۱۲- خلد نامه.

غزل "می شناسمت" که البتہ عنوان آن از این عبد است در زلیخا نامه گنجانده شده است. زلیخا نامه شامل مهم ترین و زیبا ترین اشعار این کتاب است که تعدادی از آن اشعار را معشوقه گوته ماریانه ویلمر (Willemer)، ملقب به زلیخا، سروده است. غزل "می شناسمت" اثر طبع خود گوته است و در این مسأله که مخاطب آن آیا ماریانه بوده است یا ذات الوهیت، اختلاف نظر هست. محقق است که "محبوب بی همال جهان"، "آشکار کل نهان" ... "کسی که جمیع جهان را در برگرفته، و دیگر اوصاف غزل مزبور ادنی مناسبی با زنی از جمله بسیار زنان معشوقه گوته ندارد. بحث در این موضوع و شخصیت گوته و کیفیت تکوین دیوان شرقی و نقش حافظ در آن و بسیار مطالب دیگر در ده ها کتاب و صدها یا خود هزارها مقاله مطرح شده است و نیازی به توضیح بنده نیست. عین من آلمانی این غزل به نقل از چاپ بورداخ Burdach تقدیم می گردد تا دوستانی که آلمانی میخوانند نیازمند ترجمه نارسای فارسی نباشند.

ارتقاء روح

مليحه روحانی

ترقی روح به صرف فضل و موهبت ریانی، حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "فضل اعطاء بدون استحقاق است و عدل اعطاء به استحقاق" (۴)

چون ما بشر و خطا کاریم و از نظر رشد روحانی در مرحله طفولیت هستیم، آگر خداوند با ما با عدل رفتار کند هیچ گونه امیدی برای رستگاری ما وجود نخواهد داشت. محبت خداوند به بندگانش باعث شده که خداوند فضیلش شامل حال شود و در دنیا بعد هم این قوه را داشته باشیم که در حق خودمان و دیگران دعا کنیم و ترقی کنیم. در آثار مبارکه برای استفاده از فرست در این دنیای جسمانی برای ترقی روحانی تأکید بسیار شده ولی نباید تصوّر شود که فقط در این دنیا است که می توانیم برای رستگاری خودمان قدمی برداریم بلکه چون فضل الهی شامل حال بندگانش است، هم در این دنیا و هم در دنیای بعد امکان پیشرفت داریم. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "حتی کسانیکه در گناه و عدم ایمان مرده اند ممکن است که تغیر نمایند یعنی مظهر غفران شوند و این به فضل الهیست ..." چنانچه ما در اینجا قوه داریم که در حق

جسد ترابی در عالم الهی یا به صرف فضل و موهبت ریانی و یا به طلب مغفرت و ادعیه خیریه سائر نفوس انسانی و یا به سبب خیرات و مبرات عظیمه که به نام او مجری گردد حاصل شود" (۲)

با یک نظر سطحی به این بیان مبارک ممکن است این طور استنباط شود که فقط در این دنیا است که فردی می تواند برای رشد روحانی خود فعالیت کند و بعد از مفارقت روح از جسم، فرد قادر نیست برای ارتقاء خودش اقدامی کند. در بیان دیگری حضرت عبدالبهاء می فرمایند که کل مخلوق چه در عالم جماد، نبات یا حیوان مجبور به اطاعت از قانون تحرک است، یا رو به نمو است یا دنو. اما برای روح انسان دنو نیست. فقط حرکت آن به سوی رشد و تکامل است (۳) (مضمون بیان مبارک)

از این بیان فوق ممکن است استنباط شود که پس از عروج از این عالم، حتی آگر در این دنیا برای تکامل خودمان سعی نکرده باشیم باز پیشرفت برای ما مقدّر شده. با دقت بیشتر به بیانات حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات معنی مواضع فوق بیشتر مشخص و واضح می شود. در مورد

روح انسانی حقیقت غیر مادی مجرد است که چون ترکیب نیست تحلیل نیز ندارد. به فرموده حضرت عبدالبهاء: "وقتی جسم متلاشی شود جوهر روح باقی. نفس ناطقه یعنی روح حلول به جسد ندارد زیرا حلول و دخول از خصائص اجسام است و نفس ناطقه مجرد از آن. از اصل داخل در این جسد نبوده تا بعد از خروج محتاج به مقری باشد بلکه روح به جسد تعلق داشته مثل تعلق این سراج در آینه و چون آینه صافی و کامل، نور سراج در آن پدیدار. نفس ناطقه جوهر است و جسد قائم به آن. شخصیت نفس ناطقه از اصل است به واسطه این جسد حاصل ننماید منتهی این است که تعینات و تشخّصات نفس ناطقه در این عالم قوت یابد و ترقی کند و مراتب کمال حاصل ننماید یا آنکه در اسفل درگات جهل ماند و از مشاهده آیات الله محجوب و محروم گردد." (۱)

از جمله عواملی که انسان را برای تولد در دنیای بعد آماده می کند عبارتند از: معرفت الله، محبت الله، اعمال خیر، ایمان، جانفشانی، انقطاع، طهارت و تقدیس. به فرموده حضرت عبدالبهاء: "ترقی روح انسانی بعد از قطع تعلق از

جانب ما نباشد. به نظر می رسد که بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در مورد کسانی که در آن دنیا هم با سماجت خودشان را از فضل الهی محروم می کنند صادق باشد.

"... اگر نفسی از مظہر [ظهور] دوری جوید شاید متنبّه شود زیرا نشناخته و نداند که آن مظہر ظہور کمالات الهیه است اماً اگر از نفس کمالات الهیه که روح القدس است بیزار باشد دلیل بر این است که خفاش است و از آفتاب بیزار این بیزاری از انوار چاره ندارد و این عفو نمیشود یعنی ممکن نیست که به خدا نزدیک شود ... این معلوم است که نفوس استفاضه از فیض روح القدس کنند که در مظاہر الهی ظاهر است نه از شخصیت مظہر. پس اگر نفسی از فیوضات روح القدس استفاضه ننماید از فیض الهی محروم ماند و نفس محرومیت عدم مغفرت است ..." (۸)

داداشتهای:

۱) مفاوضات ص ۱۸۰

۲) مفاوضات ص ۱۸۱

Paris Talk P. 89

۴ و ۵) مفاوضات ص ۱۷۵

۶) مفاوضات ص ۱۷۶

۷) مفاوضات ص ۱۷۰

۸) مفاوضات ص ۹۷

است، ولی از رتبه اش نمی گذرد. در رتبه خودش ترقی دارد مثلاً روح حقیقت پطرس هر چه ترقی کند به رتبه حقیقت مسیحی نمیرسد، در دائره خودش ترقی دارد." (۶)

حضرت عبدالبهاء در مورد عدم سمو در آن عالم می فرمایند: "مجازات اخرویه یعنی عذاب اخروی محرومیت از عنایات خاصه الهیه و مواهب لاریبیه و سقوط در اسفل درکات وجودیه است و هر نفسی که از این الطاف الهی محروم ول بعد از موت باقی است ولی در نزد اهل حقیقت حکم اموات دارد" (۷)

البته باید متذکر شد در صورتی فضل خداوند شامل میشود که طالب آن باشیم و برای دریافت آن سعی و تصریع کنیم. چون قوانین روحانی این دنیای فانی نمایانگر حقیقت عوالم روحانی است.

میشود نتیجه گیری کرد که در آن عالم هم بخشیده شدن و پیشرفت ما بستگی به اراده ما و به اعمال ما در آن عالم روحانی دارد. با در نظر گرفتن اینکه پس از رهائی از قفس تن ما به اعمال نیک و بد خودمان آگاه می شویم و عظمت الهی را آشکارا مشاهده می کنیم. شاید تصور کنیم که چون باب حقایق به رویمان باز است شناخت الهی آسان باشد و نیازی به سعی از

این نفوس دعا نمائیم همین طور در عالم دیگر هم که عالم ملکوت باشد همین قوه را دارا خواهیم بود. آیا جمیع خلق آن عالم مخلوق خدا نیستند پس در آن عالم هم می توانند ترقی کنند همچنانکه در اینجا می توانند به تصریع اقتباس انوار نمایند در آنجا هم می توانند طلب غفران نمایند. به تصریع و رجاء اقتباس انوار کنند. پس چون نفوس در این عالم به واسطه تصریع و ابتهال یا دعای مقدسین تحصیل ترقی می نمایند به همچنین بعد از فوت نیز به واسطه دعا و رجای خود می توانند ترقی کنند علی الخصوص چون مورد شفاعت مظاہر مقدسه گردند." (۵)

در مورد سمو و دنو روح پس از صعود حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "بدانکه شیئی موجود در مقامی توقف ننماید یعنی جمیع اشیاء متحرک است ... این حرکت را حرکت جوهری گویند یعنی طبیعی. از کائنات این حرکت منفک نمیشود چه که از مقتضای ذاتی آنست مثل اینکه از مقتضای ذاتی آتش احراق است پس ثابت شد که حرکت ملازم وجود است یا رو به سمو است یا رو به دنو. پس روح پس از صعود چون باقی است، لابد رو به سمو است یا رو به دنو. در آن عالم، عدم سمو عین دنو

تبليغ: افضل اعمال

دکتر منوچهر شفائي

مسافرتى ابتدائي آن زمان (تقريباً ۱۰۰ سال قبل) به وسیله کشتى بخارى سفرى عظيم و مخاطره انگيز به اروپا و امريكا نموده اند و در مجتمع بزرگ و دانشگاهها و كليسا ها و كنائس يهود که از آن حضرت دعوت به عمل آورده بودند حاضر شده و در منتهای فصاحت و بلاغت ندائى جان فراي حضرت بهاء الله را که ندائى جز اتحاد و اتفاق و مودت و همبستگى جوامع بشرى نىست به سمع عالميان رسانده اند و پس از مراجعت از اين سفر پر ثمر فرموده اند که افسوس و صد افسوس که قوايم تحليل رفته و مرا ياراي حرکت نىست که بار ديگر بتوانم دست به اين قبيل اسفار زده و تعاليم حضرت بهاء الله را بار ديگر به گوش جهانيان برسانم.

پس از مطالعه اين كتاب نفيس که حاوي نكات دقیق و بي شماری است با خود گفتم اى طبیب جمله علتهای ما، مرا ياری ده تا بتوانم بر اثر اقدام مبارکت حرکت نمایم و به مسافرتهای تشویقی و تبلیغی بروم و آنچه را در توان دارم در این راه به انجام رسانم باشد که توشه اى

آنکه سالیانی را در اين فکر خام به پایان بردم. زمانی به خود آدمد که به اصطلاح تير از شست گذشته و کار از دست رفته و پيری به سراغم آمده است و زمان کوچ و مفارقت از اين جهان ناپايدار دير يا زود فرا خواهد رسید. در اين زمان با خود گفتم آيا توشه اى که در جهان بعدی ابدی به کار آيد از براي خود اندوخته ام يا خير؟ ولی افسوس هر چه بيشتر در اين باره تفحص و تجسس نمودم به نارسائي کار خود در اين زمينه بيشتر واقف شدم و مشاهده کردم توشه اى که شايسته و بايسته جهان ابدی است از براي خود تدارک نکرده ام لذا به فکر جبران مافات برآمده و با خود گفتم ره چنين رو که رهروان رفته اند.

پس از ممارست و جستجو راهنمای رهبری که بتواند مرا به سرمنزل مقصود برساند و راه را از چاه برایم مشخص کند بغیر از حضرت عبدالبهاء نياقتم لذا بر آن شدم که بر اثر اقدام مبارکشان مشی نمایم. در مجموعه "خطابات" حضرت عبدالبهاء می خوانیم که آن وجود اطهر مقدس درسن پيری در نهايت ضعف و ناتوانی جسمانی با وسائل

يك شب تأمل ايام گذشته ميکردم و بر عمر تلف کرده تأسف ميخوردم و سنگ سراچه دل را به الماس آب دиде ميسفتم و اين ابيات را مناسب حال می گفتم هردم از عمر ميرود نفسی چون نگه می کنم نمانده بسى اى که پنجاه رفت و در خوابى مگر اين پنج روزه در يابى کلامي را که به عرض رسيد اقتباس از ديباچه گلستان سعدی بود که چون گويای ما في الصمير اين حقير بود بدان اشارت رفت، اين گفتار بقدري زينا و منسجم بود که در يغم آمد به عرض شما ادب دوستان نازنين نرسانم، في الحقيقه تصورات و انديشه هاي اين حقير بود که سعدی عليه الرحمه با فصاحت و بلاغتى بي نظير بيان کرده بود.

مدت مديدي در اين انديشه بودم که اين ناتوان عمرى را صرف کسب علوم رايچ پژشكى نموده و اين رشته را نه تنها به خاطر شرافت آن انتخاب نموده بودم بلکه تصور ميکردم از اين طريق ضمن خدمت به ابني بشر به ثروت و مكنت کلانی هم دست خواهم یافت تا

میفرمایند: "باعمال خود را بیارائید نه باقوال".

و نیز می فرمایند: "ای فرزند کنیز من لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود چه که در اقوال کل شریکند ولکن افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست پس به جان سعی نمائید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید". در کتاب مائدۀ آسمانی جلد ۸ میخوانیم: "عالیم را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته. بگو ای احباب قسم به آفات حقیقت که الیوم یوم عمل است اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر شود جزای آن بدوم ملک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند".

جلسات تبلیغی خود را تعطیل نموده اند ولی تصور نشود که این امر مبرم و ضروری را فراموش کرده و آنرا در بوده نسیان قرار داده اند بلکه بر عکس با جدیّت و درایت کامل به وسیله اعمال و رفتار و تخلّق به خلق و خوی بهائی ثابت کرده اند که از دیگران ممتاز بوده و بدین وسیله توانسته اند جاذب انتظار غیر بهائیان گردند و جمع کثیری را به شریعت مقدس بهائی متوجه نمایند به طوریکه انتظار میروند عنقریب یدخلون فی دین الله افواجاً را به چشم ظاهر مشاهده خواهیم کرد.

به خاطر داریم که حضرت بهاء الله فرموده اند: "اگر احبابی الهی به آنچه مأمورند عامل بودند اکنون اکثر من علی الارض به ردائیمان مخلع بودند".

احبابی نازنین ایران و به خصوص جوانان آن کشور مقدس چنان خود را به زیور اخلاق بهائی مزین نموده و اعمال و رفتار و گفتار را بر طبق اوامر و احکام امر بهائی در آورده اند که جاذب اطمینان خاطر سایر هموطنان خود گشته اند.

بيانات مبارکه حضرت بهاء الله را مسک الختم عرایض خود قرار میدهم.

آن حضرت در کلمات مکنونه

برای جهان اخروی اندوخته باشم لذا قدم در این راه گذاشته و شعر معروف را که می فرماید:

ای که دستت میرسد کاری بکن
پیش از آن کزتو نیاید هیچ کار
نصب العین خود قرار دادم و
تصمیم بر این گرفتم که پس از
عمل چشم که قریب الوقوع خواهد
بود دست بدین کار زنم و این
فریضه مقدس را به انجام رسانم
زیرا بدون انجام فریضه مقدس
تبیغ، جلب تأییدات الهی غیر
ممکن و محال است. حضرت
عبدالبهاء می فرمایند: "اگر تأییدات
الهی طلبی بساط تبلیغ بگستر".

گذشته از مراتب فوق حضرت
بهاء الله امر تبلیغ را بر همگان فرض
و واجب دانسته و چنین می فرمایند:
"قل يا ملاً البهاء بلغوا اوام الله
لان الله كتب لكّل نفس تبلیغ امره
و جعله افضل الاعمال"

به طوری که اطلاع دارید و بر شما عزیزان و سروران ارجمند پوشیده نیست در مهد امر الله کلیه جلسات تبلیغی احبابی ایران تعطیل شده و اشخاصی که لساناً به امر تبلیغ پردازنده مورد تعقیب و مجازات قرار خواهند گرفت. چون احبابی الهی طبق نظمات بهائی در هر کشوری که ساکنند باید از مقررات و قوانین آن کشور تبعیت نمایند از این جهت

ترجمه پیام بیت العدل اعظم

موّرخ ۲۶ اکتبر ۲۰۰۴

خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان انگلستان

از وصول خبر صعود ابوالقاسم افنان از متنسین حضرت باب اعظم که یاد ایشان در زمرة ناشران و مدافعان شجاع امرالله در خاطره ها خواهد ماند عمیقاً متاثر و محزونیم. سوابق طولانی خدمات برجسته آن متصاعد الى الله متتجاوز از سی سال پاسداری خالصانه بیت مبارک حضرت نقطه اولی در شیراز، عضویت در محفل روحانی آن مدینه، انتصاب به عضویت هیئت معاونت در مهد امرالله و تأثیف آثار محققانه ای به صورت مقالات و رساله هایی در تاریخ اوائل امر مبارک را شامل می گردد.

در اعتاب مقدسه علیا برای ارتقاء روح پر فتوح و ثابت قدم آن متعارج الى الله در عوالم الهی و تسلای قلوب همسر محبوش مینو خانم و صبایای عزیزش مریم خانم و لاله خانم و خانواده هایشان دعا میکنیم.
بیت العدل اعظم

ترجمه پیام حضرت ایادی امرالله جناب دکتر علی محمد ورقا

موّرخ ۲۵ اکتبر ۲۰۰۳

به واسطه محفل روحانی ملی بهائیان انگلستان

امه الله مینو خانم افنان و صبایای ایشان سرکار خانم مریم افنان- رئانی و سرکار خانم لاله افنان- سمندری ملاحظه فرمایند.

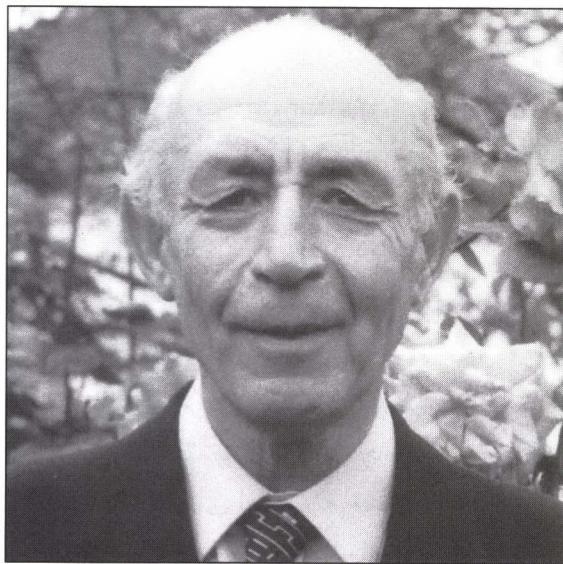
یاران عزیز الهی

خبر جانگداز صعود همسر و پدر محبویتان جناب ابوالقاسم افنان به ملکوت ابهی جان و دل را غریق بحر احزان نمود. پس از سالیانی چند که گرفتار بیماری جسمانی بودند حال روح پر فتوحشان از آلام این جهان فانی رهائی یافته و به عوالم الهی صعود نموده است. خود را در غم و اندوه آن عزیزان شریک و سهیم میدانم و این فقیدان را به آن عزیزان و سایر اعضای آن خاندان جلیل و شریف تسلیت می گویم. در جوار اعتاب مقدسه از آستان جمال قدم ارتقاء درجات آن متعارج الى الله را در عوالم اخری و شمول الطاف و تأییدات حضرتش را بر عزیزان آن متصاعد الى الله ملتزم.

با تحيّات ابدع ابهی
علی محمد ورقا

به یاد جناب ابوالقاسم افنان

آسود ز رنج زندگانی
آن مظہر لطف و مهرانی
بگرفت حیات جاودانی
آن عاشق پاکباز، از مرگ



تواضع و خلاصه همه اعمال و حرکاتشان تؤام با
محبت و باعث تشویق بود.

جناب ابوالقاسم افنان در سال ۱۹۱۹ در شیراز متولد شدند. نام پدرشان حاج میرزا حبیب افنان است. تولیت بیت مبارک شیراز طی لوحی از حضرت بهاء الله به این خاندان محترم تفویض گردیده است.

ایشان با عده زیادی از شعراء و ادبائی غیر بهائی دوستی و ارتباط داشتند. از جمله مرحوم جمال زاده و مرحوم مسعود فرزاد و همچنین با مجتمع ادبی که توسط دوستان غیر بهائی اداره میشد همکاری می نمودند.

از جناب ابوالقاسم افنان علاوه بر مقالات و اشعار بسیار که اغلب آنها در نشریات بهائی چاپ میشد آثار زیر نیز به یادگار مانده است.

خبر صعود جناب ابوالقاسم افنان سبب تأثر و تآلّم دوستان در سراسر جهان شد. ۳۵ سال خدمت عاشقانه شان در بیت مبارک شیراز در خاطرات دوستان بهائی جای مشخصی دارد. ایشان مورد احترام نه تنها بهائیان بودند بلکه به علت حسن سلوک و داشتن اطلاعات و فضائل گوناگون محبت و احترام همه از بهائی و غیر بهائی را جلب میکردند. نگارنده افتخار آشنائی نزدیک با ایشان را در جلسات ادب و هنر لاندک (سوئیس)، سالهایی که مرتب شرکت می کردند پیدا کردم و هر باره علاوه بر جنبه های ادبی و تاریخی و شاعری تحت تأثیر شخصیت روحانی، مهرانی، دوست داشتنی و حساس ایشان قرار می گرفتم و بارها شاهد بودم که با شنیدن یک شعر با احساس اشکشان سرازیر میشد.

صفات برجسته یک بهائی واقعی و جنبه های مثبت خصوصیات یک ایرانی اصیل، محبت، گذشت، فدائکاری، مهمان نوازی، بلند نظری و... در وجود عزیزان متجلى بود که در ملاقات کننده حس احترام بوجود می آورد به طوری که هیچگاه قابل تصور نبود که انسان جز با زبان ادب و احترام و تواضع بتواند با ایشان صحبت کند. در فاصله یکساله بین دو جلسه لندک چند بار فرصت مکاتبه دست میداد که گاهی با فرستادن شعری نیز همراه بود که سبب افتخار و مسرت میشد. حرف زدن، نامه نوشتن، نگاه کردن، حالت

۱- کتاب چهار مقاله (مربوط به حضرت طاهره)

۲- کتاب لثالی سیاه

۳- کتاب عهد اعلی

۴- دیوان اشعارشان چاپ و منتشر نشده است.

جناب ابوالقاسم افنان شاعری سنت گرا بودند که به آثار شعرای گذشته بسیار تسلط داشتند. با عده‌ای از شعرا و ادباء مخصوصاً جناب فتح اعظم و جناب غلام رضا روحانی مکاتبات شعری داشتند غزل ذیل در استقبال از غزل جناب فتح اعظم به مطلع زیر است:

مرا که گفت که با دوری تو خوکرم
خدا گواست ترا هردم آرزوکردم
به تو

به بوستان وفا هر گلی که بو کردم
نداشت بوی تورا هر چه جستجوکردم
در آسمان دلال توای لطیفه حسن
تمام شب همه با ماه گفتگوکردم
به سر نمادن خیالی به غیر روی توام
حدیث عقل و جنون را چوروپروکردم
ز شام تا به سحر جعد مشکفامت را
به جستجوی دل خسته مو بموکردم
ز اشک دیده فروشستمی سراچه دل
بخون دل دل دیوانه شستشوکردم
ز چشم مست تو ما را خجالت و شرم است
به مستی از که بهر ساغر می از سبوکردم
زیارت از تو مرا منتهای آمال است
که از خدا به همه عمر آرزو کردم
براه عشق تو جان دادم و از این شادم
که ختم غائله ورفع گفتگو کردم

کلمه "گفتگو" به دو معنی در قافیه این غزل آمده است

* عنوان از عندلیب است



صعود سرکار خانم شوکت اشراق خاوری

تلگرام دارالانشاء بیت العدل اعظم الهی خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان استرالیا

دوسنан عزیز بهائی

بیت العدل اعظم اطلاع یافت که خانم شوکت اشراق خاوری در تاریخ ۲۳ جولای ۲۰۰۴ در گذشته است. او با فداکاری و از خودگذشتگی به امر بهائی خدمت کرد. از پشتیبانی و کمک های عاشقانه او به همسرش در انجام امور تحقیقی و مطالعاتی همواره یاد خواهد شد. لطفاً مراتب تسلیت بیت العدل اعظم را به خانواده و دوسنان ایشان ابلاغ و به دعای در مقامات برای ارتقاء روح ایشان اطمینان دهید. با تحيات محبت آمیز بهائی دارالانشاء بیت العدل اعظم



در حافظه داشتند. از نظر خصوصیات فردی بانوئی خاضع و خاشع و صابر و شاکر و خوش صحبت بودند. با روحانیتی خاص به اظهار مطالب می پرداختند و همه را تحت تأثیر قرار میدادند. هیچگاه شکایت نمی کردند. مراسم خاک سپاری ایشان با روحانیت خاصی برگزار شد و چند نفر از پرستاران بیمارستانی که در آن بستری بودند حضور داشتند.

محفل روحانی ملی استرالیا و شورای بهائی استرالیای غربی طی نامه ئی از ایشان تجلیل نموده و به خانواده تسلیت گفتند.

مخاطب ساختند و لذا بازماندگان به موزون اشتهرایافتند.

شوکت خانم در کودکی دوره مدارس قدیمی را طی کرد. در سن ۱۶ سالگی با جناب عبدالحمید اشراق خاوری که پنج سال از تصدیقشان میگذشت ازدواج نمود. زندگی شوکت خانم حصر به خدمت و فراهم نمودن وسائل آسایش همسرشان بود و زمانی که جناب اشراق خاوری قدرت بینائی شان ضعیف شد کار این خانم بسیار مشکل گردید و نه تنها به جمیع امور زندگی میرسیدند بلکه برای همسرشان کتابها را گرفته میخواندند و جناب اشراق خاوری با همه مشکلات موفق به تألیف حدود یکصد جلد کتاب شدند که مسلمان این بانوی فداکار در تهیه این کتب سهمی بسزا داشتند.

خانم اشراق خاوری سالهای اخیر(حدود هشت سال و نیم) در کنار فرزندانشان بودند و اوقات را صرف مطالعات امری می نمودند. ایشان الواح و مناجات های زیادی

با کمال تأسف اطلاع حاصل شد که سرکار خانم شوکت اشراق خاوری(موزون) که سالهای اخیر با فرزندانشان در استرالیای غربی زندگی میکردند در سن ۸۷ سالگی به مملکوت ابهی صعود نمودند. ایشان همسر دانشمند بزرگ بهائی جناب عبدالحمید اشراق خاوری و در تمام دوران حیات یار و یاور همسر خود بودند و نهایت مواظبت و توجه به ایشان داشتند واقعاً مصدق این گفته معروف بودند که پشت سر هر مرد موققی زنی شایسته وجود دارد. جناب اشراق خاوری اغلب می گفتند که اگر این امة الله شوکت خانم در زندگی این عبد نبود هرگز موفق به انجام خدمتی نمیشدند.

خانم اشراق خاوری در خانواده ای مؤمن پا به عرصه وجود گذاشت. جد پدری ایشان حسین قلی میرزا از مؤمنین اولیه محسوب می شود که الواح متعددی از کلک مطهر جمال ابهی در اعزازش نازل شده که در یکی از آنها او را به عنوان موزون

آثار دور بدیع در انتشارات اخیر ایران

فرید الدّین رادمهر

البته احتمال اينکه رساله از خود آن بزرگوار باشد، نه استنساخ، منفی نیست، اما قرائی دیگر این موضوع را تأیید نمی کند. آنچه از متن رساله استفاده می شود این است که از عارفی، شرح و توضیح اشعاری خواسته شده و آن عارف به جای شرح آن اشعار، این رساله را نگاشته و با او چنین خطاب کرده است: "ای برادر"، "ای رفیق"، "ای دوست من"، "ای حبیب من"، و گاهی هم به "آن جناب" تعبیر نموده است و این تعبیرات عنایت خاصّ مஜیب به سائل را مک، دساند.

از نقل برخی مطالب در رساله،
شیعه بودن نگارنده روشن است و
نیز اینکه حتماً به خاطر مطالب
عرفانی که اظهار می کرده مورد
بی مهری و آزار و اذیت قرار
میگرفته است و در بین این مطلب
عبارات بسیار تندی به کار برده
است "(۳)"

در این مقدمه آنچه به چشم میخورد، آن است که ایشان اقرار به ارزشمند بودن رساله نموده اند و می‌گویند که نویسنده آن یکی از

داده اند. طبق گفته های ایشان،
یکی از طلاب حوزه علمیه قم، این
اثر را به جهت تعیین نام نویسنده آن
نزد ایشان میرد. ولی جناب استادی
در این مورد، اظهار بی اطلاعی
می کنند و از آنجا که این رساله نزد
جناب استادی باقی می ماند، و
صاحب اصلی اثر، به سراغ آن
نمی آید، ایشان در ساله های
تصمیم به تصحیح و نشر اثر
میگیرند تا مآلًا در مجله کیهان

فرهنگی آن را طبع می نمایند.
ایشان در مقدمه اثر خود نکات در
خور توجهی را مرقوم داشته اند، از
آن جمله:
رساله به خط مرحوم آیة الله حاج
سید حسن قاضی طباطبائی معروف
به الهی، متوفی ۱۳ ربيع المولود
۱۳۸۸ق برادر بزرگوار علامه
طباطبائی، مؤلف تفسیر "المیزان" و
همین استنساخ، آن هم در زمانی
که آن بزرگوار مدارج علمی و
عفانه، خود را طبع کده بود

یعنی حدود سی و پنج سالگی و بعد از آن مراجعت از نجف اشرف به تبریز - بزرگترین دلیل بر ارزشمند بودن رساله است.

بعد از انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ تا این اواخر، دوایر طبع و نشر داخلی ایران کتب بسیاری در زمینه های گوناگون چاپ و نشر نموده اند. تا آنجا که نگارنده مطلع است، دو اثر از آثار دور بدیع، در زمرة این کتب مطبوعه قرار دارد. لذا نکته مهم آن است که نخستین بار است که آثار دور بدیع، بعد از انقلاب توسط نشریات داخلی چاپ شده اند.

۱- یکی از این دو اثر، همان رساله سلوک اثر جمال ابھی است که نزد احباب به نام هفت وادی مشهور است. از هفت وادی تاکنون طبعهای مختلفی در نقاط مختلف و به وسیله اهل بهاء، صورت پذیرفته که معروف ترین طبع آن، در آثار قلم اعلی مجلد سوم وجود دارد.^(۱) اما طبع این اثر در نشریات داخلی ایران، به سال ۱۳۷۶ ش در مجله‌ای به نام کیهان اندیشه صورت گرفت.^(۲) شخصی که متولی طبع اثر است، از معاريف حوزه علمیه، آقای رضا استادی بوده که در مقدمه خود بر هفت وادی، چگونگی طبع اثر را توضیح

هفت وادی و ادبیات تصوّف را نشان می دهد زیرا مصرع دوم (اوّله سقم و آخره قتل) اشاره به گفته مشهوری از حلاج است، که نزد اهل قلم صوفیان معروف بوده و حکایت آن بر طبق ضبط غزالی در مکاشفة القلوب المقرب الى حضرة علام الغیوب فی علم التصوّف، از این قرار است که حلاج را هجدۀ روز زندانی کردند و روزی از آن ایام، شبی دوست او، ازوی پرسید که محبت چیست، حلاج پاسخ داد امروز از من مپرس و فردا پرس. چون فردا فرا رسید، او را از زندان بیرون آوردند و چوب دار نصب کردند تا به دارش آویزنده او به شبی که در آن هنگام نزد حلاج بود گفت: "یا شبی، المحبة اوّلها حرق و آخرها قتل" (۸)

یعنی، مصرع دوم بیت ابن فارض مصری، در اصل گفته بسیار پر معنای حلاج است که محبت با آتش شروع می شود و با قتل پایان می گیرد. همان علامتی که جمال ابھی نیز در کلمات مکنونه، آن را تثییت و تحکیم فرموده اند، آنجا که فرمودند:

"یا ابن الانسان، لکل شیء علامه و علامه الحبّ الصّبر فی قضائی و الاصطبار فی بلائی" (۹)

شروع نمی شود بلکه به صورت (فعش) یا (وعش) بر حسب اختلاف نسخ دیوان و یا متن اصل هفت وادی جمال ابھی باید ضبط گردد، ثالثاً تعش در این بخش معنا نمیدهد و باید به صورت فعل امر(عش) باشد که معنای صحیح میدهد.

به عنوان یک تبصره همینجا باید افزود این بیت در ضمن قصیده ابن الفارض مصری است که این قصیده بسیار مشهور و مصدر آن چنین است:

هوالحب فاسلم بالحشا ما الهوى سهلٌ
فما اختاره مضنى به ولـه عقلُ
وعش خاليا فالحب راحته عنا
واوـله سـقم و آخرـه قـتل (۵)
جمال قدم به این قصیده اعتماء بسیار داشته اند زیرا برخی از دیگر ابیات این قصیده را در الواح مبارکه خویش، نقل فرموده اند، مانند این بیت:

تمسـك باذیال الهـوى و اخلـع الحـيـاء
و خـلـ سـبـیـل السـالـکـین وـان جـلـوا (۶)
که در ایقان مبارک، به همین بیت استناد فرموده اند. (۷) به هر تقدیر در همین بیت (و عش خالیا فالحب ...) که در هفت وادی نقل شده، ظرائف بسیار هست، که ریشه در عرفان اسلامی دارد و عمق

شیعیان می باشد. نکته جالب آن است که آقای استادی، از متن هفت وادی در یافته اند که نگارنده هفت وادی مورد ستم بسیاری قرار گرفته است و شأن نزولی اثر را که استفسار سائل از ابیاتی شعر بوده، معلوم کرده اند. اینچنین مطالبی از یکی از معلمان حوزوی ایران بسیار

اهمیت دارد. ولی اثر مطبوع ایشان چون از روی نسخه واحده صورت گرفته، حالی از بعضی اشتباهات نیست. در اینجا برای اعتماء بر اختصار مطلب، فقط می توان به یک نمونه اشاره داشت.

باید در ابتدا گفت که ایشان به مصادر برخی از آیات قرآنی و احادیث به کار رفته در هفت وادی اشاره فرموده اند. ولی در برخی از موارد نیز باید دقّت می نمودند، از آن جمله در طبع ایشان از هفت وادی می خوانیم:

"تعش خالیا، فالحب راحته عنا،
فاوـله سـقم و آخرـه قـتل" (۸)

که در اصل از اشعار ابن فارض مصری است که باید چنین باشد:
وعش خالیا فالحب راحته عنا

فاوـله سـقم و آخرـه قـتل (۹)
پس اوـلـاً جـملـه عـربـی در مـتنـ آـقـایـ استادـیـ، بـایـدـ بـهـ صـورـتـ شـعرـ عـربـیـ نـقـلـ شـودـ وـ ثـانـیـاًـ بـاـ کـلمـهـ تعـشـ،ـ

افنان، اين رساله، به نام رساله در غناء از تواقيع مباركه محسوب شده(۱۵) و مورد توجه عده اي ديجر نيز قرار گرفته است. جالب اين است که اين رساله در ايام اقامت در اصفهان و در جواب سؤال فردی به نام سلطان الذاکرین، که از حقیقت حرمت غناء استفسار کرده بود، نازل شده و در خود متن توقيع نيز اشاره شده است:

"و بعد ذكر مى نماید عبد مفتقر الى الله و متعمّص (در برخی نسخ معتصم) به حبل آل الله که در سبيل سفر به سوی مليک فضل و عدل ادام الله ظله العالی على کل من سکن فی ظلال مکفهّرات رحمته که در ارض اصفهان توقف نموده جناب مستطاب قدسی تراب ذاکر ذکر نقطه وجود و مذکر ظهورات آیه محمود سلطان الذاکرین ادام الله ذکره فی سبیل الله و بیلجه الی مقام قرب نفسه فی حضرة القدس بمنه سؤال از حکم غنائی که در احادیث شموس عظمت و جلال مذکور است فرموده و از این جهت در مقام اجابت جناب ایشان برآمده"(۱۶)

مطابق با مطالب فوق، نویسنده سطور بالا، در اقامت خود در اصفهان اين اثر را نگاشته بدیهی

است در غنا که نسخه اي از آن به شماره ۴۰۳۸ در کتابخانه ملک در طهران موجود است و در فهرست آن ج ۷ ص ۱۵۶ معروف شده است. اين رساله مبسوط است و بيشتر مطالب آن ربطی به غنا ندارد. از اين رو از مجموع رساله فقط بخشی را که بيشتر قابل فهم و مربوط به موضوع رساله است برای درج در

اینجا انتخاب کردیم.

گرچه با توجه به افکار و آراء وي، نظرش در باب غناء قابل اعتماد نیست ولی هم به لحاظ اينکه وي نظر خاص در اين باب دارد و هم برای آشنایي خوانندگان به سبک نشو افکار او، قسمت هايی اندک از رساله اش را در اين مجموعه درج کردیم. گفتنی است که تا آنجا که ما می دانیم اين رساله تا کنون چاپ نشده"(۱۷)

اینكه اين رساله تا زمان نشر آن کتاب نشريافته صحيح است، ولی اينکه اين اثر از سید کاظم رشتی است، کاملاً اشتباه می باشد. در اصل اين رساله از جمله آثار حضرت باب است که نسخ خطی آن در مجموعه تواقيع مباركه بارها استنساخ شده است. در آثار نویسنده کان بهائي از جمله، جناب فاضل مازندراني و نيز جناب محمد

به هر تقدیر، ذکر تمامی موارد مندرج در هفت وادي جمال ابهی بر اساس نسخه مطبوعه جناب استادی، خارج از حوصله اين مقال است بالاخص که نگارنده اين سطور اثري كامل در شرح هفت وادي مرقوم داشته است.(۱۰)

۲_ اما دومین اثري که اخيراً در ايران نشريافت، توقعی از حضرت باب اعظم است به نام رساله در غناء(۱۱). حکایت اين طبع از اين قرار است که برخی از طلاب حوزه علمیه، قرار می گذارند که طرحی با نام میراث فقهی ارائه داده و به انجام رسانند. بر طبق اين طرح باید مهم ترين مواضع در فقه، به صورت مجموعه هايی گرداوري شود که نخستین مجموعه آن اختصاص به سماع یا غناء یا موسيقی دارد. آقایان رضا مختاری و محسن صادقی به تدوين مجلدات سه گانه اي در اين مورد اهتمام ورزیدند که به نام غناء و موسيقی چاپ شد.(۱۲) در جلد سوم اين کتاب، بخش دوم، اثر حضرت باب اعظم درباره غناء را با نام سید کاظم رشتی درج کرده اند.(۱۳) نویسنده کتاب در مقدمه تواقيع مبارک، می نویسنده: "يکی از آثار سید رشتی، رساله اي

کتابخانه ملک کرده اند. زیرا در فهرست نسخ خطی کتابخانه مزبور این مجموعه به نام سید کاظم رقم خورده است که اشتباه از آنان میباشد.

همانطور که معلوم گشت این توقع مبارک حضرت باب، در ارض اصفهان نازل شده و چون حضرت باب بین ماههای شوال و ذیقده و ذیحجّه سال ۱۲۶۲ و محرم و صفر و ربیع الاول سال ۱۲۶۳ جمعاً شش ماه در اصفهان تشریف داشتند، معلوم است که تاریخ نزول توقع در همین شهور از سنت مزبور می باشد. (۱۸)

بهترین و صحیح ترین نسخه این توقع مبارک به خط وحید اکبر است که خود در همان ایام نزدیک به صدور توقع آن را استنساخ کرده که جناب افنان از آن گزارشی جالب داده اند. (۱۹) با این همه، نسخ دیگری از این اثر نیز در دست هست. (۲۰)

جالب توجه آن است که این توقع در مطبوعات اختصاصی اهل بهاء به همت جناب وحید رأفتی چاپ شده است، ولی ایشان توقع مبارک را فقط به عنوان ضمیمه یک مقاله از خود به نام مراتب سبعه و حدیث مشیت مندرج

توقيع از حضرت باب اعظم است. اولین اثر رساله سلوک است که نسخ دیگری از آن در جاهای دیگر وجود دارد. بعد توقيع ادعیه ایام هفته است که از این اثر نیز نسخ دیگری هست و بعد دعاء لا ثبات الايات و بعد زیارة الجامعه و بعد از این یک مناجات و بعد صحیفه عدلیه با شش باب می باشد که از این توافق نیز می توان در کتب دیگر، نسخی متعدد سراغ گرفت. جالب آن است که این مجموعه تماماً به نام سید کاظم است و حال آنکه در یکی از همین توافق، ذکر تاریخ نگارش یعنی سال ۱۲۶۲ رقم خورده که می دانیم این تاریخ سه سال بعد از مرگ سید کاظم نوشته شده است. یعنی قطعی است که این رساله غناء از سید کاظم نیست، مگر آنکه اصرار در انتساب رساله غناء به سید کاظم به حدی باشد که او را پس از مرگ، فارغ از تحریر نپنداشیم!

اما اینکه چرا این مجموعه توافق به نام سید کاظم در کتابخانه ملک هست، نکته ای روشن در دست نیست، با این همه مصححان رساله غناء، جنابان مختاری و صادقی، قصوی در این انتساب نداشته اند زیرا اعتماد بر فهرست نویسان

است که سید کاظم اقامتی در اصفهان نداشته و از سفر او به اصفهان نیز چیزی یادداشت نشده است. دیگر آنکه بهترین فهرستی که از آثار مشایخ شیخیه در دست است، کتاب ابوالقاسم ابراهیمی است که او در فهرست خود از آثار سید کاظم به هیچوجه از اثری به نام غناء و یا سمع و یا مشابه آن یاد نکرده است. (۱۷) تا به حال در هیچ کتابی، نامی از رساله غناء و یا شبیه آن اثر قلم سید کاظم دیده نشده است.

ولی اینکه دو شخص محقق محترم که در کتاب غناء، موسیقی، از این رساله منسوب به سید کاظم نام برده اند، آن است که منبع ایشان یک نسخه خطی است که در کتابخانه ملک طهران تحت شماره ۴۰۳۸ ضبط شده است. جالب توجه این است که با مراجعه به این نسخه نیز حتی نشانی از اینکه نسخه مزبور از سید کاظم باشد وجود ندارد. حتی نام کاتب رساله نیز ذکر نشده است ولی در اول نسخه و نیز اواسط آن جای مهری است که نام محمد حسین بر خود دارد. این اثر در تاریخ شهر الصیام ۱۳۲۵ ق تحت اختیار مالک آن قرار گرفته است و شامل چندین

صراحت گفتار حضرت اعلی است که لا مثيل و لا بديل است و انحراف عميق امت اسلامي را در اين خصوص آشكار فرموده اند، زيرا بالصراحيه بيان كرده اند که حتی در احاديث منعی در اين خصوص دیده نشده، بلکه کليه احاديثی را که خصوصاً اهل تشیع نقل کرده اند، منع بر حرمت موسیقی نیست بلکه فقط شئونات باطله آن است. و بعد فتوای دقیق هیكل اطهر در شریعت بابی صادر می شود که "هرگاه علت معا�ی نگردد و از جهت شجره اینت خارج نگردد، منعی در شریعت وارد نشده" یعنی حلالیت موسیقی را اعلان فرمودند. این فتوای تاریخی هیكل اقدس خود نشان از حقائیت حضرتش دارد و اینکه چقدر شجاعانه و دلیرانه، با انحراف هزار ساله یک دین مقابله فرمودند و به این سبب راه را برای صدور فرمان الهی جمال ابهی گشودند که در کتاب اقدس موسیقی را نه حلال بلکه تقدیس فرمودند و مرقاة عروج ارواح مقرر داشتند. به راستی این عمل حضرت اعلی آگر درست به دیده آید، خود معجزه ای است بس عظیم، آنقدر عظیم که اغیار بدان گواهی دادند که الفضل ما

خبره این فن بسیار بدیع و تازه است علاوه بر این که صرفاً از آثار حضرت باب است، و این نکته بسی اهمیت دارد، ولی در موارد دیگری نیز این توقيع از اهمیت وفیری برخوردار است، چنانکه هر علاوه بر این تنها مدافعان حلبیت موسیقی، ارباب تصوّف بودند که آنان نیز با حزم بسیار و احتیاط فراوان، بالیت و لعل بیشمار، نه به طور مطلق آن را حلال دانستند.^(۲۲) همان است که نویسنده کتاب غناء موسیقی، آقایان مختاری و صادقی، به آن اشاره کرده اند که عبارتست از: "گرچه با توجه به افکار و آراء وی (یعنی نویسنده توقيع رساله غناء) نظری در باب غناء قابل اعتماد نیست ولی هم به لحاظ اینکه وی نظری خاص در این باب دارد و هم برای آشنایی خوانندگان به سبک نشر و افکار او، قسمتهایی اندک از رساله اش را در این مجموعه درج کردیم"^(۲۴)

دو نکته در اینجا بسیار مهم می نماید، نخست اینکه مصحّحان متن، اذعان دارند که نظریات مندرج در رساله غناء، خاص است و ظاهراً مشابه به آن در دور اسلام دیده نشده و البته با توجه به تاریخ فتاوى اندیشمندان اسلامی در باب غناء، نظریات حضرت اعلی بنابراین

ساخته اند.^(۲۱)

علاوه آن وجود نداشته است. زира موسیقی در اسلام دچار تحريم شده بود و بودند بسیار کسان که بر حرمت غناء فتاوى دادند.^(۲۲)

علاوه بر این تنها مدافعان حلبیت موسیقی، ارباب تصوّف بودند که آنان نیز با حزم بسیار و احتیاط فراوان، بالیت و لعل بیشمار، نه به طور مطلق آن را حلال دانستند.^(۲۳)

بلکه با شروط فراوان و اشارات و کنایات لا تحصی، در مواقعي خاص، مکانی خاص، و زمانی خاص در میان افرادی خاص و به دور از چشم اغیار و تنها برای اخیار، موسیقی را به نام سمع حلال دانستند.^(۲۴)

نکته ای که حضرت باب در رساله غناء فرمودند و در تاریخ اسلام بی نظیر است، جملات زیر است:

"علی هذا سزاوار نیست احدی را که ذکر حرمت و منع ارتفاع صوت در بعض مقامات نماید، زира اصل حرمت صوت آنچه از احاديث ظاهر می شود به علت شئونات باطله آن است که اهل فجور و غنی استعمال می کنند و الا هرگاه علت معا�ی نگردد و از جهت شجره اینت خارج نگردد، منعی در شریعت وارد نشده"^(۲۵)

است عند الله و عند أوليائه، صوتي
است که در مقام اعتدال بين ذلک
واقع باشد که به مجرد استماع آن،
محوکند از حول فؤاد عبد کل ذکر
ما سوی الله را و داخل گرداند عبد
را بر بساط قدس قرب و انس و به
مقام ظهورات و تجلیات حضرت
معبد جل ذکره و این نوع از صوت
محمود است" (۳۰)

بادداشتها:

- ۱- آثار قلم اعلی ص ۱۱۴-۹۲.
- ۲- کیهان اندیشه، شماره ۷۴ مهر و آبان ۱۳۷۶ صفحات ۱۵۹-۱۴۴.
- ۳- کیهان اندیشه، شماره ۷۴ / ۱۴۴.
- ۴- دیوان ابن الفارض، به اهتمام امین الخوري، بيروت مطبعة الادبية، ۱۹۰۴ ميلادي ص ۱۵۶.
- ۵- همان / ۱۵۶.
- ۶- همان / ۱۵۷.
- ۷- حضرت بهاء الله: ایقان، لجنه ملی نشر آثار به زبان فارسی و عربی، آلمان، چاپ ۱، ۱۹۹۸، ص ۴۶.
- ۸- غزالی، محمد. مکافحة القلوب المقرب الى حضرة علام الغیوب فی علم التصوف، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، ۱۹۸۲.
- ۹- جمال ابھی: مجموعه الواح مبارکه، به اهتمام محیی الدین صبری کری، قاهره، مصر، ۱۹۲۰ م.

شاهکارهای هیکل اطهرش محسوب است، احادیثی دیگر نقل فرموده اند که در الوافی ملا محسن نیست و نگارنده این سطور در کتابی مستقل تمامی آنها را ضبط نموده است که ذکر آن خارج از حوصله مقاله است.

باید گفت که طبع دو اثر از آثار دور بدیع، مقدمه نشر آثار الهی این دور افخم است که شروع گشته و روز به روز فزونی خواهد گرفت زیرا حضرت باب خود بنفسه الاقدس به این بشارت اشارت فرمودند (۲۸) و در جایی از صنعت چاپ چنین یاد نمودند:

"چه خوب صنعتی است چاپ از برای ارتفاع کلمات او و تکثیر آثار او و اگر توانند در يوم ظهور نصرت کرد دین خدا را" (۲۹)

در این صورت، وظیفه اهل بهاء بسی سنگین است که با نگاهی عمیق تر، کلام خدا را، که راه خداست و نشان از نفس خداست به دست خلق خدا برسانند. در پایان این جمله حضرت باب را از همان توقيع غناء، حسن الختام بحث قرار می دهد تا موقف سترگ موسیقی در تاریخ دیانت اوضح از قبل گردد، قال و قوله الحق: "مناط و ميزان صوتی که محبوب

شهد به الاعداء جمله دیگری نیز در توقيع مبارک هست که باید بدان دقت بسیار کرد و آن: "اگر چه آخوند ملا محسن فیض، عفی الله عما احاط علمه فيه، ميزان حرمت غنا را معاصی قرار داده و بنفسه نفس غنا را حرمتی از برای او قائل نشده" (۲۶) در اینجا قدرت حق عیان می شود زیرا حضرت باب صریحاً به نکته ای تاریخی اشاره می فرمایند و آن این است که قبل از هیکل اقدسش، ملا محسن فیض کاشانی تقریباً دو قرن قبل از حضرتشان، به این قول رفته که معصیت باعث حرمت غناء شده است. در اینجا، حقانیت ملا محسن را تأیید فرمودند. هیکل اطهر در این خصوص به ملا محسن نظر التفات داشتند و در رساله غناء احادیثی را در باب غناء ضبط فرمودند که اکثراً از تأليف ممتع فیض به نام الوافی اخذ شده است. (۲۷) البته نویسندهان کتاب غناء، موسیقی این بخش از آثار حضرت اعلی را نقل نکرده اند و الا معلوم میگشت که ميزان علم واسعه حضرتش در نقل احادیث غير قابل تصور است. این را باید افزود که حضرت اعلی در این توقيع که از جمله

- ۱۰- بنگرید به کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک. ۱۱
- ۱۱- غناء(به فتح غین) به معنای توانگری و بی نیازی و غناء(به کسر غین) به معنای آواز خوانی است.
- ۱۲- بنگرید به رضا مختاری و محسن صادقی، غناء، موسیقی، ج ۱-۲ نشر مرصاد قم چاپ ۱، ۱۳۷۶ و جلد ۳، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ ۱، ۱۳۷۷.
- ۱۳- غناء، موسیقی ج ۳/۳ ۱۷۴۹- ۱۷۵۵
- ۱۴- غناء، موسیقی ج ۳/۳ ۱۷۴۹- ۱۷۵۰
- ۱۵- برای نمونه بنگرید به فاضل مازندرانی: اسرار الآثار ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب، ص ۴۲۴ و نیز بنگرید به جناب دکتر محمد افنان: معرفی آثار حضرت، آهنگ بدیع سال ۱۸ شماره ۱۰-۱۲ صفحات ۴۱۲ به بعد. و نیز در سالنامه جوانان سال ۱۲۲-۱۲۳ ب صفحه ۱۱۳ به بعد.
- ۱۶- غناء، موسیقی ج ۳/۳ ۱۷۵۱ و نیز توقيعات مبارکه شماره ۴۰، تکثیر جهت حفظ مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ ب/۳۲۲.
- ۱۷- ابوالقاسم ابراهیم: فهرست کتب مشایخ عظام اعلی الله مقامهم ج ۱-۲، انتشارات سعادت کرمان، بی تاریخ.
- فهرست کتب سید کاظم در همین مجموعه ج ۲ صفحات ۲۸۸-۳۵۹
- ۱۸- بنگرید به کتب تاریخ حیات حضرت اعلی، از آن جمله نصرت الله محمد حسینی حضرت باب، دانداس کانادا، ۱۹۹۵ م، ص ۲۹۳ و نیز ابوالقاسم افنان، عهد اعلی Oneworld, Oxford, 2000
- ۱۹- آهنگ بدیع، سال ۱۸، شماره ۱۱-۱۲ صفحه ۴۱۲.
- ۲۰- نگارنده در معرفی آثار حضرت باب، اثر مستقلی نگاشته که در آن به این نسخ اشاره شده است.
- ۲۱- سفینه عرفان، دفتر اول، عصر جدید، دارمشتات آلمان، ۱۹۹۸ م یا ۱۳۷۷ ش، ص ۸۵ ضمیمه ۲.
- ۲۲- بنگرید به غناء، موسیقی ج ۳-۱
- ۲۳- بهترین مآخذ برای نکات قول استاد جلال همایی است در پاورقی مصباح الهدایه، بنگرید به : عز الدين محمود کاشانی: مصباح الهدایه و مفتاح الكفایه، به اهتمام جلال همایی، نشر سنایی، چاپ ۲، بی تاریخ، ص ۱۸۶-۱۷۹ و نیز کتاب بسیار ممتع زیر: نجیب مایل هروی، اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن(سماع نامه های فارسی)، نشر نی، چاپ ۱، ۱۳۷۲ ش.
- ۲۴- یکی از جامع ترین نظریات در این باب نظر جنید بغدادی است،

تقدیم به مادران جوانی که در دنیای آشفته کنونی
اغلب با نداشتن کمک و امکانات لازم می کوشند
تا فرزندانشان را به آداب انسانی و اخلاق روحانی
تربیت کنند.

بهروز جباری

مادر در شعر فارسی

در این یادداشت به تعدادی از این اشعار به ترتیب
تقدم تاریخی اشاره می شود.

سرودن شعر برای مادر به صورت های مختلف دیده
می شود. در رثای مادر که معمولاً ذکر دلتنگی از
نبودن او با ذکر خدمتش همراه است. در نصیحت به
فرزند جهت دانستن قدر مادر و همچنین ذکر
داستانهای مختلف.

در بیت زیر که منسوب به فردوسی است مقام مادری
برای زن بزرگترین امتیاز شناخته شده است.
زنان را بود بس همین یک هنر

نشینند و زایند شیران نر
فردوسی در داستان رستم و سهراب تأثیرات تهمینه مادر
سهراب را در مرگ او به زیبائی نشان میدهد و غیر
مستقیم زحمات مادر را تجلیل می کند. ابیاتی از آن
ذکر می گردد.

به مادر خبر شد که سهراب گرد
به تیغ پدر خسته گشت و بمرد
برآورد بانگ و غریو و خروس
زمان تا زمان زو همی رفت هوش
همی گفت کای جان مادر کنون
کجایی سرشته به خاک و به خون

پروردۀ بسودم تنت را به ناز
درخشنده روز و شبان دراز
کنون آن به خون اندرون غرقه گشت
کفن بر تن پاک تو خرقه گشت
به روز و به شب مویه کرد و گریست
پس از مرگ سهراب سالی بزیست

قسمت اول

یکی از موضوعات جالب و قابل مطالعه در شعر
فارسی اشعاری است که شуرا در ستایش مادر
سروده اند. بررسی و مطالعه این آثار مخصوصاً از نظر
یک فرد بهائی بسیار جالب است چون اهمیتی که در
تعالیم بهائی به مادر و نقش او در تربیت اولاد داده
شده بی سابقه است.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"این واضح است مادر اولین مری است و مؤسس اخلاق
و آداب فرزند. پس ای مادران مهربان این را بدانید که در
نzd یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکان است به
آداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم از این تصور نتوان
نمود. (گنزار تعالیم بهائی)

و در جائی دیگر می فرمایند:

"تعلیم بنات نیز از لوازم عالم انسانی است و وقتی آید که
این بنات امهات گردند" (منتخبات الواح مربوط به تربیت)
در خیلی از موارد دستور العمل تربیتی با خطاب به
مادر آغاز می گردد. مثلاً می فرمایند:
"امهات از صغرسن اولاد را به تربیت تمام تربیت نمایند و
حسن اخلاق بیاموزند و ..." (گنزار تعالیم بهائی) توجه به
تعالیم بهائی اشعار مربوط به مادر را دلنشیز تر
می نماید. مثلاً ابیات زیر:

دختران مهر عالم آرایند

مادر مردمان فردایند

مادر قوم با هنر باید
تا که فرزند با هنر زاید
چشم امید از آن سرای بیند
که در او نیست دخت دانشمند

ای ریزه روزی توبوده
از ریزش رسیمان مادر
زیر صلف کسی نرفته
جز آن خدای و آن مادر
افسرده چو سایه و نشسته
در سایه دوکدان مادر
وسانجام در مقام نصیحت می گوید:
با این همه هم نگاه میدار
حق دل جانفشان مادر
می ترس که آن زمان در آید
کارند به سر زمان مادر
امیر خسرو دھلوی در رثای مادرش به نحو زیائی از او
یاد می کند و ضمن بیان دلتنگی و تأثیر خویش از
فقدان مادر خدمات اورا می ستاید.
ای مادر من کجایی آخر
رخ از چه نمی نمائی آخر
خندان ز دل زمین برون آی
بر گریه زار من بخشای
راندی به بهشت کشته خویش
رو تافتی از بهشتی خویش
هر جا که ز پای تو غبار است
ما را ز بهشت یادگاری است
مهری که به شیرشد فراهم
تا جان نزود کجا شود کم
گیرم که شدی ز دیده مستور
از سینه من کجا شوی دور
زان جا که نوازشت فرون بود
گستاخی من زحد برون بود
دولت چو عنان ز دست بر بود
مالیدن دست کی دهد سود
ذات تو که حصن جان من بود
پشت من و پشتیان من بود
رفتی و ز پشت من توان رفت
بی پشت شدم چو پشتیان رفت

سرانجام هم در غم او بمرد
روانش بشد سوی سه راب گرد
نظمی در داستان لیلی و مجنون دیدار مجنون و
مادرش را با ذکر مکالمات آنان شرح میدهد و
احساسات مادر را که از آوارگی فرزندش دلی پر از
خون داشت به زیائی بیان میدارد و به استادی حال
مادر را مجسم می کند.
گه شست به آب دیده رویش
گه کرد به شانه جعد مویش
می برد به رکناره ای دست
گه آبله سود و گه ورم بست
گه شست سر پراز غبارش
گه کند ز پای خسته خارش
چون کرد ز روی مهربانی
با او ز تلطیف آنچه دانی
و بعد مادر به نصیحت فرزند می پردازد و او را به رفتن
به خانه دعوت می کند و مجنون آگر چه پیشه هاد او را
رد می کند ولی نهایت احترام را رعایت می کند.
بگذار مرا تو در چنین درد
من درد زدم تو باز پس گرد
این گفت و چو سایه در سرافتاد
در بوسه به پای مادر افتاد
زان جا که نداشت پاس رایش
بوسید به عذر خاک پایش
کردش به وداع و شد در آن دشت
مادر بگریست باز پس گشت
و بعد از چندی که خبر مرگ مادر به مجنون می رسد
تأثرات و عواطف فرزند به خوبی نشان داده می شود.
مجنون زرحیل مادر خویش
زد دست دریغ بر سر خویش
می کرد ز مادر و پدر یاد
شد بر سر خاکشان به فریاد
خاقانی شاعر قرن ششم در قطعه ای اولاد را این طور
مخاطب قرار میدهد:

حق هزاران صنعت و فن ساخته است
تا که مادر بر تو مهر انداخته است
پس حق حق سابق از مادر بود
هر که آن حق را نداند خر بود
و در دفتر ششم از زبان خداوند می گوید:
مادران را مهر من آموختم
چون بود شمعی که من افروختم

مولانا عبدالرحمن جامی شاعر قرن نهم خطاب به
فرزنده این چنین می گوید:
یاد کن آنکه چسان مادر تو
بود عمری صدف گوهر تو
داشت بی خواست مهیا خورشت
داد از خون جگر پرورشت
از شکم جا به کنارش کردی
شیر صافیش ز پستان خوردی
صباحی بید گلی شاعری که در اواخر قرن دوازدهم
میزیست در رثای مادرش قصیده سوزن‌آکی سروده که
همراه با ستایش مادر است که ابیاتی از آن ذکر
می گردد.

بر هر غمی که بود دلم داشت صابری
تا شاد بود دیده بدیدار مادرم
ترک وطن گرفت و به جائی وطن گزید
کامید نامه نیست به بال کبوترم
بالین زخشت و بسترش از خاک ساختم
آن کو به مهد سینه خود داشت بسترم
دارم سپاس از تو پس از آفریدگار
ای بطون طاهرت صدف پاک گوهرم
چشمم در انتظار تو چون حلقه بر دراست
تا دست مرگ حلقه نکوییده بر درم
بی منظر تو در نظرم روز و شب یکیست
گوافت و ماه نتابد ز منظرم
هم در غم تو خون شد و از دیده ام چکید
آن تربیت که یافت ز شیر تو پیکرم

یاد آر به حضرت رفیع
خشنوودی خویش کن شفیع
دانم که تو در بهشت جاوید
رخشندۀ تری ز ماه و خورشید
سعدي شرح خدمات مادر و لزوم رعایت او را در قالب
داستان کوتاهی بیان می نماید:
جوانی سراز رای مادر بتافت
دل دردمندش به آذربافت
چوبیچاره شد پیشش آورد مهد
که ای سست مهر فراموش عهد
نه گریان و درمانده بودی و خرد
که شبها ز دست تو خوابم نبرد
نه در مهد نیروی و حالت نبود
مگس راندن از خود مجالت نبود
تو آنی که از یک مگس رنجه ای
که امروز سالار سرپنجه ای
و در جای دیگر می گوید:
کنار و بر مادر دلپذیر
بهشتست و پستان در او جوی شیر
درختی است بالای جان پروش
ولد میوه نازنین در برش
نه رگهای پستان درون دل است
پس اربنگری شیر خون دل است
به خونش فرو بردہ دندان چونیش
سرشته در او مهر خونخوار خویش
مولانا جلال الدین رومی در دفتر سوم مشنی در بیان
فضیلت وفا، شناختن حق مادر را شرط وفا می داند و
برای مهر مادری جنبة الهی قائل است.
حق مادر بعد از آن شد کآن کریم
کرد او را از جنین تو غریم
صورتی کردت درون جسم او
داد در حملش ورا آرام و خو
همچو جزء متصل دید او ترا
متصل را کرد تدبیرش جدا

گويند مرا چو زاد مادر
 پاكيزه چو شبنم سحرزاد
 پاكيزه بزاد و پاک پرورد
 رحمت به روان مادرم باد
 لبخند نهاد بر لب من
 يعني که به خلق مهریان باش
 دستم بگرفت و پا پا برد
 يعني که براه حق روان باش
 يك حرف و دو حرف بربزيانم
 بنهاد که نغمه ساز باشم
 شاعر شوم و چو نغمه خويش
 افسونگر و دلنواز باشم
 شها بر گاهواره من
 بنشتست وزخواب خوش حذرکرد
 يعني که برای خاطر دوست
 از راحت خود توان گذر کرد
 او رفت و کنون به هستی من
 هر نقش نکوکه هست از اوست
 افسوس که او نیست تا بگويم
 تا هستم و هست دارمش دوست
 محمد حسین شهریار یکی از اشعار مؤثر و با احساس
 دوران اخیر را درباره مادر سروده است. شعر "ای وای
 مادرم" او که در رثای مادر سروده هر چند از نظر زبان و
 قوانین خالی از ایراد نیست ولی از نظر تأثیر در خواننده
 از موفق ترین اشعار دوران اخیر است. به قسمتهایی از
 آن اشاره می کنیم:
 آهسته باز از بغل پله ها گذشت
 در فکر آش و سبزی بیمار خویش بود
 اما گرفته دور و برش هاله سیاه
 او مرده است و باز پرستار حال ماست
 در زندگی ما همه جا وول می خورد
 هر کنج خانه صحنه ای از داستان اوست
 درختم خویش هم به سرکار خویش بود
 بیچاره مادرم

ناچار بایدم به فراق تو خو گرفت
 چون نیست چاره ای ز قضای مقدّرم
 سوی حقم تو راه نمودی سزد اگر
 خواهان مفترت به تو از لطف داورم
 دارم شفاعت تو از او آرزو که تو
 آموختی به ناطقه نام پیمیرم

ايرج ميرزا از شعرای دوران اخير است که به نظر ميرسد
 بيش از هر شاعري در ستايش مادر شعر سروده باشد و
 اغلب اين اشعار به زيانی بسيار ساده است. مثلاً در
 مورد حق شناسی از مادر می گويد:
 با مادر خویش مهریان باش

آماده خدمتش به جان باش
 با چشم ادب نگر پدر را
 از گفته او مپیچ سر را
 چون اين دوشوند از تو خرسند

خرسند شود ز تو خداوند
 ولی معروفترین اثرش شعری است که اغلب ايرانيان
 ابياتی از آنرا به حافظه سپرده اند:

گويند مرا چو زاد مادر
 پستان به دهن گرفتن آموخت
 شبها بر گاهواره من
 بيدار نشت و خفتن آموخت
 لبخند نهاد بر لب من
 بر غنچه گل شکفتن آموخت
 يك حرف و دو حرف بربزيانم
 الفاظ نهاد و گفتن آموخت

دستم بگرفت و پا برد
 تا شيوه راه رفتن آموخت
 پس هستی من ز هستی اوست
 تا هستم و هست دارمش دوست

اين شعر توسيط شعرای زیادي مورد استقبال قرار گرفته
 است. که يکی از زیباترین آنها تضمینی است که جعفر
 مؤید شیرازی از آن نموده است.

با قصه های دلکش زیبا که یاد داشت
از عهد گاهواره که بندش کشید و بست
اعصاب من به ساز و نوا کوک کرده بود
او شعرو نغمه در دل و جانم به خنده کاشت
وانگه به اشکهای خود آن کشته آب داد
لرزید و برق زد به من آن اهتزاز روح
واز اهتزاز روح گرفتم هوای ناز
تا ساختم برای خود از عشق عالمی

او پنج سال کرد پرستاری مریض
در اشک و خون نشست پسر را نجات داد
اما پسر چه کرد برای تو هیچ هیچ
تنها مریضخانه به امید دیگران
یک روز هم خبر: "که بیا او تمام کرد"

در راه قم بهر چه گذشتمن عبوس بود
پیچیده کوه فحش بمن داد و دور شد
صحرا همه خطوط کج و کوله و سیاه
طومار سرنوشت و خبرهای سهمگین
دریاچه هم به حال من از دور گریست
تنها طوف دور ضریح و یکی نماز
یک اشک هم به سوره یاسین من چکید
مادر به خاک رفت

با آمدم به خانه چه حالی نگفتنی
دیدم نشسته مثل همیشه کنار حوض
پیراهن پلید مرا باز شسته بود
انگار خنده کرد ولی دل شکسته بود
"بردی مرا به خاک سپردى و آمدی؟"
تنها نمی گذارمت ای بی نوا پسر
می خواستم به خنده در آیم زاشتباه
اما خیال بود
ای وای مادرم

.....
نه او نمرده می شنوم من صدای او
با بچه ها هنوز سروکله می زند
"ناهید لال شو"
"بیژن برو کنار"
"کفگیر بی صدا"
دارد بر ناخوش خود آش می پزد

او مرد و در کنار پدر زیر خاک رفت
اقوامش آمدند پی سر سلامتی
یک ختم هم گرفته شد و پر بدک نبود
بسیار تسلیت که بما عرضه داشتند
لطف شما زیاد
اما ندای قلب بگوشم همیشه گفت
"این حرف ها برای تو مادر نمی شود"
پس این که بود؟
دیشب لحاف رد شده بر روی من کشید
لیوان آب از بغل من کنار زد
در نصفه های شب
یک خواب سهمناک و پریدم به حال تب
نzdیک های صبح
او باز زیر پای من انجا نشسته بود
آهسته با خدا
رازو نیاز داشت و نه او نمرده بود

نه او نمرده است که من زنده ام هنوز
او زنده است در غم شعرو خیال من
میراث شاعرانه من هر چه هست ازاوست
کانون مهر و ماه مگر می شود خموش
آن شیرزن بمیرد؟ او شهریار زاد
"هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق"

او با ترانه های محلی که می سرود

پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به محفل روحانی ملی استرالیا

ترجمه مینو فراغه



و آشنایان ایشان ابلاغ نمائید و اطمینان داشته باشد که در آستان مقدس برای ارتقاء روح پر فتوح او در ملاً اعلیٰ دعا میکنیم.

پیشنهاد میشود که محافل روحانی ملی استرالیا و پاپائو نیوگینه جلسات یادبودی به احترام این بنده فدآکار امر الهی ترتیب دهنند. و چنین جلساتی را نیز در دو مشرق الاذکار آن خطه برگزار کنند.

پیشرفت امر الهی در استرالیا کرد. دکتر نراقی از سال ۱۹۸۵ به عضویت هیئت مشاورین قاره ای در استرالیا درآمد، و در این مقام سفرهای بیشمار در این سرزمین پهناور انجام داد. طی این سفرها بود که هم به محافل روحانی یاری و راهنمایی میکرد و هم باعث تشویق دیگر یاران میگشت.

در حوزه حرفه ای خود نیز دکتر نراقی به مقام و مرتبه ای والا رسید. استاد و پژوهنده ای عالی رتبه در رشته پزشکی بود، که حاصل آن دریافت جایزه Commander of the Order of the British Empire به عنوان پژوهشگری ممتاز و دیگر موقفيتهای اجتماعی بود. لطفاً مراتب همدردی ما را به همسر، خانواده، و دیگر دوستداران

با کمال تاثر خبر صعود دکتر سیروس نراقی را که مصدر خدمات و فدآکاریهای فراموش نشدنی است دریافت کردیم. او به مدت پانزده سال به اتفاق همسر عزیز و فرزندانشان در ناحیه مهاجرتی پاپاؤ نیوگینه به خدمت مشغول، و نقشی خاص و اساسی در راه توسعه و ترویج امر بهائی واستقرار تشکیلات و تاسیسات آن ایفا کرد. شهرت و مهارت دکتر نراقی در آن بود که همواره با روش عشق و مهربانی باعث تشویق و تقویت احبابی بومی بود و آنها را ترغیب میکرد که خود عهده دار امور امری در ناحیه خود باشند. در سالهای اخیر زمانی که شرایط ایجاب میکرد که محل زندگی را به استرالیا تغییر دهد، باز تمام انرژی خود را وقف ترقی و

(گزیده ای از مطالبی که دانشگاه پزشکی سیدنی در مورد ایشان منتشر کرد)
بیاد پروفسور نراقی - بنیان گزار و مؤثر

بهداشت و بهزیستی از ایمان و اعتقاد او به دیانت بهائی سرچشمه میگرفت، دیانتی که بر اساس وحدت عالم انسانی استوار است و انجام کار و حرفه را که با نیت خدمت عمل شود مساوی با ستایش

زمینه های ویروس شناسی، بیماریهای عفونی و داخلی، و با ارائه بیش از ۷۰ سمینار علمی آوازه و شهرتی جهانی کسب کرد. انگیزه به کار و تعهد و افراد دکتر نراقی نسبت به تحقیق در زمینه های

پروفسور سیروس نراقی در سال ۱۹۹۸ به جمع پژوهشگران دانشکده پزشکی دانشگاه سیدنی در استرالیا پیوست. وی با سابقه ای چشم گیر که شامل نگارش و انتشار بیش از صد مقاله پزشکی در

سلامتی عمومی، همکاری و یاری به سازمان بهداشت جهانی در باب بیماری‌های سل، مalaria و ایدز بود. همچنین نقش او را در مواجهه با مشکل بیسواندی، مسائل مربوط به حقوق بشر، مشکل بهداشت و تغذیه در کشورهای عقب افتاده نمیتوان از یاد برد. او همواره در نقش سرکرده و پیش تاز در تشکیلات و سازمانهای متعدد و بیشمار فعالیت داشت و چشم اندازش نسبت به مسائل و مشکلات اجتماعی از حول مشکلات محلی فراتر رفته و جنبه جهانی به خود میگرفت. در همین باب دیگر پژوهندگان کشور در حال رشد را تشویق میکرد که به مسائل بهداشتی و پزشکی ناحیه از نقطه نظر فرهنگ مربوط به خود آن ناحیه نگاه کنند واز نیرو و تواناییهای ملی و موروثی خود کمک بگیرند.

پروفسور نراقی انسانی نوع پرست بود که به قابلیتها و تواناییهای دیگران احترام میگذاشت و به پرورش انها در راه بهتر کردن جهان قدم بر میداشت. خوش بینی از خصوصیات بارز او بود و با چنین حالتی محرک دیگران میشد که آنها نیز با قدرت، شجاعت و خلاقیت جهانی بهتر بسازند.

مالاریا، منزهیت و مار گزیدگی گردید. حاصل این تحقیقات کسب شناخت و شهرتی بین المللی برای این دانشگاه و دیگر پژوهندگان و انتشار مقالات متعدد در ژورنالهای پزشکی بود.

وی در سال ۱۹۴۲ متولد شد تحصیلات دانشگاهی خود را در ایران آغاز کرد و بعد از پایان خدمت سربازی در سال ۱۹۶۹ به امریکا مهاجرت کرد. دانشجویان علاقه و احترامی وافر به او داشتند و همواره از مقاصد و افکار بشر دوستانه اش تقدیر میکردند. او در دانشگاه‌های شیکاگو و التویز به ادامه و تکمیل تحصیل پرداخت و در پستهای متعدد در زمینه های آکادمیک شروع به کار کرد. هر چند پروفسور نراقی همه چیز برای همه کس بود اما در مقام اول همسری با وفا برای میترا و پدری مهریان برای چهار فرزندشان لادن، نیسان، اینسا و گلیتا بود. فرزندان وی که در نیوگینه بزرگ شدند امروز هر یک به نوبه خود موفق به خدمات شایانی در زمینه های مختلف میباشند.

دکتر نراقی پیوسته مشغول به خدمات اجتماعی بود و در امور بسیار اساسی و مهم نقش و دست داشت. از جمله نقش ایشان در مذاکرات عمومی راجع به مسئله

خداآوند میداند. هر چند نگارش وارائه مفصل و پر شکوه موقّیت های پروفسور نراقی به تنهائی قابل ستایش و تقدیر است، اما در مقایسه با فعالیت های سرشار و تأثیر عمیق او در جامعه اندک و نارسا مینمود.

دکتر نراقی شخصیتی پر نفوذ و تاثیرگزار داشت که همواره آنکه از شورو هیجانی خاص در تمام شئون زندگی بود.

دکتر نراقی به افتخارات و موقّیت های شایانی در زمینه حرفه ای خود نائل شد که گواه آن اخذ جوایز متعددی از جمله جایزه فرمانده امپراطوری بریتانیا Commander of the British Empire در سال ۱۹۹۸ می باشد. خدمات شایان وی در زمینه رفع احتیاجات بهداشتی ساکنین نیوگینه و کسب عنوانی چون "استاد ممتاز سال" و "پزشک ممتاز" گویای خدمات و موقّیتهای دیگر او میباشد.

تمایل قلبی پروفسور نراقی که همواره او را به سوی خدمات اجتماعی در مناطق پر نیاز سوق میداد وی را بر انگیخت که در ناحیه نیوگینه شروع به کار کند. او در سال ۱۹۸۳ کرسی استادی دانشکده پزشکی دانشگاه پاپاؤ نیوگینه را پذیرفت و به کارهای پژوهشی مشغول شد. در طی پانزده سال موفق به تحقیقاتی مهم و اساسی در زمینه های

زنده به اسم اعظمی رنجور بلا را دیگر چه غمی

حشمت مؤید



پس از انقلاب اسلامی ایران، خودنمایی و ریا و دروغ در ذاتش نبود. هر چه بود خالص بود، صادق بود، هرگز خود را نشان نداد همین ۳-۴ سال پیش در احتفالی که برای ملاقات با یک مسافر معروف گرفته بودند، دیدم که برادر محبویم دولا شد و میخواست پای آن مهمان را ببوسد. کسی نمی دانست که او با هوش و استعداد جبلی زبان های فرانسه، انگلیسی و تا حدی اسپانیولی و البته عربی (لهجه مارونی) را میخواند و تکلم میکرد. کسی نمی دانست و نگفت که سالهای بسیار در مقام معاونت ایادي صادقانه خدمت کرد و یکبار هم به شرف زیارت مقامات مقدسه نائل گشت. یاد استاد خانلری محظوظ بخیر که در رثای روزهای

پس از انقلاب اسلامی ایران، خودنمایی و ریا و دروغ در ذاتش حکومت مراکش برای ابراز مسلمانی! دکتر مؤید و جناب شهراب پیروز و هفت هشت بهایی بومی را در سلویی تنگ زندانی کرد. شهراب و نصرت عهدی بسته بودند که وقتی آزاد شدند هرگز به کسی نگویند که بر آنها چه گذشته است. پس از رهایی از زندان دیگر مجال طبابت نیافت و پس از مدتی بیکاری ناچار به فرزند و عروس عزیزش در لوکزامبورگ پیوست و خود و همسرش مليحه چند سالی با بیماری و محرومیت از موهبت مهاجرت ساختند و سوختند تا به جهان ملکوت پیوستند. نصرت متواضع بود و پاک و خوش قلب و مهربان و سخت نجیب. ذره ای

صعود دکتر نصرت مؤید در ۲۱ آگوست ۲۰۰۴ در لوکزامبورگ پس از چند سال بیماری دوستان و دوستداران صفات ملکوتیش را گریان ساخت. وی تحصیلات دبستان و دبیرستان را در زادگاه خود همدان و سپس طهران تمام کرد، رشته پزشکی را در ردیف یکی از بهترین شاگردان استاد محمد قریب به پایان برد و پس از اتمام خدمت نظام، ۲-۳ سالی در خرمشهر مطبّ داشت. در ۱۹۵۲ با همسر فداکارش مليحه و پدر وی جناب عزیز الله شایانی به جبهه مهاجرت کرد و خدمتش در آن سرزمین مورد تقدیر امپراتور واقع گشت. پس از چند سال از جبهه به مراکش نقل مکان نمود. چند سالی در ایفران و شهرکی دیگر خدمت کرد، بعد به کازابلانکا منتقال یافت. مطبّ نگرفت و ثروت نیندوخت بلکه از طریق استخدام به خدمت در محله های زاغه نشین پرداخت و فقط از آن مردم مظلوم بود که محبت می دید. خدمات او و دیگر مهاجران مخلص ایرانی منجر به تبلیغ جمعی کثیر و تأسیس جامعه ای قوی بنیان و پایدار گشت.

حضرت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبُّ الْكَلَمَاتِ الْمُؤْمِنَةِ بِرَبِّ الْجَنَابَاتِ
دَرِّ رَحْمَةِ بِنَفْسِهِ رَبِّ الْجَنَابَاتِ .

اِي سپر وجود . بِهِنْ شایانی خود الوده کن
زیرا ماطلا را با استش امتحان فنیم و بندگان خود را باطل .
یا ابن الوجود . تاشغل ، زینا لَانَّ باَنْ نَعْنَانَ لَهُبَّ وَلَذَّ
نَعْنَانَ العِبَادَ .

O, Son of Being,
Busy not thyself with this world,
for with fire We test the gold,
and with gold We test Our servants.

*The Hidden Words
of Bahá'u'lláh*

Prepared by
Mohi Sobhani
Encino, California
USA © 9/19/2002

امر و به عبودیت آستان حق
مفتخرند. برادر چهارم ما، سعید
عزیز، در تیر ماه ۱۳۸۱ صعود کرد.
روح هرسه شان قرین آمرزش باد.

می شناختند به یاد دارند که مانند
برادر بزرگترش نصرت، جوهر صدق
و پاکی بود. فرزندان و نوه های این
دو برادر بی گناه در لوکزامبورگ و
فرانسه و کانادا و جزایر قناری در ظلّ

رفته زندگی گفته است:
نَرْ شماكس بخيري يادي كرد
نه کسي بر مزارتان بگریست
اجازه بدهيد يادي هم از پدر زن
نصرت، جناب عزيز الله شاياني
بکنم که زندگاني بسيار مرقه خود را
در طهران فدا کرده و قيام به
مهاجرته نموده بود. جناب شاياني
در امر تبلیغ بي قرار بود و
زبردست. يکی از ثمرات شور او
در تبلیغ، دکتر نیدر رایتر است که
در همان آسکارا هدایت
یافت(گمان میکنم که اکنون در
اطریش باشند)

زنندگاني بسيار مجقرانه جناب
شاياني و خانم در کازابلانکا چيزی
بهتر از کلبه بي نوایان نبود. با چه
عذابی و تحمل درد پا پله های
تنگ و گلی دو طبقه را پایین می
آمد و در پارک روی نیمکت می
نشست و به تبلیغ جوانان ماروکی
می پرداخت. جناب شاياني و خانم
هر دو در همان سرزمین صعود
نمودند.

برادر دیگر، دکتر عنايت مؤيد نيز
پس از سالها مهاجرت در مراکش
با همسر عزيزش پري شاياني، در
دسامبر ۱۹۹۹ در شهرک آلس در
فرانسه صعود کرد. کسانی که او را

شمه‌اي درباره تشکيلات

گيو خاورى

بيان پطرس فرماید اين بود که به مناسبت اينکه اسمش صخره بود (۲) فرمودند انت الصخرة و عليك ابني کنيستی يعني اين عقاید تو که مسیح ابن الله حی است اساس دین الله می شود و بر این عقاید اساس کنیسه الله که شریعة الله است وضع گشت..."(۳)

در قرآن کریم نیز کلمات مسجد و مساجد در آیات متعدد به مناسبهای مختلف عز نزول یافته چنانکه در سوره بنی اسرائیل حضرت رسول از سیر شبانه خویش از مسجدالحرام که در مکه قرار دارد به مسجد الاقصی که در اورشلیم یا بیت المقدس واقع است یاد می فرمایند. مسجد الاقصی بدؤاً قبله اسلام بود و مسلمین به سوی آن نماز به جا می آوردند و سپس قبله مسلمین به مسجدالحرام مبدل شد چنانکه حضرت بهاء الله در این خصوص می فرمایند: "... همچنین آیه قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحاء(۴) به يثرب(۵) رو به بیت المقدس توجه می فرمودند در وقت صلوٰة تا آنکه یهود بعضی سخن های ناشایسته بر

تعیید دهنده و بعضی الياس و بعضی ارمیاء یا یکی از انبیاء میدانند(عیسی) ایشانرا گفت: شما مرا چه کسی میدانید؟ شمعون پطرس در جواب گفت: که توئی مسیح پسر خدای زنده(حی قدیر) عیسی در جواب وی گفت: خوشابه حال تو ای شمعون بن یونا زیرا پطرس و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمانست (این را بر تو کشف کرد) و من نیز ترا می گویم که توئی پطرس و براین صخره کلیسای خود را بنا می کنم(۱) حضرت عبدالبهاء در تعبیر بیان حضرت مسیح میفرمایند: "... این بیان مسیح تصدیق قول پطرس است در وقتی که گفت: اعتقاد من اینست که تو ابن الله حی هستی بعد حضرت در جواب فرمود: که تو کیفا هستی چون معنی کیفا در لغت عربی به معنی صخره است و براین صخره بنای کلیسای خود نمایم چون دیگران در جواب حضرت مسیح گفتند: ایلیائی و بعضی گفتند یحیای تعیید دهنده ای و بعضی ارمیاء یا یکی از انبیاء، حضرت خواست که به کنایه و اشاره تصدیق

اداره امور جامعه در عصر ما بدون وجود تشکيلاتی که تصميمات آن برای افراد جامعه در همه سطوح لازم الاجرا باشد مقدور نیست از این رو تشکيلات امری یکی از عناصر مهم تشکيل دهنده آئین بهائي محسوب می شود که حتی در نزديک ترين اديان گذشته به زمان ما يعني اسلام و مسيحيت نظير آن سابقه نداشته است به طوريكه وجود تشکيلات را در ديانات بهائي در زمرة معجزات آئين الهی ميتوان به شمار آورد.

ممکن است گفته شود در مسيحيت و اسلام کلیسا و مسجد معادل تشکيلات امری است ولی چنین نیست زیرا کلیسا و مسجد در زمرة عبادتگاه است که به منزله مشرق الاذکار در ديانات بهائي محسوب ميشود به عبارت ديگر در کتب آسماني مسيحيان و مسلمين از تشکيلات ذكری نیست و فقط از عبادتگاه نام برده شده است چنانکه در انجليل چنین میخوانیم: "هنگامیکه عیسی به نواحی قیصریه فیلیپس آمد از شاگردان خود پرسید: مردم مرا که پسر انسانم چه کسی میدانند؟ گفتند: بعضی یحیی

فی الامکان باسم مالک الادیان
فی البلدان و زینوا بما ینبغی لها
بالصور و الامثال ثم اذکروا فيها
ریکم الرحمن بالروح والریحان الا
بذكره تستنیر الصدور و تقرّ الأبصار.

مضمون بیان مبارک به فارسی
اینست: ای مردم خانه هائی را به
کامل ترین وجهی که ممکن است
به نام خداوند در شهرها برپا کنید و
آنرا به آنچه که سزاوار آنست بدون
وجود تصاویر و تمثیل زینت بخشید
سپس در آن خداوند بخشنده خود
را با مسرّت یاد کنید که به ذکر
خداوند سینه ها منیر و چشمها روشن
می شوند ایضاً می فرمایند: طوبی
لمن توجّه الى مشرق الاذکار
في الاسحار ذاكراً متذكراً مستغفراً و
اذا دخل يقعد صامتاً لاصناع
آيات الله الملك العزيز الحميد.
مضمون بیان مبارک به فارسی
اینست: خوشابه حال کسی که در
سحرها در حال ذکر و تذکر و طلب
بخشایش الهی به مشرق الاذکار
روی آورد و هنگامیکه داخل مشرق
الاذکار شد برای شنیدن آیات
خداوند ملک عزیز حمید با حالت
سکوت بنشیند و در رساله سؤال و
جواب می فرمایند:

س_ از ذکر در مشرق الاذکار
فی الاسحار.

می گویند تو ای رسول ما هرگز در
مسجد آنها قدم نگذار و در همان
مسجد(قبا) که بنیانش از اول برپایه
تقوی محکم بنا گردیده اقامه نماز
کن..."(۷)

کلیسا و مسجد چنانکه اشاره شد
شباهتی به تشکیلات امری ندارد
بلکه مانند مشرق الاذکار است که
احکام آن در آثار قلم اعلى عزّ نزول
یافته است در کتاب مستطاب
قدس نازل: علّموا ذریاتکم ما نزل
من سماء العظمة و الاقتدار ليقرؤا
 الواح الرحمن باحسن الالحان في
الغرف المبنية في مشارق الاذکار.

مضمون بیان مبارک به فارسی
اینست که: فرزندان خود را به آنچه
از آسمان عظمت و اقتدار نازل شد
تعلیم دهید تا الواح الهی را در
غرفه های بنا شده در
مشرق الاذکار ها به نیکوترین لحن
تلاوت کنند ... و در معرفی
مشرق الاذکار می فرمایند: قل
مشرق الاذکار انه كل بيتبني
لذكري في المدن و القرى ...
مضمون بیان مبارک به فارسی
اینست که: بگو منظور از
مشرق الاذکار هر خانه ای است که
برای ذکر من در شهرها و قریه ها بنا
شود ... همچنین می فرمایند: يا ملأ
الانشاء عمرّوا بيوتاً باكمـل ما يمكن

زبان راندند... آن حضرت بسیار
مکدر شدند و به لحاظ تفکر و تحریر
در سماء نظر می فرمودند بعد
جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت
نمود: قد نری تقلب وجهک فی
السماء فلنولینک قبلة ترضها تا
آنکه یومی با جمعی از اصحاب به
فریضه ظهر مشغول شدند و دو
ركعت نماز به جا آوردن که جبرئیل
نزول نمود و عرض کرد: فول
وجهک شطر مسجد الحرام. در
اثنای نماز حضرت از بیت
المقدّس انحراف جسته به کعبه
مقابل شدند...(۶)

اولین مسجد در اسلام که حضرت
رسول تأسیس فرمود مسجد قبا نام
داشت که در قرآن کریم در ارتباط
با مسجدی که منافقین ساخته بودند
به این صورت از آن یاد میشود:
"والذين اتخذوا مسجداً ضراراً و
كفراً و تفريقاً بين المؤمنين ... الخ
يعنى آن گروه منافقی که مسجدی
برای زیان اسلام بر پا کردند و
مقصودشان کفر و عناد و ایجاد
تفرقه بین مسلمانان و مساعدت با
دشمنان دیرینه خدا و رسول بود و
با اینهمه قسم های مؤکد یاد
میکنند که در بنای این مسجد جز
قصد خیر و توسعه اسلام نداریم
خدا گواهی میدهد که محققاً دروغ

همین مضمون در مورد محفل روحانی در دست است که میفرمایند: "... آنچه را محفل روحانی مصلحت بدانند آگر به من تکلیف کنند من مجری می دارم ابداً توقف ننمایم" (۱۰)

حضرت ولی امرالله نیز در لزوم اطاعت از تصمیمات محفل روحانی چنین می فرمایند: "تفوysi که اطاعت اوامر محفل را ننمایند و با وجود تذکرات و انذارات متتابعه تمرد و مخالفت نمایند از حق انتخاب در جامعه و عضویت محفل روحانیه هر دو محروم ..." ایضاً می فرمایند: "یاران باید اعضاء محفل خویش را در تمام امور نمایندگان خویش دانند و امنی الهی محسوب نمایند هر حکمی را محفل صادر نماید به دل و جان اجرا نمایند و در تأليف قلوب و رفع اختلاف و تبدیل برودت و خمودت به انجذاب و استغال اعضای محفل را مساعدت

تام و معاونت قلبی نمایند" (۱۱)

از تشکیلات امری علاوه بر بیت العدل از مؤسسه ایادی امر نیز در آثار قلم اعلیٰ یاد شده است چنانکه در لوحی می فرمایند: "از فضل حق جل جلاله از افنان سدره و ایادی امر در کتاب مرقوم و

گفت پس از صعود حضرت ولی امرالله آئین بهائی در تشکیلات آن که مجری احکام الهی است تعجم تام یافته است.

از نکات مهم آنکه چون عدل و

اصحار شده ولکن در اسحار و طلوع فجر و بعد از طلوع فجر الى طلوع آفتاب و دو ساعت بعد از آن لدی الله مقبول است (۸)

باری تشکیلات امری یکی از خصوصیات این امر بدیع است آگر چه اصطلاحات محفل روحانی و لجه نه که امروز معمول است در آثار مبارکه حضرت بهاءالله زیارت نمی شود ولی از فرد اکمل آنها در کتاب مستطاب اقدس و "اشراقات" با نام "بیت عدل الهی" که با عضویت نه نفر یا بیشتر باید تشکیل شود یاد می گردد چنانکه میفرمایند: "قد کتب الله علی کل مدینة ان يجعلوا فيها بیت العدل و يجتمع فيه النفوس على عدد البهاء و ان ازداد لاپاس ..." مضمون بیان مبارک به فارسی اینست که خداوند در هر شهری تشکیل بیت العدل را واجب فرمود که در آن نفوس به عدد بهاء یعنی به تعداد ۹ نفر جمع شوند و آگر تعدادشان بیشتر هم باشد اشکالی ندارد (۹)

در این آیه مبارکه در واقع از تشکیل تأسیساتی که بعدها در آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله به نام محفل روحانی محلی تسمیه میشود یاد شده است و حقاً میتوان

و حضرات علمای اعلام و امراء عظام واقع شود باید به اطلاع ایشان مقری معین گردد و حضرات در آن مقر جمع شوند و به حجل مشورت تمسک نمایند و آنچه سبب و علت امنیت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجراء دارند چه آنکه به غیر این ترتیب واقع شود علت اختلاف و موضوعات گردد در اصول احکام که از قبل در کتاب اقدس و سایر الواح نازل امور راجع به سلاطین و رؤسای عادل و امنی بیت عدل شده و منصفین و متبصرین بعد از تفکر اشراق نیز عدل رابعین ظاهر و باطن در آنچه ذکر شده مشاهده نمایند حال آنچه در لندن امت انگریز به آن متمسک خوب به نظر می آید چه که بنور سلطنت و مشورت امت هر دو مزین است ... (۲۰)

به طوریکه صفحات تاریخ نشان میدهد بالاخره پادشاه ایران (مظفرالدین شاه) و علمای اعلام مجلس شورای ملی را به صورتی که در لوح مبارک توصیه فرموده بودند علی رغم مخالفتهای شدید شیخ فضل الله نوری مجتهد شهیر در ایران بر پا ساختند و خود او را پس از محکمه بدار آویختند.

چنانکه حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "اما مشورت محفل شور سیاسی عمومی ملکی و ملکوتی یعنی بیت عدل آن به انتخاب عمومی است و آنچه اتفاق آراء یا اکثربیت آراء در آن شوری تقرر باید معمول به است اکنون بیت عدلی در میان نه محافل روحانی در اطراف تشکیل شده است که اینها در امور امریه مانند تربیت اطفال و محافظه ایتام و رعایت عجزه و نشر نفحات الله شور نمایند این محفل روحانی نیز به اکثربیت آراء انتخاب شود ..." (۱۸)

این نکته شایان ذکر است که در قرآن مجید نیز از لزوم مشورت سخن رفته است چنانکه می فرمایند: "وشاورهم في الامر" (۱۹) و همین آیه مبارکه است که مستند شرعی برای تشکیل مجلس شورای ملی جهت تأسیس پارلمان به سبک کشورهای اروپائی در ایران قرار گرفت و زینت بخش دیوار سالن مجلس شورای ملی ایران گردید.

تشکیل پارلمان در ایران در آثار قلم اعلی مورد حکم قرار گرفته بود چنانکه در لوح مبارک است میفرمایند: "برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب ولکن شایسته آنکه حسب الاراده سلطان ایده الله

مذکوری..." (۱۲) حضرت عبدالبهاء هم در این خصوص می فرمایند: "از ایادی سؤال نموده اید: ایادی نفوسي هستند که از قلم اعلی تعیین شان صادر و یا از قلم عبدالبهاء به این خطاب مخاطب و به این عنوان مشرف گشتند ..." (۱۳)

در آثار قلم اعلی به چگونگی بوجود آمدن تشکیلات بهائی اشاره نشده است ولی از آنجا که حضرت بهاء الله از نظر تشکیلاتی پارلمان انگلستان را مورد مثال قرار داده اند (۱۴) از این اشاره چنین مستفاد میشود که تشکیلات بهائی از طریق انتخابات باید بوجود آید و بر همین اساس نیز به موجب مقامات عالیه و اختیارات فائقه ای که حضرت بهاء الله در الواح مبارکه ای مانند سوره الغصن (۱۵) و کتاب عهدی (۱۶) و کتاب مستطاب اقدس به حضرت عبدالبهاء تفویض فرموده بودند و آن حضرت طی الواح مبارکه وصایا (۱۷) آنها را پس از خود به حضرت ولی امر الله اعطاء نمودند مقررات تأسیس تشکیلات بهائی که از محافل روحانی محلی شروع میشود و به بیت العدل اعظم الهی منتهی می گردد بوسیله آن دو مبین منصوص وضع و مقرر گردید.

منابع و توضیحات:

- (۱) انجیل متی باب ۱۶ آیات ۱۶ تا ۱۸.
- (۲) شمعون صفا Saint Peter یا سمعان یا Simon نام اولین مؤمن و حواری حضرت مسیح است و پطرس یا صفا به معنی صخره لقبی است که حضرت مسیح به او عنایت کردند (فرهنگ لغات منتخبه صفحه ۴۲۹).
- (۳) مفاوضات چاپ لیدن هلند قسم دوم صفحه ۱۰۲.
- (۴) بطحاء: رود یا مسیل یا محل جریان آب که در سنگلاخ باشد _ لقب شهر مکه (فرهنگ لغات منتخبه صفحه ۱۴۱).
- (۵) یثرب: نام قدیم شهر مدینه در شمال شرقی مکه که مزار حضرت رسول اکرم در آن قرار دارد (ماخذ قبلی صفحه ۱۴۱).
- (۶) ایقان چاپ مصر ۱۹۰۰ میلادی صفحه ۴۱ و ۴۲.
- (۷) قرآن سلطانی سوره توبه آیه ۱۰۷ صفحه ۲۸۵ و ۲۸۶.
- (۸) گنجینه حدود و احکام نشر سوم چاپ دهلی نوباب ۱۸ و ۲۹.
- (۹) حضرت ولی امرالله می فرمایند: در خصوص عده اعضای محفل روحانی در وقت حاضر عده اعضای محفل باید از ۹ نفر تجاوز ننمایند و این قرار نظر باحوال حاضره موقعی است نه دائمی (ماخذ قبلی صفحه ۶۶ فصل ششم در عده اعضای محفل).
- (۱۰) مأخذ ردیف ۸ باب چهارم فصل اول صفحه ۵۸.
- (۱۱) مأخذ قبلی باب چهارم صفحه ۵۹.
- (۱۲) و (۱۳) از کتاب ارکان نظم بدیع نشر مؤسسه مطبوعات امری ۱۳۵ بدیع صفحات ۹۹ و ۱۰۱.
- (۱۴) در لوح مبارک دنیا می فرمایند: "... حال آنچه در لندن ملت انگلیز به آن متمسک خوب به نظر می آید چه که به نور سلطنت و مشورت امت هردو مزین است ..."
- (۱۵) در سوره الغصن درباره حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "... من توجه الی فقد توجه الى الله فمن اعرض عنه فقد اعرض عن جمالی ... انه لوديعة الله بينكم و امانته فيكم و ظهوره عليكم و طلوعه بين عباده المقربين كذلك امرت ان ابلغكم رسالة الله ..."
- (۱۶) مضمون بیان مبارک به فارسی اینست: ... هر کس به حضرت عبدالبهاء توجه کند به خدا توجه کرده است و هر کس از او روی برگرداند از من روی برگردانده است ... همانا او امانت خداوند است بین شما و ودیعه اوست در شما و ظهور اوست بر شما و طلوع اوست بین بندگان مقرب الهی.
- (۱۷) در کتاب عهدی درباره حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "... وصیت الله آنکه باید اغصان و افنان و منتبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند (ماخذ قبلی صفحه ۳۵۷)
- (۱۸) در الواح مبارکه وصایا حضرت عبدالبهاء درباره حضرت ولی امرالله چنین می فرمایند: "... ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احبابی جمال ابھی توجه به فرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دو حرمانیه بوجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند ..." (ماخذ قبلی صفحه ۴۶۶)
- (۱۹) آیه مبارکه قرآن مجید که به رسول خدا دستور مشاوره با اصحاب میدهد چنین است: فيما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لا انقضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم و شاورهم في الامر فإذا عزمت فتوكل على الله ... يعني رحمت خدا ترا با خلق مهربان و خوشخو گردانید اگر تند خوی و سخت دل بودی مردم از گرد تو پراکنده میشدند پس چون امت به نادانی درباره تو بد کنند از آنان در گذر و بر آنها طلب آمرزش کن از خداوند برای دلچوئی آنها در کار جنگ مشورت نما و لیکن آنچه تصمیم گرفتی با توکل به خدا انجام ده ... (سوره آل عمران آیه ۱۵۹)
- (۲۰) مأخذ ردیف ۱۴.

فارسي را دريابيم

قسمت دوم

هوشمند فتح اعظم

مطلع گردید وقتی اين اساس درست نويسى در شما استحکام پذيرفت آن وقت می توان بر آن اساس بنای آراسته اى ساخت و به نويسندگى خود آرایشي بخشد و الا آگر خانه از پاي بست ويران باشد در بند نقش ايوان چگونه توان بود.

۲- ساده نويسى

وقتي زيان فارسي به دوره انحطاط رسيد نويسندگان مهارت خويش را در اين ميدانستند که بتوانند کلمات مهجور و بعيد و ترکيبات مشكل و دور از فهم استعمال كنند و فضل فروشى نمایند غافل از اينکه زحمت بيچا می برند اصولاً هر کسی که بر زيان تسلطی بيشرتر دارد ساده تر می تواند بنويسد و فصاحت و بلاغت را در عين سادگی مراعات کند و به اصطلاح عالي ترين طرز نويسندگى شيوه سهل ممتنع است که استادان سخن فارسي داشته اند.

تصوّر باطلی که در سر عده ای بی خبر از حد فصاحت هست

كه هر شنونده اى بی زحمت مقصد ما را دريابد و گفته يا نوشته ما را بر محک ذوق فطريش درست يابد.

يکي از کلیدهای درست نويسى هم برای هر کس آن است که نوشته خود را بر همین محک ذوق فطري زند و بيازمايد که آگر همان جمله را می خواست برای

رفيق خود بيان کند چگونه ميگفت و حال آنچه نوشته با آنچه می گفته چه تفاوتی يافته است از اين راه ميتوان بسياري از غلطهای انشائي را که در لفظ قلم معمول شده اصلاح کرد. از علائم انحطاط زيان يکي اينست که زيان گفتار با زيان نويسندگى چنان فرق يابد که معمولاً نوشته ها از فهم اکثر اهل زيان بيرون افتد و فقط ممارست و مطالعه و مجاهدت مخصوص لازم باشد تا مردم از

مقصد نويسنده با خبر گردد. بنابراین شما جوانان بکوشيد آن طور که می گوئيد بنويسيد و از اين راه کم کم به درست نوشتن عادت کنيد و از استخوان بندی زيان فارسي به حکم فطرت

درست نويسى

۱_ درست گوئي و غلط نويسى بسياري از ما درست سخن ميگوئيم و غلط می نويسيم. مثلاً وقتی از خانه بيرون می آئيم به بچه خود می گوئيم من به خيابان ميروم و شيريني ميخرم و برميگردم اما آگر همین عبارت را بخواهيم در جائی بنويسيم برای آنکه به خيال خود فصيح ترو به لفظ قلم نزديك تر باشد چنان دست و پايش را می شکنيم که شير بی يال و دم و اشکم می شود. مثلاً عبارت را چنين تغيير ميدهيم: من به خيابان رفته و شيريني خريده و برميگردم و آگر از اينهم به اصطلاح ادبی تر بخواهيم مينويسيم به خيابان رفته و شيريني ابتياع و مراجعت می کنم! در بحثهای آينده خواهيم ديد که چرا اين عبارات غلط است و همان که ما به فطرت خود بدون فكر از زيان جاري کرده بوديم درست تر و فصيح تر بود و هر بچه سه ساله از عهده فهمش بر می آيد و فصاحت چيزی جز اين نیست

نويسندگی را آگر تحقيق کنیم در تمام شاهکارهای نظم و نثر فارسی که قبول عام یافته اند میبینیم از این جهت معلوم نیست که چرا بعضی اوقات ما ساده نویسی را در خورشأن خود نمیدانیم و آنرا زبان عوام و بیسودان می شماریم مثلاً به جای فعل کردن می گوئیم به عمل آوردن یا معمول داشتن و به جای روابط ساده از قبیل با، تا وغیره می نویسیم به وسیله، به توسط و به جای ترکیبات.

مختصری مانند از خاطرم گذشت، بیادم آمد و امثال آن می گوئیم از مخیله ام خطور کرد و به جای حاضر شدن حضور به هم رساندن و از این قبیل اصطلاحات و ترکیباتی که مخصوصاً در انشاء های اداری ما راه یافته است.

باید دانست ساده نوشن و خوب نوشن کارآسانی نیست و باید با خواندن مرتب کتابهای ادبی مفید و معروف سواد فارسی خود را صیقل دهیم تا جلا و صفائش در نوشته و گفتار ما انعکاس یابد.

۳- تکرار عیب نیست

یکی از خصوصیات نثر فارسی در دوره های اخیر آنست که از تکرار افعال و روابط احتراز می

بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم تا به وقتی که اسیر فرنگ شدم در خندق طرابلس با جهودانم بکار گل بداشتند یکی از رؤسای حلب که سابقه معرفتی در میان ما بود گذر کرد بشناخت گفت این چه حالت است." "یا دزدی به خانه پارسائی در آمد چندان که جست نیافت دلتنگ شد. پارسا را خبر شد. گلیمی که در آن هفته بود در راه دزد انداخت تا محروم نشود."

حتی این سادگی در شعر که آزادی نشر را ندارد مراجعات شده چنانکه آگر بخواهند مقصد شاعر را به نظر بیان کنند ساده تر از آن نشود مثلاً:

بوی گل و بانگ مرغ برخاست هنگام نشاط و روز صحراست فراش خزان ورق بیفشدند نقاش صبا چمن بیاراست ما را سر باغ و بوستان نیست هر جا که توئی تفرّج آنجاست گویند نظر به روی خوبان

نهی است نه این نظر که ما راست برای امتحان این مصريع ها را بی فاصله پشت سر هم بنویسید ملاحظه خواهید کرد که به نثر هم ساده تر از این نمیتوان نوشت و در آن حد نظم و نثر مفقود است و این شیوه

اینست که عظمت مقام استادان سخن در این است که کلماتی را استعمال کرده اند و ترکیباتی به کار برده اند که معمولاً اهل زبان در نوشته و گفته معمول خود استعمال نمی کنند و چون این فکر غلط در سرهای افتاده نویسندهای غیر فصیح فارسی را بر آن داشته است که به نوعی بنویسند که فقط خود و معدودی چون خود ایشان آنها را در یابند و لذت برند در صورتیکه مثلاً هیچ کس ساده تر از سعدی چیزی ننوشه است و علت محبوبیت کتاب گلستان سادگی آن است که در بسیاری موارد سهل ممتنع است. ما این نکته را در جمع شاگردان امتحان کردیم

یعنی مضمون حکایتی از گلستان را گفتهایم تا شاگردان به زبان خود بنویسند و بعد آنرا با اصل گلستان تطبیق کردیم معلوم شد هم از لحاظ صرفه جوئی در کلمات و هم از لحاظ سادگی در ترکیبات آنچه ما نوشته ایم مشکل تر و پیچیده تر و نارسا تر از سعدی است شما هم امتحان کنید که مثلاً این جمله هایی که در گلستان هست چگونه ساده تر می توان نوشت.

از صحبت یاران دمشق ملامتی پدید آمده بود. سر در

از آن دوری نباید جست و به هر حال درست نویسی را فدای احتراز از تکرار نباید کرد. باید دانست که تا مدتی دراز فصحای زبان فارسی از تکرار افعال و روابط ترسی نداشتند. مثلاً سپاس و ستایش خدائی را که آفریننده جهان است و روزی دهنده جانوران است خدای بی همتا و بی انباخته و دور از آز و نیاز است (از روضة المنجّمين تأليف شهمردان پسر ابوالخير رازی از علمای ریاضی قرن پنجم هجری) در سیاستنامه غزالی که در اوآخر قرن پنجم هجری تأليف شده می خوانیم. هر که را علم نیست او را عز دو جهان نیست و هر که را حلم نیست او را از علم خویش منفعت نیست و هر که را پرهیزکاری نیست او را به نزدیک خدای تعالی بزرگواری نیست و هر که را شکیباتی نیست استواری در دین نیست و هر که را بخشش نیست از دارائی بهره نیست و هر که را طاعت خدای حجت نیست او را نزد خدای حجت نیست و نظیر این عبارات در کتب معروف فارسی فراوان است که نمونه انشاء ما حتی در این قرون تواند شد و همه پر از تکرار است.

زیرا است را که فعل ربط جمله اول است بدون قرینه حذف کرده ایم و در این مورد در جای خود سخن خواهیم گفت فعلًا نکته در این است که اگر ما از ترس از تکرار به غلط نویسی افتیم بهتر است که ذوق خویش را فراموش کنیم و از تکرار نهارا سیم زیرا سخن غیر فصیح بهتر از سخن نادرست است.

باید دانست که تکرار افعال و روابط در فارسی مخصوصاً با اینهمه اشعاری که با قافیه و ردیف در دست داریم به گوش شنونده ناخوش نیست

دل نماندست که گوی خم چوگان تو نیست خصم را پای گیری از سرمیدان تو نیست تا سر زلف پریشان تو در جمع آمد هیچ مجموع ندانم که پریشان تو نیست در تو حیرانم و اوصاف معانی که تراست و ندر آن کس که بصر دارد و حیران تو نیست آن چه عیب است که در صورت زیای توهنت وان چه سحر است که در غمze فتنان تو نیست چه در این غزل و صدها غزل و قصیده و رباعی نظیر نثر می بینیم که علاوه بر قافیه کلمه تو و نیست در هر بیت مکرر آمده و این تکرار از شیرینی عبارت نکاسته است. در نثر نیز نمونه های بسیاری می بینیم که همه مؤید گفتار ماست که تکرار اگر بر استحکام و درستی کلام بیفزاید

جویند و آنرا نوعی از معایب کلام می شمارند مثلاً وقتی دو جمله پیاپی باشد که هر دو به است ختم شود جمله دوم را به جای است می باشد می نویسند تا رابطه است تکرار نشده باشد و همچنین دو جمله ای که با کرد ختم شده باشد حتماً فعل جمله دوم را به جای کرد نمود مینویسند.

مثال: پایتخت ایران طهران است و طهران در دامنه کوه البرز است که معمولاً به توهّم اینکه تکرار دو "است" در دو جمله فصیح نیست آنرا چنین تغییر می دهیم: پایتخت ایران طهران است و طهران در دامنه کوه البرز می باشد و یا در دامنه کوه البرز قرار دارد.

این بسته به ذوق و سلیقه نویسنده است که از این سه جمله کدام را فصیح تر و در کلام خود مناسب تر شمارد اما نکته ای که در این مورد مقصود ماست این است که گاه احتراز این تکرار سبب بروز غلطهای فاحشی در عبارات فارسی می شود مثلاً اگر بگویند پایتخت ایران طهران و طهران در دامنه کوه البرز قرار دارد این جمله هم رسا نیست و هم غلط است و چنین می گردد که گوئیم پایتخت ایران طهران قرار دارد

گرفته و نوشت. اين جمله آگر به صورت وصفی بخواهيم باید بگوئيم قلم در دست گرفته نوشتم یعنی فعل نوشن ما در حالی صورت گرفت که قلم را در دست گرفته بودیم.

اما آگر بگوئيم قلم در دست گرفته و نوشتم _ گرفته دیگر صورت اسم مفعول یا صفت مفعولي ندارد بلکه سوم شخص مفرد از فعل ماضی نقلی است. گرفته ام، گرفته ای ، گرفته است در این حال باید فعل نوشت. در نیز به صورت ماضی نقلی در آورده بگوئيم قلم در دست گرفته و نوشه ام از این مقدمه باید به خاطر داشت که میان عبارت یا کلمه وصفی و فعل هرگز و نباید آورد باید گفت سر بلند کرده او را دیدم(نه سر بلند کرده و او را دیدم) آفتاب بر جهان تابیده همه جا را روشن ساخت نه (و همه جا را روشن ساخت)

باید دانست که وصف همیشه به صورت اسم مفعول نیست و گاهی به صورت صفت ساده و نیز اسم فاعل یا صفت فاعلی استعمال می شود مثلاً جمشید مست و فریاد زنان از در در آمد که؟ مست صفت ساده و فریاد زنان صفت فاعلی(اسم فاعل است) و در این نوع عبارات

جدآگانه توصیف شده است. .

يکی از بلياتی که دامن بسياري از نويسندگان معاصر را گرفته استعمال غلط فعلها و جمله های وصفی است.

وصف آنست که چگونگی فاعل يا مفعول يا كيفيت فعل را بيان میکند.

در سرای مغان رفته بود و آب زده نشسته پير و صلائني به شيخ و شاب زده سبوکشان همه در بندگيش بسته كمر ولی ز طرف كله خيمه بر سحاب زده فروغ جام وقدح نور ماه پوشیده عذار مبغچگان راه آفتاب زده سلام کردم و با من بروي خندان گفت اين عبارت از قابوسنامه:

شنيدم که پير گوز پشت صد ساله سخت پشت دو تا کرده بر کازه اى تکيه کرده همی رفت

در اينجا حالت و نيز كيفيت رفتن پير گوز پشت را در عبارات وصفی پشت دو تا کرده و بر عکازه(عصائي) تکيه کرده نوشه شده یعنی پيری ميرفت در حالی که پشت دو تا و بر عکازه اى تکيه کرده بود.

اين وجه صحيح به کار بدن فعل وصفی است ولی اخيراً ميان عبارت وصفی و فعل يك واو عاطفه می آورند که بكلی معنی وصفی جمله را از ميان می برد و آنرا نادرست می سازد. مثلاً می گويند قلم در دست

۴_ جمله های وصفی

به شاعر خمارکش و مفلس شراب زده پند ميدهد و به اين ترتيب ملاحظه می شود که وصف به صورت ساده يا مرکب

به صورت اسم فاعل (مانند خواب زده _ چين خورده _ آبرو ریخته) در آمده استعمال میشود.

گاهی وصف به جای آنکه کلمه ساده يا مرکب باشد يك عبارت است که با فعل يا افعالی به صورت اسم مفعول برای بيان حال فاعل يا مسنده الیه يا مسنده يا فعل استعمال می شود مثل

شنبندم که پير گوز پشت صد ساله سخت پشت دو تا کرده بر کازه اى تکيه کرده همی رفت

در اينجا حالت و نيز كيفيت رفتن پير گوز پشت را در عبارات وصفی پشت دو تا کرده و بر عکازه(عصائي) تکيه کرده نوشه شده یعنی پيری ميرفت در حالی که پشت دو تا و بر عکازه اى تکيه کرده بود.

اين وجه صحيح به کار بدن فعل وصفی است ولی اخيراً ميان عبارت وصفی و فعل يك واو عاطفه می آورند که بكلی معنی وصفی جمله را از ميان می برد و آنرا نادرست می سازد. مثلاً می گويند قلم در دست

نهادند و او را خسته و افکار ميگردنده. (اسرار التوحيد) کاروانی را در زمین یونان بزدند و نعمت بي قیاس ببردن بازگانان گریه و زاری کردند و خدای و پیغمبر را شفیع آوردن فایده ننمود. سعدی

می بینیم در این مثالها حد در هر جمله به فعل است و اما همین عبارات را بصورت وصفی نیز می توان نوشت که استادان سخن ننوشته اند و از نتایج افعال هراس نداشته اند.

۵- حذف فعل

به این جمله توجه فرمائید:

منوچهر از اهالی کرمان بود و مردی بزرگ بود و به کرم و سخا معروف بود این جمله را می توان چنین نوشت:

منوچهر از اهالی کرمان و مردی بزرگ و به کرم و سخا معروف بود. در اینجا چون فعل بود در جمله آخر بر تمام جمله های عبارت مذکور درست می آید میتوانیم به قرینه همه را حذف کنیم و بود جمله آخر را برای تمام جمله های دیگر صادق بدانیم.

حال به این جمله نظر کنید: فرماندار مراحم ملوکانه را ابلاغ و به حاضران مجلس چنین گفت. این جمله درست نیست زیرا فعل

البته اگر برای یک فعل چند جمله وصف بیاوریم آن جملات وصفی را میتوان با واو عاطفه به یکدیگر متصل کرد ولی باید بر حذر بود که آخرین عبارت یا کلمه وصفی به وسیله واو به فعل مربوط نشود یعنی می توان گفت: حسن شتاب زده و سرافکنده و بلا کشیده به خانه آمد زیرا چند کلمه مرکب وصفی را که همه مربوط به حسن و کیفیت آمدن حسن است به هم مربوط کرده اید اما نمیتوان گفت ... بلا کشیده و به خانه آمد.

بسیاری از اوقات اگر به جای فعل وصفی فعل کامل را استعمال کنیم جمله ما فصیح تر و صحیح ترمی آید مثلاً به جای اینکه بگوئیم چراغ را برداشته روشن کردم می توانیم گفت چراغ را برداشتم و روشن کردم. چنانکه فصحای ما نیز چندان فعل وصفی استعمال نمی کردند. که عبارتی چنین مینوشتند که همه فعل کامل دارد. وقتی زنبوری به موری رسید و او را دید که دانه گندم می برد به خانه و آن دانه زیر و زیر میشد و آن بار او زیر و زیر می آمد و به جهد و حیله بسیار آنرا می کشید و مردمان پای بر او می

وصfi دیگر ما غلط معمول يعني اضافه واو عاطفه پیش از فعل را مرتکب نمی شویم و نمی گوئیم جمشید فریاد زنان و از در درامد ولی وقتی که وصف به صورت اسم مفعول استعمال شود به آن خطأ دچار می شویم و ظاهراً این اشتباه از آن جا پدید آمد که میان اسم مفعول و صیغه ماضی نقلی از لحاظ لفظی شباهتی است و چون چند فعل که همه به یک صیغه از ماضی نقلی باشد پی در پی در جمله آوریم میتوانیم با اضافه واو عاطفه جزء آخر این نوع افعال را حذف کنیم مثلاً به جای آنکه بگوئیم به خانه رفته ام و خوراک خورده ام و لباس پوشیده ام و برگشته ام می توانیم بگوئیم به خانه رفته و خوراک خورده و لباس پوشیده و برگشته ام. در اینجا ضمیر متصل ام برای تمام افعال جمله به کار رفته است که می توانیم همه را به قرینه فعل آخر با اضافه واو عاطفه حذف کنیم.

ولی در وقتی که وصف در کار می آید و یا اسم مفعول جمله وصفی را بنا می کنیم باید واو آورد یعنی همچنان که نمی توانیم بگوئیم فریاد زنان آمد نباید بگوئیم حسرت زده و بمرد

می گوئيم تلفناً، تلگرافاً به جای آنکه بگوئيم تلفني يا جاي آنکه تلگرافي يا با تلفن و با تلگراف. سوم - به کار بردن علامت نفي عربى در فارسى. مثلاً بلاذرنگ در عربى گاهى با اضافه يت به آخر اسم، اسم مصدر مى سازند زيرا لا علامت نفي در زبان عربى است مى توان گفت بلاتامل اما نمیتوان گفت بلادرنگ. حتی در مورد کلمات عربى الاصل نيز اغلب بهتر است که از استعمال لا برای نفي دورى جوئيم.

من زن بى تأمىل بگفتاردم نکوگوي اگر ديرگوئي چه غم در اينجا بى تأمىل و نه بلا تأمىل استعمال شده است.

چهارم - ساختن صيغه مبالغه عربى با کلمات فارسى. صيغه مبالغه در عربى از جمله بروزن فعال است که به غلط بعضی از کلمات فارسى را به اين باب مى بريم مثلاً كفاش مى سازيم از كفش و مقصودمان كفشدوز است و يا نراد از نرد به معنى نرdbaz.

پنجم - آوردن ال علامت معرفه عربى بر کلمات فارسى.

در عربى ال که يكى از راههای معرف کردن اسمى است بعضاً در زيان فارسى در مورد کلمات عربى به کار رفته است مثلاً

دورى جست. مشهور ترين اين قواعد عربى را که به خطأ در مورد کلمات فارسى به کار مىبرند از اين قرار است.

اول _ ى ت مصدرى در عربى گاهى با اضافه يت به مثل عربيت، آدميت، كيفيت و غيره (در عربى ى و ة نه ى و ت كشیده) اين قاعده را نماید در مورد کلمات فارسى به کار برد اگر سعدى گفته است تن آدمى شريف است به جان آدميت درست است زيرا يت به آخر آدم افزوده شده است که عربى است اما ما نمى توانيم بگوئيم دوئيت صفت خانه براندازى است زيرا دو فارسى است به جاي آن نماید گفت دوگانگى و اما کلماتى از قبيل شخصيت و مليت و امثال آنها درست است زيرا ملت و شخص عربى هستند ولی خوييت، خريت و مانند آن درست نماید.

دوم - تنوين

كلمات فارسى تنوين نمى پذيرد و نمى توان گفت ناچاراً، دوماً، سوماً، و جاناً و زياناً که درست آنها ناچار، دوم، سوم، جانى و زيانى است و گاه اين خطأ را در مورد کلمات فرنگى که در فارسى رواج یافته اند نيز ميکنيم

کرد را در جمله اول انداخته و قرينه اى هم در جمله دوم نمیست که فعل جمله اول را برساند. باید بگويد ... ابلاغ کرد و ... گفت. اگر بگويد ابلاغ ... و گفت جمله چنین معنى مى دهد مراحم ملوکانه را ابلاغ گفت و به حاضران مجلس چنین گفت. پس هرگز نباید فعلی را از جمله اى انداخت مگر اينکه فعل جمله دوم عيناً به جمله اول مربوط شدنی باشد.

گاهى فعل جمله دوم را به قرينه جمله اول حذف مى کنيم که اگر قرينه درست باشد عيبى ندارد اما ما نمى توانيم بگوئيم دوئيت كوهى نشسته بودند و راه بر كاروانيان بسته. در اينجا نيز ديده ميشود فعل بودند در جمله اول درست همان فعلی است که در جمله دوم باید گذاشت يعني (نشسته بودند و بسته بودند) قاعده کلى آنست که هيق فعلی را بدون قرينه صحيح نماید از جمله حذف کرد.

ع _ به کار نبردن قواعد عربى چنانکه در مقدمه مذکور داشتيم بعضی از قواعد زيان عربى در مورد کلمات فارسى و عربى الاصل به کار ميرود ولی باید از به کار بردن آن قواعد در مورد کلمات فارسى به کلى

معنای خوراک ظهرانه اشتباه شود در صورتیکه ناهار ضد هار یعنی گرسنه است و ناهار به معنی سیر می باشد که در مورد غذائی که در ظهر می خورند استعمال می گردد بنابراین نباید گفت اطاق نهار خوری یا نهار و شام بلکه ناهار خوری و ناهار و شام صحیح است.

همزه و الف

در فارسی کلمه ای نداریم که به همزه ختم شده باشد اماً باز شباهت بعضی از کلمات فارسی با عربی سبب شده که ما بی جهت در آخر کلمات مختوم به الف فارسی همزه می گذاریم. مثلاً به جای بها به معنی قیمت که فارسی است می نویسیم بهاء که عربی است و معنی جلال و روشی می دهد و همچنین می نویسیم مهر آسae، شهر آراء، قبله نماء و امثال آنها که درست آنها مهر آسا، شهر آرا و قبله نماست.

حروف اضافه

در هر زبانی درست استعمال کردن حروف اضافه از قبیل در، به، بر، تا و امثال آنها از مشکلات است زیرا در به کار بردن این حروف قاعده ای نتوان ساخت و باید از راه گوش آنها را شناخت. این اشکال در فارسی به

۷_ غلط های رایج در زبان فارسی(قسمت سوم) . روزنامه ها و مجلات فارسی که غالباً با کمال عجله و سرعت انتشار می یابند طبعاً از اینکه دقّت کافی در شیوه نگارش آنها بشود محرومند و چون احياناً سود پرستی که از نویسنده بی بهره است قلم در دست گیرد و روزنامه ای بیرون بیاورد باید قبیل نزاکت از نزاک و فلاکت از فلک زده و لشاشة از لش و امثالش از این قبیل است.

هفتم - بستن جمع عربی بر کلمات فارسی. و این نیز به انواع مختلف در فارسی های قرون اخیر به دست کم سوادان و بی ذوقان فارسی دان رواج یافته است.

انواع جمع مکسر عربی که در فارسی به کار میرود بسیار است مانند اساتید، فرامین، دساتیر، بساتین و امثال آن به جای استادان، فرمانها، دستورها و بستانها و امثالش یا اکراد، الوار، اترآک به جای کردان یا لران و یا ترکان. یا جمع با ات از قبیل باغات، دهات به جای باغها و دهها یا اضافه کردن جات به آخر اسمی که مختوم به غیر ملفوظ باشند از قبیل میوه جات، نامه جات وغیره که از راه زبان ترکی وارد فارسی شده است.

میکنیم: گرامی-کرام

گاهی شباهت لفظی یک کلمه عربی به فارسی سبب خطای این دو کلمه شده است مثلاً گرامی به معنی ارجمند و عزیز را با کرام که جمع کریم است به معنای بزرگواران اشتباه می کنیم و میگوئیم شنوندگان گرام ، خوانندگان گرام به جای گرامی.

ناهار-نهار

همین شباهت لفظی سبب شده است که غالباً کلمه نهار عربی به معنی روز با ناهار فارسی به

كلماتی از قبیل خواب گزار، سپاسگزار و خدمتگزار و امثال آن همه باید با "ز" نوشته شود و همچنین کلماتی از قبیل راه گذار و نیزه گذار و گذارده و مانند آنها همه با "ذ" است از گذاشتن.

به پیند - به گفت

ما یک باء تأکید داریم که به فعل می چسبد از قبیل بگوی، بیار، بین و مانند آن و یک به از حروف اضافه که بر سر اسم در می آید مانند به ایران زمین، به دست که. این حرف را گاه متصل به اسم با حذف ه غیر ملفوظ می نویسند مثل بایران زمین و بایست و امثال آن. حال نمیتوان باء تأکید را از فعل جدا نوشت و اگر بنویسید به گفت به رفت به جای برفت غلط است. ی مصدری به آخر مصادر عربی بعضی اوقات به آخر مصدرهای عربی ما بی جهت یک ی مصدری فارسی اضافه می کنیم مثلًا می نویسیم سلامتی به جای سلامت زیرا از لحاظ دستوری صحبت و سلامت و عافیت تفاوتی با هم ندارند و از لحاظ معنا نیز این سه کلمه تقریباً مشابه و همچنین که صحبتی و عافیتی نمی توان گفت سلامتی نیز درست نیست و چنین است

انسان دارای دو چشم است. در صورتیکه نمی توان گفت انسان دارای دو چشم هست و همچنین نباید گفت که آیا او در خانه است؟ زیرا بودن او در خانه مراد است و باید گفت آیا او در خانه هست؟

مشنواه دوست که غیر از تو مرا باری هست یا شب و روز بجز فکر توان کاری هست که در اینجا فعل بودن مراد است و هست در اینجا یعنی وجود دارد در صورتیکه بی مهر رخت روز مرا نور نمانده است وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است در اینجا است به معنی وجود داشتن نیست و فقط رابطه ای است.

گذاشتن - گزاردن

در فعل است به دو معنا یکی گذاشتن به معنی نهادن است دیگری گزاردن به معنی به انجام رساندن و به جا آوردن. ماضی اوی گذاشت است و ماضی دومی گزارد. بیشتر این دو فعل را مخصوصاً در صیغه ماضی با یکدیگر اشتباه میکنند و می گویند کتاب را روی میز گزارد بجای گذاشت و یا میگویند فلاں کس نماز گزارد بجای نماز گزارد به همین وجه گذارش غلط و گزارش صحیح است. از فعل گزاردن و

دو چندان می شود زیرا اضافه این کلمات مخصوصاً بر افعال سبب می شود که معنای آنها تغییر کند. مثلًا چیدن با بر چیدن تفاوت دارد و افتادن با بر افتادن و در افتادن تفاوت دارد و اگر در فارسی به تفنن بنا به ذوق و ابتكار شخص این حروف را اضافه کنیم خطأ کرده ایم مثلًا حتی بنا به ضرورت شعری نمی توان گفت نانی بر من بدہ به جای به من بدہ. مخصوصاً وقتی از زبان خارجی ترجمه می کنیم در استعمال این حروف اضافه بیشتر اشتباه می کنیم و با ترجمه تحت الفظ حروف اضافه زبانهای فرنگی به فارسی مرتکب خطأی می شویم باید وقتی به این حروف اضافه احتیاج پیدا کردیم قبل از آنکه حرف را اختیار کنیم خوب دقت کنیم که آیا در موردی که می خواهیم به کار ببریم چنان حرف اضافه ای می توانیم داشته باشیم یا نه.

هست - است

غالباً این دو کلمه را به غلط به جای یکدیگر استعمال می کنند. در هستم، هستی، هست ... معنای وجود داشتن مکنون است در حالیکه است رابطه می باشد مثلًا باید گفت او نیامده است یا

میتوان نامید. مثلاً اگر ریشه فعل گرفتن را بخواهیم باید آنرا به صیغه امر حاضر ببریم که عبارت است از (بگیر) و چون با تأکید را از آن حذف کنیم کلمه (گیر) به دست می آید که ریشه فعل است.

ریشه بر دو قسم است ریشه حقیقی و ریشه غیر حقیقی. ریشه حقیقی آن است که هیچ وقت به تنهائی استعمال نمی شود جز در مورد فعل امر حاضر مانند باش، کن، گو که ریشه های فعل بودن، کردن و گفتن است.

ریشه غیر حقیقی آنست که به تنهائی نیز به صورت اسم با صفت استعمال می شود و فقط وقتی معنای امر حاضر میدهد که بر آن باء تأکید بیفزایند از قبیل جنگ، خواب، ترس که به صورت مفرد هر یک از این کلمات معنای دارد و معنی امر حاضر نمیدهد مگر آنکه یک باء تأکید بر سرش در آورند و بگویند بجنگ، بخواب و بترس.

الف مشتقات از ریشه فعل از ریشه فعل صیغه های مختلفی مشتق می شود از قبیل:

۱- اسم مصدر. اسم مصدر اسمی است که معنی فعل میدهد بدون آنکه زمان فعل را برساند یا به فاعل توجهی داشته

خردال و سال خورده است که غالباً اشتباه می نویسند. خردال یعنی به سال اندک و سال

خورده یعنی کسی که گردد سال و ماه روزگارش را تمام کرده

جوانی چه آورد و پیری چه برد بت خردال و می سالخورد

بت خردالی که یک جلوه اش ببرد از دل اندیشه خواب و خرد

می سالخوردی که یک قطره اش نمرد آنکه خورده و نخورده آنکه مرد

(طاهره) ارابه - عراده ارابه به معنای گردونه فارسی است که به غلط آنرا عرابه می نویسند و آنکه به همان معنی عربی است عراده است نه ارابه.

ب چند نکته دستوري تا چندی قبل پایه دستور زبان

فارسی را مخصوصاً در مبحث فعل به شیوه دستور عربی بر

مصدر نهاده بودند در عربی مصدر ساده ترین صیغه است

که صیغه های دیگر را از آن بنا

توان کرد حال آنکه در فارسی چنین نیست و ساده ترین صیغه

ها صیغه امر حاضر و سوم شخص ماضی مفرد است. اگر

این دو صیغه را اساس قرار دهیم تقریباً تمام صیغه های دیگر را از

آن دو کلمه می توانیم بسازیم صیغه امر حاضر را ریشه فعل

نوشتن قحطی به جای قحط و خلاصی به جای خلاص و امثال آنها.

ج غلطهای املائی رایج از لحاظ املاء و کلمات نیز اخیراً غلطهایی راجح شده است که در

جدول ذیل آنها را معین میکنیم:

۱- وهله _ که معمولاً آنرا وله می نویسند که ظاهراً با کلمه محل به معنی گل اشتباه میشود.

۲- مرهم - دوائی که بر زخم میزنند با (ه) است نه با (ح) ظاهراً آنرا با محروم اشتباه کرده

مرحم می نویسند.

۳- خشنود که به غلط خوشنود می نویسند.

۴- خرسند _ که درست است و خورسند غلط.

۵ - هائل _ به معنی ترسناک است که با هائل به معنی رادع و مانع اشتباه میشود.

۶ - نزهت و نهضت که یکی به معنی خرمی و صفا و دومی به معنی حرکت و هیجان غالباً با یکدیگر اشتباه میشود.

۷- خرد و خورد _ کلمات خرده مالک و خرده فروش را گاه به غلط خورده مالک و خورده

فروش می نویسند. خرد به معنی ریز و ذره و کم است و باید با خورده که از خوردن می آید فرق نهاد و از همین دو ریشه کلمه

صفت فاعلی بیشتر متوجه حالت فعل است و اسم فاعل متوجه عمل فاعل. چنانکه تفاوت میان شتابان و شتابنده _ رمان و رمنده پیداست.

۶_ صفت مشبهه. صفت مشبهه معنای صفتی را میدهد که پیوسته همراه موصوف باشد و از آن جدائی نپذیرد و آنرا با اضافه الف به آخر ریشه می سازند. مثال از ریشه های حقیقی خوانا از خوان، بینا از بین و امثال آنها و از ریشه های غیر حقیقی مانند شکیبا از شکیب، زیبا از زیب و امثال آنها.

۷_ اسم آلت. به اضافه هاء غیر ملفوظ به ریشه بعضی از افعال اسم آلت به دست می آید از قبیل گیره از گیر، تابه از تاب.

۸_ حاصل مصدر. حاصل مصدر را میتوان از چند راه بدست آورد.

الف_ با اضافه هاء غیر ملفوظ بر ریشه بعضی دیگر از افعال مانند اندازه از انداز، پویه از پوی، مویه از موی، ناله از نال. از مویه چو موئی شدم از ناله چو نالی(مسعود سعد)

ب_ با اضافه الف در میان ریشه ای که دو بار تکرار شده باشد مثل گیراگیر، کشاکش.

ج_ با اضافه (و) میان مصدر

غلطهای سائز می توان شمرد اما فصیح تر آنست که قاعده را در مورد نهی معمول داریم.

۴_ اسم فاعل. با اضافه (ن ده) در آخر ریشه فعل درست می شود مانند زننده از زن شنونده از شنو و از ریشه های غیر حقیقی از قبیل فریبنده و جنگنده و امثال آن.

۵_ صفت فاعلی که از لحاظ معنی چندان با اسم فاعل تفاوتی ندارد و بر کننده کار یا دارنده معنی دلالت کند و به چند راه از ریشه فعل درست می شود.

الف_ با اضافه (ان) در آخر ریشه فعل مانند خندان از خند نالان از نال و خواهان از خواه که از ریشه های حقیقی هستند و ترسان از ترس، شتابان از شتاب که از ریشه های غیر حقیقی می باشند.

ب_ با افزودن گار به آخر ریشه حقیقی از قبیل آمورگار، پرهیزگار وغیره.

تذکر

از بعضی از فعلها هم صفت فاعلی می توان ساخت و هم اسم فاعل. چنانکه از فعل زدن هم می توان گفت زننده و هم (زنان) مثل بر سر زنان وغیره. در این صورت می توان گفت که

باشد علامت(ش) ما قبل مكسور است که به آخر ریشه حقیقی بعضی از افعال اضافه کنند.

مثل دانش که از (دان) و بینش که از (بین) ساخته اند از ریشه های غیر حقیقی معمولاً اسم مصدر نمی توان ساخت و مثلاً نمی توان گفت جنگش، قبیل فریبنده و جنگنده و امثال آن.

۲- صیغه امر حاضر که گفته همان ریشه فعل است که گاه به تنهائی استعمال میشود مانند: خور و پوش و بخشای و راحت رسان نگه می چه داری ز به رکسان سعدی

و گاه با اضافه باء تأکید گفته میشود مانند:

بیاموز و بشنو ز هر دانشی که یابی ز هر دانشی رامشی ۳_ نهی. صیغه منفی امر را باصطلاح نهی گویند و برای ساختن آن یک میم مفتح به اول ریشه میافزاییم و میگوئیم: مزن، مکن، مزو، مزن تا توانی به گفتار دم، بد مکن که بد بینی و امثال آن

تذکر

اخیراً به جای (م) برای ساختن صیغه نهی (ن) نفی به کار میبرند به جای مکن می گویند نکن که بر حسب قاعده درست نیست ولکن رواج یافته و آنرا از

- ۴** _ اسم مفعول. با اضافه (ه) غير ملفوظ به آخر سوم شخص مفرد ساخته میشود مانند زده از زد مثل شراب زده و غيره.
- تذکر
- در حالت نفي اسم مفعول را باید غالباً (نا) گفت.
- ناکرده گناه در جهان کیست بگوی؟ بجای نکرده.
- ۵** _ مصدر مخفف که همان صورت سوم شخص ماضی مفرد را دارد یعنی ن مصدری را از آن حذف می کنند و باز همان معنای مصدری را از آن مراد دارند. مثل دو مصدر مخفف مرکب آمد و شد که معنایش آمدن و شدن است.
- تذکر
- باید دانست که این صیغه سازی، سماعي هستند نه قیاسی یعنی بر تمام افعال این قواعد را نمی توان به کار برد و فقط بعضی از افعال به بعضی از صیغه ها می آیند و از این حیث باید از ساختن صیغه های جعلی احتراز کرد.
- برای مطالعه سایر مباحث دستوری به کتابهای دستور رجوع فرمائید.
- این شرح:** مخفف و ریشه فعل از قبل خرید و فروش.
- ۹** _ صفت به اضافه هاء غير ملفوظ بر ریشه بعضی از افعال ساخته میشود و مصدر عبارت ساخته میشود مفرد مصدر است از بیان فعلی که از فاعلی سر میزند. مثلًا دانستن از دانست، دیدن از دید، فرمودن دیگر ساخته میشود از قبل پوشک از پوش، خوارک از خور.
- ۱۰** _ دعا. با افزودن "اد" به آخر ریشه فعل صیغه دعا بدست می آید(کناد از کن، میبناد از میبن "نهی") پس از مرگ جوانان گل و موانا و بگلشن بعد از این ببل مخواناد
- ۱۱** _ مضارع فعل چون بر ریشه فعل ضمائر متصل "م" "ی" "د" "یم" "ید" "ند" را اضافه کنیم سوم شخص مفرد از فعل مضارع به دست می آید مثل بیند از بین، همچنین می توان سایر صیغه های مضارع را با اضافه ضمائر متصل از آن ساخت.
- ۱۲** _ حالت و صفاتی. با ترکیبی از اسم و ریشه مانند دست یاب، زمین گیر و غیره.
- ب** _ مشتقات از ماضی چنانکه گفتیم بعضی از صیغه های دیگر از سوم شخص ماضی مفرد به دست می آید به
- الف** _ ار بر آخر سوم شخص ماضی مفرد ساخته میشود و استمرار کاری را بیان میکند. در حالیکه حاصل مصدر بیشتر به فعل فاعل توجه داشت صیغه مبالغه مانند گفتار، بخوردار.
- صیغه مبالغه گاهی صفت عالی را بیان می کند مانند خریدار، خواستار و گاهی هم صفت مفعولی را مانند مردار، گفتار.
- ب** _ با افزودن گار به آخر فعل ماضی (سوم شخص مفرد) نیز صیغه مبالغه می توان ساخت: پروردگار از پرورد.

لطيف ناظمي متولد ۱۳۲۵ شمسى از شعراء برجسته معاصر افغان است. چندين كتاب شعر دارد از جمله "باغ تا غزل" و "سايه و مرداب" ، به روش كهن و نيمائي شعر مى سرايد و در هر دو شيوه موفق است. خطبه اي بر منبر تاريخ از سروده هاي اخير است که نام حدود ۲۴ شاعر فارسي زيان را آورده است و اين شعر از آثار بسیار موفق اوست و حاکي از تسلطش به آثار شعراي گذشته مى باشد.

عنديليب

خطبه اي بر منبر تاريخ تضمين شعر های بیست و چهار شاعر پارسی گوی

ساريانا پارسي ما را كهن عشق است
عشق او باز اندر آوردم ببند
کوشش بسيار نامد سودمند"(۵)
بس که ما شيداي ارث مادری بوديم
در حصار ناي غربت سالها بيhoodه پوسيديم
با دراي کاروان حله سوي سيسitan،(۶)
پرنيانی راهوار خويشتن رانيم
همصدا با بيهمقى غمنامه تاريخ را خوانيم(۷)
ما عجم را زنده مى سازيم" با اين پارسي(۸)
شعر را تابنده مى سازيم با اين پارسي
ما چنان آواره يمگان(۹)
قيمتی درّ دری را"(۱۰)
زير پاي گله خوکان نمى ريزيم
لشکري از ابرهای آسمان آبي دوريم
مثل باران روی گندم زارهای واژه مى باري
پارسي را پاس مى داريم
ساريانا گفته بودي
"چون پرند نيلگون بر روی پوشد مرغزار"(۱۱)
پرنيان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار"
بهر ما چاووش خواهی خواند

ساريانا بار محمل بند سوي باروي تاريخ
سوی کاجستان سبز چامه های پارسي
باز بگشا "نامه های پارسي"
ما همان چاووش خوانان خراساني
"مهتری را گر به کام شير باشد(۱)
با خطر کردن زکام شير بستانيم
يا بزرگی بعد از اين يا مرگ رویاروی"
این سرود کهنه را با کاروان پيوسته مى خوانيم
عاشق آن سیستانی زاده صفار عياريم(۲)
پارسي را پاس مى داريم

ساريانا
"بوی جوی مولیان آید همی(۳)
ياد يار مهریان آید همی"
خنگ ما را سوي جيحوون بر
"ريگ آموی درشتی های راه او را"(۴)
بوسه مى بخشيم
بوی جوی مولیان را
از نسيم گيسوان روزهای رفته مى آريم
پارسي را پاس مى داريم

گنج های شایگان خویش را خوردند؟

تاج و تخت خویش را در گورشان بردند؟

گر به جای عنصری ها فرخی ها بودمی

"من دَرْ شعر دری بر رویشان نگشودمی"(۱۸)

پارسی عشق است

عشق را ما کاروانی ها سزاواریم

پارسی را پاس می داریم

ساریانا

"صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من(۱۹)

چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من"(۲۰)

با درای کاروان بیدارمان از خواب نوشین کن

برشب و بر ظلمت دیرینه نفرین کن

"ای دریغا نیست ما را هیچ تاب"(۲۱)

بانگ برزن

"کای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار

"ای خدا خوانان قال الاعتذار الاعتذار"

ما دل از هر اعتبار و جاه بر کنديم

باز از بنگاله تا غرناطه اينك راه پيمائيم

شهروند بلخ و غزنien و هري مائيم

عاشق مرو و نشابور و بخارائيم

تا کنار آب رکن آباد در راهيم

خورجین ما ز قند پارسی لبريز و لبريز است

شعر ما از شهر ناب پارسی يکسر شکر بيز است

"عشق دل را سوی جانان می کشد"(۲۳)

ما کجا ساحل نشینان سبکباریم

پارسی را پاس می داریم

ساریانا "پارسی گوئیم تازی را بهل

بشنو از نی چون حکایت می کند

گفته بودی

"باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود(۱۲)

تا ز صنعش هر درختی لعبتی دیگر شود"

روبه سوی قلعه تاریخ خواهی راند

این درنگ از چیست؟

"ابر آزاری برآمد از کنار کوه سار

باد فروردین بجنید از میان مرغزار"(۱۳)

اندک اندک بار محمل بند

بانک هر شور حدی سرکن(۱۴)

"وای بر امیدم از ضایع شود"(۱۵)

تیغ و فانوس و سپر بردار

گنج هایت را نگهداریم

پارسی را پاس میداریم

ساریانا بار محمل بند

"شاعران بر تو همی خوانند هر دم آفرین

گه به الفاظ حجازی گه به الفاظ دری"(۱۶)

این دری را هیچ میدانی چه اعجازی است؟

لال همچون طوطی شکر شکن گردد

"اگر زبان نطق بگشايد به الفاظ دری"(۱۷)

حیف این گوهر که مفت و رایگان ریزد

گردن آویز خسان گردد

یا به پای این و آن ریزد

ساریانا

از تومی پرسم که ایوان مدائین کو؟

از تومی پرسم که آن آئینه عبرت کجاست؟

شهروندانش کجا رفتند؟

آن یمین الدّوله ها

شهریارانی که خلقی را

از لب آمویه تا رود فرات و سند آوردند

از میان کوچه با غ سیستان بگذر
راه ابریشم به زیرگام های استوار خویشتن طی کن
از کنار مرقد بودا ز راه بامیان بگذر
جای پای کاروان های کهن را
مو به موبر سنگفرش آندلس بوکن
از چکاد بر فگیر قله "پامیر"
تا خجند و کاشغر منزل بزن روزی
از سمرقند و ختن
وز دکن تا تالقان بگذر
ما ترا همراه و همیاریم
پارسی را پاس می داریم

ساریانا

"شب که توفان جوشی چشم ترم آمد بیاد"(۲۹)
زیر لب گفتم:

"از جوانی داغ ها بر سینه ما مانده است
نقش پائی چند از آن طاووس بر جا مانده است"(۳۰)
لشگری از کاروانی های نومیدیم
کوچه ها تاریک و منزل دور
لشگر چنگیزیان در راه
چار سوی ما چغاد و چاه
گفته بودم تیغ و شمشیر و سپر بردار
هر چه می خواهد دلت بار سفر بردار
حله از دل تینیده باfte از جان"(۳۱)
تیغ و فانوس و سپر ما راست
چامه های پارسی زاد سفر ما راست
حجله ها انباشته از خُله می آریم
ما گرانباریم
پارسی را پاس می داریم

از جدائی ها شکایت می کند
کز نیستان تا مرا ببریده اند ..."(۲۳)
آه یاد آن نیستان می گشد ما را
زنده می سازد خیال روزهای شاد دوشین را
خاطرات سبز نوشین را
"یاد باد آن روزگاران یاد باد"
روزگارانی که بودیم "عاشقان زار"(۲۵)
"بسته در بند سر زلف" سیاه یار
"اگر چه اینک چون سبوی تشنه ایم
کوزه ایم اما همان سان" عاشق زاریم(۲۶)
بر سر زلف نگارینی گرفتاریم
ما ز اهل کوچه آن رند می خواریم
پارسی را پاس می داریم

ساریانا از نسیم دوره گرد کوچه دلدار می پرسم
"کای نسیم بوی معشوق این چه بوی خرم است؟"(۲۷)
از کجا می خیزد این باد سحرگاهی؟
از دیار عطر خیز سعد و فرغانه؟
از "گلستان" یا "بهارستان"
از "حدیقه" یا ز طرف "بوستان" سعدی شیراز
راست گو بوی نسیم عطر افshan از کجاست؟
در هوای این نسیم عطر افshan سخت بیماریم
پارسی را پاس می داریم

ساریانا
"ابر آزاری بر آمد باد نوروزی وزید"
در بهاران روز و شب در چشم بیدارم توئی
بس که عمری چشم بر راه توأم
"هر که پیدا می شود از دور پندارم توئی"(۲۸)
بار محمل بند سوی باروی تاریخ

- ساریانا
 بسى رنج بدم در این سال سى
 عجم زنده کردم بدین پارسى
 (۹)
- (۱۰) اشاره به بیت ناصر خسرو
 من آنم که در پای خوکان نریزم
 مرا این قیمتی در لفظ دری را
 که منظور مدح نگفتن است.
- (۱۱) شعر از فرخی
 (۱۲) شعر از عنصری
 (۱۳) شعر از منوچهري
- (۱۴) سرودى که شتریانان عرب می خوانند تا شترها تیز تر روند.
 (۱۵) شعر از لامعی گرگانی
 (۱۶) بیت از قطران تبریزی
 (۱۷) شعر از خاقانی
 (۱۸)
- (۱۹) آه من آسمان را ابری می کند
 (۲۰) بیت از انوری
 (۲۱) بیت از نظامی
- (۲۲) بیت مطلع قصیده معروف سنائی است
 (۲۳) شعر از مولوی
 (۲۴) شعر از مولوی
 (۲۵)
- (۲۶) مفهوم از شعر خیام
 (۲۷) شعر سعدی
- (۲۸) شعر از مولانا عبدالرحمن جامی
 (۲۹) شعر از بیدل دهلوی (عظیم آبادی)
 (۳۰) صائب تبریزی
 (۳۱) فرخی سیستانی
 (۳۲)
- (۳۳) بیت مولوی
- "فارسى بین تا بینی نقش های رنگ رنگ" (۳۲)
 "اگرچه هندی در عذوبت شکر است
 طرز گفتار دری شیرین تراست" (۳۳)
 نیک میدانی که این دُر دری
 بی گمان دیرینه قند پارسى است
 آن کلام نغز تاجیک است
 ناله های جانگداز مولوی است
 نغمه سعدی نوای رودکی است
 رو عنب خوان یا اُرم
 این همان انگور شهد آلد و در چرخش تاریخ است
 روح ریز و پرنیان خوان و پرند
 این همان ابریشم تابیده در انگشت تاریخ است
 این حیرزرفشان را
 این پرند و پرنیان را
 از دل و از جان خریداریم
 پارسى را پاس می داریم
 فرانکفورت اسفند ۱۳۸۱
- یادداشتها:**
- ۱) از حنظله باد غیسی
 - ۲) منظور یعقوب لیث صفار سر سلسله صفاریان که فارسى را ارج می نهاد.
 - ۳) شعر رودکی
 - ۴) اشاره به شعر رودکی:
 - ۵) ریگ آموی و درشتی های او زیر پایم پرنیان آمد همی
 - ۶) اشاره به شعر رابعه قزداری (بلخی)
 - ۷) اشاره به تاریخ بیهقی
 - ۸) اشاره به شعر فردوسی

در خدمت ایادی عزیز امرالله جناب علی اکبر فروتن

بهنام کاوه، حیفا

"الثُّورُ وَ الْبَهَاءُ وَ التَّكْبِيرُ وَ الشَّنَاءُ عَلَى إِيَادِيْ امْرَةِ الَّذِينَ بِهِمْ أَشْرَقَ نُورُ الْاَصْطَبَارِ وَ ثَبَتَ حُكْمُ الْاَخْتِيَارِ لِلَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْمُخْتَارِ وَ بِهِمْ مَاجَ بَحْرُ الْعَطَا وَ هَاجَ عَرْفُ عَنْيَةِ اللَّهِ مُولَى الْوَرَى نَسْأَلُهُ تَعَالَى أَنْ يَحْفَظَهُمْ بِجَنَوْدَهُ وَ يَحْرِسَهُمْ بِسُلْطَانَهُ وَ يَنْصُرَهُمْ بِقَدْرَتِهِ الَّتِي غَلَبَتِ الْأَشْيَاءَ الْمُلْكُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ مَالِكِ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ...".

مجموعه الواح نازله پس از کتاب اقدس ص ۴۶

ایام خودشان هنگام زیارت اعتاب مقدسه که به حضور حضرت ولی امرالله مشرف بودند تعریف کردند (۱۹۵۱ و ۱۹۵۴) و یک جلسه نیز در مورد اهمیت تبلیغ امرالله صحبت فرمودند.

در ایامی که زائرین در ارض اقدس بودند باید قبل از ساعت پنج و نیم عصر به منزل جناب فروتن میرفتم خانم ایران مهاجر دختر جناب فروتن در نزدیکی پدر خود آپارتمانی داشتند و معمول این بود اول سر راه خانم مهاجر را به منزل برسانم سپس به منزل جناب فروتن بروم. گاهی نیز ایشان به منزل پدر بزرگوار می آمدند.

شب پنجمین ۱۷ شهر القدرة ۱۶۰ بدیع مطابق ۲۰ نوامبر ۲۰۰۳، اویین شبی بود که به تنها شریفیاب شدم. چهل دقیقه از پنج گذشته بود که به پارکینگ منزل جناب فروتن رسیدم. ماشین را در نزدیکی درب آپارتمان به نحوی

خطور کرد که اگر بعد از ساعت کار فرصتی دست داد به این خدمت قیام نمایم. لذا پس از ورود، آمادگی خود را بر این امر به مسئولین اعلام داشتم و به خواست جمال مبارک مقبول افتاد و قرار بر این گشت که به فراگیری فنون کار پردازم، پس از فراگیری در چهارم، دوازدهم و هیجدهم نوامبر ۲۰۰۳ با مسئول این برنامه در خدمت ایادی امرالله جناب فروتن بودم و ایشان نظاره گر بودند تا مطمئن گردند که همه مسائل و نکته ها اجرا می گردد. در این هنگام از سن جناب فروتن، نود و هشت سال می گذشت تجربه هائی خوب ولی همراه با دلهره بود، نگران همه حرکاتم بودم که مبادا عملی خاطر جناب فروتن را بیازارد. ولی رفتار مهربان و خوش طبع جناب فروتن همه نگرانیها را از خاطر محو نمود. جناب فروتن سه دفعه که به دیدن زائرین تشریف بردن از خاطرات

از عظمت این بیان میتوان درک نمود که چگونه است حال کسی که در محضر ایادی امر باشد و خدمت اورانماید. پس از اینکه فضل خدمت ایادی امر جناب شد بر آن شدم که پس از هر ملاقات با حضرت ایادی خاطراتم را بنگارم. هر چند مدت زمان کمی در معیت این نفس پاک بودم ولی تجربیات و خاطرات آن ایام تا ابد با من همراه خواهد بود و صحبتها، شوخیها و اندرزهای ایشان همواره مرا به فکر فرو میبرد که ای پروردگار سپاس از فضیلی که احسان فرمودی. در نوزدهم سپتامبر ۲۰۰۳ به حیفا وارد و در دارالاإنشاء بیت العدل اعظم الهی به خدمت مشغول شدم. از آغاز جوانی همیشه آرزو داشتم که روزی بتوانم به نحوی به ایادی امر الهی خدمت کنم. پس از اینکه قرار شد برای خدمت به این شطر مقدس بیایم در ذهنم این فکر

به راحتی بتوانند سنگینی خود را بر من انداخته و قادر باشم وضعیت را طوری کنترل کنم که ایشان خدای ناکرده بروزیم نیافتد.

دکمه آسانسور را زدم و به طرف راست ایشان رفتم تا در آسانسور را باز نگه دارم که روی ایشان بسته نشود تا ایشان به آسانی وارد شوند درون آسانسور به سمت چپ ایشان رفتم و وقتی به پائین رسیدیم با پشت خود، درب را باز کرده و ایشان دست خود را به دست من قلاب کردند. تقریباً هنگام باز کردن در اصلی ساختمان همین حکم اجرا میشد که در روی ایشان بسته نگردد چون به علت سنگینی و فتر، این در با سرعت بسته میشد.

به ماشین نزدیک شدیم یک پله کوچک در آن نزدیکی قرار داشت. با اینکه ایشان متوجه وجود این پله بودند ولی من هر گاه پله ای میدیدم همواره میگفتم که مواطن باشند چون شب هنگام اصولاً برای هر فردی قدرت دید کم می گردد. نمیتوانید تصور کنید در خدمت ایشان بودن چه لذت و شوری داشت، هنگامی که دست عزیزان در دستم بود گوئی تمام غمهای عالم از یاد میرفت و سروری ابدی جای آنرا میگرفت البته دلهره ای که مبادا مسئله ای وجود ایشان را آزده کند و خاطرشنan را بیزارد همواره با

میز ایشان ایستادم که اگر امری داشتند مجری دارم که امر به جلوسدادند و روی مبل تک نفره ای نزدیک ایشان نشستم و مشغول تماشا کردن کتابهای ایشان شدم، بعد از چند لحظه ایشان فرمودند همه این کتابهای را که می بینید من خوانده ام. کتابها بیشتر به زبان فارسی و برخی انگلیسی و محدودی روسی بود. سپس از هوای بیرون جویا شدند که باران می آید؟ ذکر کردم خیر، کمی باد می آید ولی سوز سردی نیست. فرمودند میشود به مقام (مقام اعلی) رفت، گفتم هر جور میل شماست شب قشنگ است و هوا مطلوب، خیلی خوب پس به مقام میروم.

کمک کردم و کشان را پوشیدند و بارانی سورمه ای و کلاه ایشان را روی دست راستم انداختم و درب آپارتمان را باز کردم. ایشان در هنگام قدم زدن در سمت چپ من می ایستادند که دست راست ایشان به حالت قلاب به دست چپ من گره میخورد و تمام دست و شانه حالت ستونی به خود میگرفت که ایشان بتوانند به راحتی قدم بزنند و من قدمهایم را با ایشان تنظیم می کردم که تعادل برقرار شود و ایشان در خط مستقیم قدم بردارند و چون کوتاهتر بودند لذا باید متمایل به چپ میشدم تا ایشان

پارک کردم که سنگینی ماشین طوری قرار گیرد که وقتی درب ماشین را باز می کنم تا ایشان جالس گردد درب ماشین به طرف ایشان برنگردد و همانطور باز بماند تا من درب ماشین را بعد از انجام همه کارها بیندم. با کلیدی که داشتم وارد آپارتمان شدم و با آسانسور به طبقه ششم محل سکونت جناب فروتن رفتم. چون منتظر بودند درب آپارتمان باز بود وارد که شدم متوجه شدم که حضرت ایادی در حال لباس پوشیدن و آماده شدن بودند. وارد اطاق پذیرائی شدم در منتهی الیه سمت چپ، اطاق نسبتاً کوچکی بود که کتابخانه و میز کار ایشان در این اطاق قرار داشت. نامه های ایشان را به روی میز گذاشتم ولی برای اینکه زحمت باز نمودن نامه ها را به خود ندهند نامه ها را باز نموده و نیمی از نامه را از پاکت بیرون آورده و همانگونه روی میز ایشان گذاشت. بعد از چند دقیقه از اطاق بیرون آمدند و کت خود را به پشت صندلی گذاشتند و در نزدیکی در روی صندلی جالس شدند و کفشهایشان را به پایشان گردند سپس بلند شدند و به اطاق کتابخانه رفتند و پشت میزشان نشستند و مشغول خواندن نامه های رسیده شدند. من هم رفتم نزدیک

رموز دیگر عدد هفت بسیار است که توضیح آن در این مقال ممکن نیست. به مقام که رسیدیم کفشهای ایشانرا در آوردم و اول به مقام حضرت رب اعلی تشریف بردن و در گوش سمت راست به دیوار تکیه زدند و به زیارت مشغول شدند و من در نزدیکی ایشان ایستادم. سپس به مقام حضرت عبدالبهاء رفتیم و همانگونه در پیشگاه جلوی سمت راست تکیه زدند و زیارت کردند و در هر دو مقام زیارتname را تلاوت فرمودند و بیرون آمدیم و به روی صندلی نزدیک محل کفشهای نشستند و کفشهای ایشانرا به پایشان کردم و بلند شدند و به طرف ماشین به راه افتادیم. در طول راه اظهار تأسف کردند که به علت اینکه زانویشان درد میکند و ناراحتی دارد نمی توانند دیگر در مقام سجده نمایند به ایشان گفتم خداوند از نیت قلب شما آگاه است و مقبول خواهد افتاد. در ماشین نشستیم اظهار خستگی نمودند لذا به منزل برگشتیم. مدتی در منزل بودم و سپس اذن خروج دادند و من خداحافظی کردم و از حضورشان مرخص شدم. این آخرین دفعه ای بود که جناب فروتن در این دار فانی به مقام تشریف بردن و این افتخار ابدی من است که در آخرین تشرّف به مقام اعلی در خدمت

شدن تا زمانی که ما به مقام برسیم مدام باید بایستیم و نفس تازه کنیم.

ایشان را آسوده خاطر کردم و گفتم

هر جا میل شما بود می ایستیم.

آهسته آهسته به راه افتادیم، به

نزدیکی مسافرخانه که رسیدیم به

مقام نظری افکنند و فرمودند این

مقام اسرار فراوان دارد مثلاً علت

اینکه در هر طرف مقام اعلی هشت

ستون قرار دارد اینست که در قرآن

سوره الحاقة آیه هفدهم میفرمایند:

"... والملک على ارجائهما ويحمل

عرش رِّيْكَ فوقهم يومئذ ثمانية"

یعنی "... فرشتگان در کنار آن

خواهند بود و در آنروز هشت حمل

می کنند عرش خداوند را بر بالای

آنها" و میدانیم طبق فرمایش

حضرت عبدالبهاء هر عددی عدد

ما فوق را حمل می کند، مثلاً عدد

شش، عدد هفت را حمل میکند و

عدد هفت، عدد هشت را حمل

میکند و عدد هشت، عدد نه را

حمل میکند. منظور آیه فوق اینست

که هشت حمل میکند عرش

خداوند را.

بعد فرمودند که این لوحه های سبز

رنگ بالای ستونها را نگاه کن هر

طرف هفت عدد می باشد و علتش

ذات حروف سبع است.

میدانید که نام مبارک حضرت

اعلی و حضرت بهاء الله هر دو از

هفت حرف تشکیل شده است.

من بود و تمام هوش و حواس در این بود که همه امور به نحو احسن انجام پذیرد.

قفل ماشین را با کنترل باز کردم و

درب ماشین را با دست راست باز

کرده و ایشان را تا امکان بود به

صندلی نزدیک کردم سپس دست

چشم را به کمر ایشان گذاشت و

طوری نگه داشتم که ایشان آهسته

بتوانند روی صندلی بشینند.

فرصتی لازم بود تا ایشان خود را

مستقر کنند بعد کمر بند ایمنی را

کشیدم و به دستشان دادم تا نگه

دارند، ایشان که مستقر شدند در

ماشین را بستم بعد بارانی ایشان را

که هنوز در دست داشتم روی

صندلی عقب گذاشت و خود سوار

شدم، آنگاه کمریند ایمنی را از

خود ایشان گرفتم و قفل کردم. باید

به قدری آهسته رانندگی میکردم که

ایشان دلهره نداشته باشند و

خیالشان آسوده باشد. همیشه

میگفتند این اسرائیلیها خیلی بد و

با عجله رانندگی می کنند شما

آهسته رانندگی کنید. در طول راه

بیت شعری خواندند که نتوانستم

همان لحظه آنرا حفظ کنم تا آنرا

آخر شب بنگارم. به مقام رسیدیم

مجددًا همان گونه ماشین را پارک

کردم که در ماشین هنگام پیاده و

سوار شدن آسیبی به ایشان نرساند.

در ماشین فرمودند از هنگام پیاده

و ملکوت و اهل فردوس و جبروت و متعاقب آنها لسان عظمت تو برب آنان درود می فرستد ..."

همان شب یعنی سه شنبه ۲۵ نوامبر بعد از اينکه از حضور ايشان مرخص شدم، در عالم رؤيا عمومي شهيدم احمد کاوه را دیدم که بسيار شاداب و مسروور بودند. در خواب به عموميم گفتم عموم جان حالتان چطور است و چرا اينگونه خوشحال و مسروريد؟ در جواب گفتند: بهنام جان، ما در اينجا امشب جشن و ميهمانی داريم و از اين جهت است که خوشحاليم. روز بعد، چهارشنبه، یعنی روز صعود جناب فروتن اندکي از ديدن اين خواب نگران بودم و تشویشم در اين بود که اين خواب چه تعبيري دارد. ساعت هفت بعد از ظهر از دفترم به طرف مرکز اجتماع زائرین به راه افتادم و ده دقيقه از هفت گذشته به آن محل رسیدم که مشاهده کردم صعود ايشان واقع گردیده. جناب فروتن همشه چهارشنبه شبهای بين ساعات ۱۸ الى ۱۹ برای زائرین نطق می فرمودند.

صعود ايشان ۲۶ نوامبر ۲۰۰۳ در ساعت ۷ شامگاه در مرکز اجتماع زائرین پس از خاتمه نطقشان و پس از اينکه با تمام مشتاقان عکس گرفتند و کتابهایشان را امضاء نمودند در يك لحظه چنان واقع

قدس ابهی در مقام ايادي امرالله به اين بيان ناطق است: "... اصلی و اسلم و اکبر على انجم سماء عرفانک و ايادي امرک الّذى طافوا حول ارادتك و ما تكلّموا الا باذنك و ما تشبّثوا الا بذيلك اولئك عباد شهدت بخدمتهم و نصرتهم و قيامهم و ذكرهم و ثنائهم كتبك و زيرك و صحفك و الواحك و بهم نسبت اعلام توحيدك في مدنك و ديارك و رايات تقديسك في مملكتك ... اولئك عباد مكرمون اولئك عباد فائزون اولئك عباد قائمون. يصلّين عليهم اهل الملك و الملکوت و اهل الفردوس و الجبروت و عن ورائهم عظمتك ..." مضمون بيان مبارک به فارسي چنین است: "... صلوة و تکبير می فرستم بر ستارگان آسمان عرفانت و ايادي امرت که طائف حول اراده تو هستند و سخن نمی گويند مگر به اذن تو و متثبت نمی شوند مگر به دامن تو. آنان بندگانی هستند که کتب و الواح تو به خدمت آنها و نصرت و ذکر آن امرت شهادت داده است و به وسیله ايشان علمهای وحدانیت تو در شهرها و ممالک تو و رايات تقديس تو در مملکت تو نصب شده ... آنان بندگان برگزیده اند. آنان بندگان فائزند آنان بندگان قائم بر خدمتند. اهل ملک

ايشان بودم. سه شنبه ۲۵ نوامبر ۲۰۰۳ شب قبل از صعود، نامه های ايشان را برداشته و به طرف منزل براه افتادم. داخل منزل که شدم خدمتکار مشغول اتو کردن لباسهای ايشان بود به اطاق کتابخانه که دفتر ايشان نيز محسوب ميشد رفتم و طبق معمول نامه ها را باز کردم و روی ميز گذاشت. در اين هنگام جناب فروتن فرمودند زياد حالم خوب نیست و در داخل آپارتمان قدم خواهم زد و ميل به بیرون رفتن ندارم. گفتم هرگونه که ميل شما باشد. سپس فرمودند شما ميتوانيد برويد و من خدا حافظي نموده و از محضرشان مرخص شدم. اى کاش ميدانستم که اين آخرین ملاقات ما در اين دنياى فاني است. در مدتى که در معیت ايشان بودم چنان شور و نشاطي داشتم که وصف آن غيرقابل ذكر است. گوئي تمامی جنود ملا اعلى مرا ياري می نمودند که كل را فراموش کنم و تنها مدهوش ايشان باشم. لسان از برای توصيف اين وجود و سور قاصر است. چه نعمتی والا تراز اين که انسان در خدمت يکي از ايادي امرالله باشد که تاريخ بشريت نمونه آنها را نديده و نخواهد ديد. نفووس مقدسی که توسط حضرت ولی عزيز امرالله به اين مقام شامخ برگزیده شدند. لسان عظمت جمال

حال در خدمت و معیت شما هستم. حضرت ولی امرالله تبسمی نمودند و بیانی فرمودند که نزد این عبد محفوظ خواهد ماند.

شب بعد یعنی هفتم دسامبر در عالم رؤیا دیدم که به علت صعود جناب فروتن بسیار اندوهگین هستم و میخواستم که ایشان را دوباره زیارت کنم. ناکهان ایشان به صورت هاله ای جلوی من ظاهر شدند و فرمودند برای من ناراحتی مکن و خوشحال باش.

هرگاه به مقام میروم یاد عزیز ایشان با من است و به فکر میروم که من چه لیاقتی داشتم که در خدمت چنین نفسی بودم و چه فضلی جمال مبارک به من احسان فرمودند که خادمی باشم که برای آخرین مرتبه جناب فروتن را با خود به قلب مرکز جهان، مقام مقدس اعلی برده و در آن محل ناظر زیارت ایشان باشم.

هر بار در خدمت ایشان بودم و افتخار خدمت ایشان را داشتم به یاد تمامی جوانان بهائی مهد امرالله بودم که از چنین فضلی محرومند و به خود متذکر میشدم که چه بسیارند جانانی که مثل من آرزوی خدمت ایشان را داشتند لذا همواره یاد این جوانان با من بود و هیچگاه از مخیله دور نگردید و در این مکان مقدس در هر قدم به یاد آنان هستم.

عبدالبهاء این تحفه ناقابل را تقدیم به بازماندگان جناب فروتن نمود.

سه شنبه هفته بعد یعنی دوم دسامبر ۲۰۰۳ روز خاکسپاری ایادی امر

جناب فروتن بود. صبح آن روز به یاد تمامی جوانان عزیز بهائی مهد امرالله دسته گلی که شایان آن عزیزان باشد تهیه نمودم و به بیت مبارک حضرت عبدالبهاء فرستادم زیرا در این بیت در ساعت دو بعد از ظهر محفل دعا و مناجات در کنار تابوت ایشان برگزار میشد. پس از اتمام این جلسه روحانی تابوت ایشان را به گلستان جاوید بردند و در آن مکان پاک پس از اداء نماز میت و مناجات، هیکل پاک جناب علی اکبر فروتن را به خاک سپردند. این واقعه برای همه ما سخت و مشکل بود. باران رحمت و احسان ایشان بر همه ما باریده بود و جانگداز بود که دریابیم مرحمت ایشان در این دنیا بر ما قطع گشته است. از گلستان جاوید همگی به مرکز اجتماع زائرین برگشتیم.

روزها برایم به سختی میگذشت، تا اینکه در شب ششم دسامبر ۲۰۰۳ در عالم رؤیا حضرت ولی امرالله را زیارت کردم. در خدمت ایشان بودم و به ایشان عرض کردم بسیار خوشحال بودم که در خدمت جناب فروتن بودم و نمیدانم چگونه این مرحمت و فضل را شکرگویم و صعود

گشت که اثری از این واقعه نمودار نبود. با آخرین زائر در سالن صحبت خود را به پایان رساندند و یک نفس عمیق کشیدند و به عالم بالا صعود نمودند و ما را در غم از دست دادنشان سوگوار کردند. تا آخرین نفس مشغول خدمت به آستان الهی بودند و به عهد حضرت ولی امرالله وفادار ماندند. بهترین نوشته و گفتار در تشریع واقعه صعود پیام منیع بیت العدل اعظم الهی است که به جهان مخابره گردید، دیگر قلم قاصر از ذکر و نوشتار است.

به محض شنیدن این خبر جانسوز چنان غم و اندوهی سرا پایم را فرا گرفت که نتوان قلم زد. ساعت ۱۵:۱۵ شامگاه به بالای سر عزیزان در طبقه دوم مرکز اجتماع زائرین رسیدم، همان مکانی که قلب عزیزان از حرکت باز ایستاده بود سرپاکشان روی پای دخترشان خانم ایران مهاجر قرار داشت که اندوهگین از غم فراغ ایشان اشک میریختند. به بیرون اطاق رفتم و پشت در ایستادم در تمامی سه ساعتی که کارها انجام میشد در خدمت اعضای محترم بیت العدل اعظم الهی بودم. در همانجا قطعه شعری برای جناب فروتن سرودم و شب بعد از این واقعه در جلسه صعود هیکل مبارک حضرت

موفقیت‌های یک خانواده بهائی در برزیل

دکتر قدرت کاظمی

سلطانی موقّع به خرید کارخانه کوچکی که در حال ورشکستگی بود می‌شوند. این کارخانه با وسائل بسیار ابتدائی روزنامه‌ها و کاغذهای باطله را از افراد خریداری و آنرا تبدیل به مقوا کرده و در بازار به فروش می‌رساند.

به علت نبودن امکانات مقواها را در آفتاب خشک می‌کردند و با توجه به باد و بارانهای شدید برزیل اغلب زحمات آنها به هدر میرفت و علت ورشکستگی همین مسائل بود.

پس از خریداری این کارخانه با سرمایه گذاری و پشتکار شبانه روزی آقای حسین سلطانی و ابتکار و دوراندیشی و مدیریت صحیح آقای قدرت الله سلطانی امروز این کارخانه یکی از بزرگترین و مدرن ترین واحدهای صنعتی نوع خود در امریکای جنوبی است به طوری که محصولات آن نه تنها در برزیل بلکه به اغلب کشورهای مجاور صادر می‌شود. همراه با این تلاشهای تجاری و مادی فعالیتهای امری و معنوی این خانواده هم با همان شور و شوق و شتاب ادامه

افتاده خراسان به نام زابل احتیاج به مهاجر جدید داشت، آقای نور الله سلطانی به اتفاق خانم و فرزندشان آقای حسین سلطانی راحتی‌ها و موفقیتهای مشهد را پشت سر گذاشته به آن شهر که یکی از بد آب و هوا ترین شهرهای خراسان بود مهاجرت می‌نمایند و با وجود مشکلات و تعصبات و مخالفتهای محلی ۱۴ سال در این شهر اقامت داشته و در سالهای آخر به ارض اقدس مسافرت و سعادت زیارت مولای مهربان حضرت ولی امر الله نصیب ایشان می‌شود. در ضمن یکی از روزها حضرت ولی امر الله به ایشان می‌فرمایند که شما بهتر است به برزیل مهاجرت کنید. ایشان بلافضله پس از رسیدن به ایران اقدام و به اتفاق خانم و فرزندشان حسین سلطانی موقّع به راه اندازی یک کارخانه بافنده‌گی می‌شوند که به تدریج با توسعه کارخانه و تنوع محصولات آن درآمدی خوب و زندگی راحت و مرفه‌ی داشته‌اند. در خلال این ایام به علت دستورات محفل مقدس ملی و تأکیدات مکرر جهت مهاجرت احباء به شهرهای کوچک چون یکی از شهرهای دور

قبل از شرح فعالیتهای این خانواده در برزیل اشاره کوتاهی به دوران گذشته آنها در ایران ضروری به نظر میرسد.

سریرست این خانواده جناب نور الله سلطانی از بهائیان بشرویه در کودکی به اتفاق خانواده و جمع دیگری از بستگان خود به علت تحрیکات محلی علیه بهائیان عازم عشق آباد و پس از سال‌ها اقامت در آن شهر بر اثر فشار حکومت وقت مجبور به مراجعت به ایران می‌شوند.

آقای نور الله سلطانی در ایام اقامت عشق آباد با خانم وحیده سلطانی که از بستگان نزدیک جناب باب الباب می‌باشند ازدواج و پس از ورود به مشهد در اثر جدیت و پشتکار خود و فرزندشان حسین سلطانی موقّع به راه اندازی یک کارخانه بافنده‌گی می‌شوند که به تدریج با توسعه کارخانه و تنوع محصولات آن درآمدی خوب و زندگی راحت و مرفه‌ی داشته‌اند. در خلال این ایام به علت دستورات محفل مقدس ملی و تأکیدات مکرر جهت مهاجرت احباء به شهرهای کوچک چون یکی از شهرهای دور

بام خداوند جان آفرین

حکیم سخن در زبان ایران

استفاده بهائیان به عنوان حظیرة القدس.
۳- خرید یک حظیره القدس در شهر موجی میریم یعنی شهری که کارخانه سلطانی در آنجا قرار دارد. در این شهر به علت فعالیت های تبلیغی احباب به خصوص فعالیتهای تبلیغی آقای قدرت الله سلطانی تعداد بهائیان روز بروز در حال افزایش است به طوری که چند سال قبل به علت کمبود جا منزل مجاور حظیره القدس این شهر را خریداری وضمیمه آن نمودند و اخیراً مشغول ساختن سالن بزرگتری برای اجتماعات بهائی می باشند.

جالب توجه اینکه موقعیت سلطانی و منظره طبیعی این مجموعه درختکاری و گلکاری های آن به قدری زیبا و تماسائی است که اغلب مؤسسات غیر بهائی از قبیل باشگاه ها و غیره برای جشن ها و اجتماعات خود آنرا اجاره کرده و گرد همایی هایشان را در آنجا برگزار می کنند.

(ب) اقدامات دیگری که انجام شده:

۱- خرید یک ساختمان جهت حظیره القدس احباء کشور بولیویا.
۲- خرید چندین ساختمان در شهرهای مختلف بزرگ برای

داشته و دارد که خلاصه آنها ذیلاً یادآوری میشود:

(الف) ایجاد یک مجتمع بهائی به نام سلطانیه در زمینی به مساحت ۱۸۰ هزار متر مربع در حومه شهر موجی میریم Mugimirim و در کنار یکی از شاهراههای بزرگ ارتباطی بزرگ. تأسیسات ایجاد شده در این مجتمع به شرح زیر می باشند.

۱- احداث ساختمانهای با کلیه امکانات رفاهی برای پذیرائی و اقامت ۴۰۰ نفر که در جشن ها و کنفرانس ها و اجتماعات جوانان بهائی مورد استفاده قرار می گیرند.

۲- سالن بزرگ غذا خوری با تجهیزات کامل جهت پذیرائی از این افراد.

۳- سالن کنفرانس و سخنرانی به گنجایش ۶۰۰ نفر.

۴- ساختمانی برای چاپ، ترجمه و نشر کتب و انتشارات بهائی به نام مؤسسه مطبوعاتی اشراق خاوری.

۵- کتابخانه با تعدادی کتب امری و غیر امری به زبانهای فارسی و پرتغالی و مجلات بهائی به نام کتابخانه حسین سلطانی.

۶- ساختمانی مستقل برای اقامت دائمی مدیریت سلطانیه و خانواده ایشان.

نقد کتاب

تا کنون در میان نویسنده‌گان پارسی زبان امر انتقاد از نوشته‌های یکدیگر چندان معمول نبوده است در حالی که انتقاد بجا باعث رشد و کمال آثار نویسنده‌گان و مؤلفین و مصنفین میشود. مرحوم مطبع الدّوله حجازی می‌گوید انتقاد از یک نوشته چون عمل هرس درخت است که باعث باروری بیشتر آن می‌گردد ولی بسته بدان است که این کار توسط باغبان کارکشته‌ای صورت گیرد. شک نیست تهیه و تدوین و نگارش آثار اعمّ از نثر و نظم بخصوص برای جامعه بهائی از لوازم اصلی محسوب است ولی مشروط بر اینکه نویسنده خود دستور زبان فارسی را بداند و قوانین و قواعد شعر فارسی را رعایت کند و احتمالاً پس از نگارش اثر خود را برای تصحیح و ویرایش در اختیار شخص مطلعی بگذارد و مطمئن باشد که شخص هر قدر خوش فکر و هر اندازه با استعداد باشد از دانستن قواعد و قوانین نگارش مطالب و دانش ساختن شعری نیاز نخواهد بود.

یکی از خوانندگان عنديب شرح مختصراً در نقد کتاب "شعر و سخنواران قرن دوم بهائي" تأليف ايرج مهين گستر، که در اسپانيا و در ماه می ۲۰۰۴ چاپ شده است به اين مجله فرستاده اند که قسمتهايي از آن ذيلاً به نظر دوستان ميرسد: **عنديب**

- ص ۷۰ سپاه صلح با نام بها سرجمع باید کرد
براین صفت جان بکف سردار باید شد
- ص ۷۱ از خدمت خلق دست و دل دور مدار
از شر و شرور دست و دل هردو بدار
- ص ۱۹۷ عدل و دادش بشود شامل حال همگان
بیت عدلش همه را دادرسان خواهد شد
- ص ۱۹۸ شد بهاران دستان سلطان گل آمد بیاغ
فخر عالم رایت سلطان گل آمد بیاغ
- ص ۲۲۸ نور رویت ذرّه ها را در فضا
شمع روشن مینماید در سما
- ص ۲۹۱ هر سحابی آید از سوی شمالان
خندد و گرید بسان خردسالان
- ص ۲۹۱ بلبل از عشق و تمّاشگ باران
یاسمن لرzan زباد صبحگاهان
- در صفحات ۸ و ۹ از معصومه خانم مادر
بزرگ جناب ادیب طاهر زاده نام برده شده که
افتخار خیاطی [البسته] جمال مبارک را داشته

اخيراً كتابی با عنوان "شعر و نویسنده‌گان قرن دوم بهائي" منتشر شده است ، مؤلف محترم در مقدمه کتاب خواهان آن شده اند که خوانندگان از اظهار نظر دریغ نمایند لذا نکاتی چند که به نظر رسید ذیلاً به بعضی از آنها اشاره میکنم:

ص ۲ خواجه نصیر طوسی را توسي مرقوم داشته اند که چون اسم خاص است نباید ط را به ت تبدیل نمایند کما اینکه مثلاً نمیشود عراقی شاعر معروف را اراغی نوشت.

تعدادی از اشعار ذکر شده فاقد قوانین شعری اعمّ از شعرستی یا شعر نو است که بهتر این بود که از ذکر آنها خودداری میشد:

ص ۱۴ آنکه اقلیم عشق را نشانم داد
در شبانگاه ماهتابم داد
مرده بودم شبی ز آب حیات
جاودان زندگی عطاایم داد

اعظم را به جناب هوشمند فتح اعظم نسبت داده اند در حالی که کتاب نظم جهانی بهائی ترجمه توقعات حضرت ولی امرالله است نه نگارش ایشان و دستخط های بیت العدل اعظم را نیز ایشان ترجمه نکرده اند.

ص ۳۳ شعر چهاریتی که با مصع "دوش در بیت مغان بودم مست" شروع میشود را رباعی خوانده اند

در حالی که رباعی دو بیت بیشتر ندارد و وزن آن نیز با رباعی که باید بروزن "لا حول ولا قوّة الا بالله" باشد متفاوت است.

ص ۳۶۵ مؤلف شعر "بارگاه عشق" را "غزل پر محتوا و عارفانه" خوانده اند در حالی که شعر مزبور مثلث است نه غزل.

ص ۳۸۹ مؤلف محترم در مورد اشعار جناب امین الله مصباح نوشته اند "غزل ها و قصیده های او مطول و گاه ... تا ۴۰۰ بیت و بیشتر بالغ میگردد. همانطور که میدانند شعر ۴۰۰ بیتی ممکن است مثنوی باشد ولی قطعاً غزل و قصیده نیست.

در خاتمه با معذرت از مؤلف محترم معروض میدارم که منظور من آن نبوده است که زحمات ایشان را نادیده بینگارم و یا معلومات و دانششان را حقیر شمارم بلکه مقصود رفع نواقص و کمبودهای موجود در اثر ایشان و جلب توجه دوستان عزیز با استعدادی است که بهر حال باید تهیه آثار علمی و ادبی آتیه را به عهده بگیرند و جواب گوی احتياجات آتی جامعه باشند و بیاد داشته باشند که از انتقاد های سازنده دل آزرده نشوند بلکه آن را سبب پیشرفت و تعالی آثار آینده خود بشمار آرنند.

است که شایسته آن بود که کلمه البسه یا ثوب را حذف نمینمودند.

برخی از جملات صحیح بنظر نمی آید: ص ۸ یاران صاحب دل و پارسی گویان چون شکر! که شاید مقصود کلام یاران پارسی گو است که شیرین است

ص ۸ آوای اعتراض و ناخشنودی ها را نشانه میرود!

ص ۱۱ " این نشان تسلط شاعر گرامی به قواعد عروضی و شناخت کلام و حرکت آهنگین مصع شعری است!!".

در ص ۶ محمد عبدی را جزء شعرای سنت گرا معرفی میکنند و در ص ۳۵۲ مینویسند: "عبدی در قالب شیوه نو حق مطلب را به استادی بیان کرده است."

در ص ۷ شعر دکتر سیمین شیبانی را از اشعار مدرن و بدون وزن و قافیه دانسته اند در حالی که بخصوص وزن شعر در آن کاملاً محسوس است. زکوچه بانگ خروشی به گوش می آمد پای مردم افسرده پریشان بود ...

ص ۱۳ مؤلف محترم مینویسد: "یوشیج یکی از تخلص های علی اسفندیاری است و آن نام دهی در مازندران است" در حالی که تنها تخلص علی اسفندیاری نیما است و نام زادگاه اویوش است و ی و ج انتصاب او را به ده یوش میرساند.

ص ۲۱۶ از شاعری بنام صاحبی بیگدلی نام برده شده است که بنظر میرسد ترکیبی از دو شاعر، آذر بیگدلی و صبا حی بیدگلی است. بنظر میرسد شعری که آورده شده با توجه به متن آن از صبا حی بیدگلی باشد.

ص ۳۲۲ مؤلف محترم نگارش کتاب "نظم جهانی بهائی و ترجمه دستخط های بیت العدل

مؤسسه معارف بهائی تقدیم می کند

آثار قلم اعلیٰ

جلد یکم (کتاب مبین)

جلد دوم (مجموعه مجلدات ۲ و ۳ و ۴)

با فهرست های جامع الفبائی مطالع الواح، نام مخاطبین و مطالع مناجات های واردہ در ضمن الواح

طراز الهی

جلد اول در ۵۸۹ صفحه

جلد دوم در ۶۹۰ صفحه

تهییه و تنظیم و نگارش پریوش سمندری

زندگی نامه ایادی عزیز امرالله جناب میرزا طراز الله سمندری، نفس
 مقدسی که به زیارت مظہر امر الهی نائل شد، دوره عهد و میثاق الهی را
 درک کرد، در دور ولایت به خدمات عظیمی نائل شد، در زمان قیادت
 حارسان امر با سایر حضرات ایادی سهیم شد و سالهای اخیر عمر پربرکتش را
 در ایام زعامت بیت العدل اعظم الهی به انتشار تعالیم بهائی سپری ساخت

برخی نشریات اخیر مؤسسه معارف بهائی

مآخذ اشعار در آثار بهائی، مجلدات ۱ تا ۴ از دکتر وحید رافتی
 در شکوه و شگفتی های میعاد از دکتر سیمین شبانی (شکوهی)
 دفاتر روحی به زبان فارسی: مجلدات اول، دوم، سوم، چهارم، ششم و هفتم

Association for Bahá'í Studies in Persian
 596 Upper Sherman, Hamilton ON, L8V 3M2 Canada
 Tel: (905)388 0458 Fax: (905) 388 1870
 E-mail: absp@bellnet.ca Website: absp.org

In this Issue of ‘Andalib Number 88

1. The Holy Writings from the Bishárát (Glad Tidings), Tarázát (Ornaments), Tajalliyyát (Effulgences), and the Words of Paradise
2. A Tablet by ‘Abdu’l-Bahá
3. A commentary on ‘Abdu’l-Bahá’s Tablet
4. The Essence of Loss, by Dr. M. Afnán
5. The Most Great Prison, by Hartmut Grossmann
6. Women and the AIDS epidemic, by P. Samandari-Khoshbin
7. Remembering Mr. Badrud-Din Básstáni, by Dr. G. Khavari
8. The Memoirs of Háji Mirzá Haydar-‘Ali in “Delight of the Hearts”, by Dr. Mehri Afnán
9. I Know You: Goethe and the Martyred Varqá, by Prof. Heshmat Moayyed
10. The Exaltation of the Soul, by Maliheh Rouháni
11. Teaching the Cause: the most meritorious of all deeds, by Dr. M. Shafá’i
12. The message of the Universal House of Justice and the letter of Hand of the Cause, Dr. Varqá, on the passing of Abu’l-Qassim Afnán
13. In memory of Abu’l-Qassim Afnán, the steadfast custodian of the House of the Báb in Shiraz
14. The passing of Mrs. Showcat Ishráq-Khavari
15. The Bahá’í Writings in recent publications in Iran, by Farid Rádmehr
16. Mother, in Persian poetry, by Behrouz Jabbári
17. The message of the Universal House of Justice on the passing of Prof. Sirus Narághi, translated by Minoo Farágheh
18. Thou art alive in the Most Great Name, why shouldst thou be sorrowful in calamities, by Prof. Heshmat Moayyad.
19. A brief discussion on the Bahá’í Administration, by Dr. G. Khávari
20. Let Us Safeguard the Persian Language- part 2, by H. Fatheazam
21. An address at the podium of history, by Latif Názemi
22. At the service of Hand of the Cause Mr. Furutan, by Behnám Káveh
23. The achievements of a Bahá’í family in Brazil, by Dr. Qudrat Kázemi
24. Introduction to a book



محفل روحانی بهائیان رشت در سال ۱۳۳۴

اولین سالی که خانم ها به عضویت محافل روحانی انتخاب گردیدند.

ردیف ایستاده از راست به چپ:

۱-حسن تایید - عطاء الله سمندری - ۳-محمد عطار - ۴-مسیب فرهنگی

ردیف نشسته از راست به چپ:

۱-عزیزالله صمدی - ۲-دکتر مسیح فرهنگی - ۳-قمر فرهنگی (سیف) - ۴-دکتر حسین نجی - ۵-ربيع رضوانی

‘ANDALÍB

